

بِسْوَى سَوِیَالِیْسِم



بِسْوَى سَوِیَالِیْسِم (۳)

دوره سوم

تاریخ انتشار: دیماه ۱۳۸۹ - دسامبر ۲۰۱۰

سردبیر: صلاح مازوجی

آدرس ایمیل نشریه:

b.s.socialism@gmail.com

یادداشت سردبیر

۳

۱. گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به کنگره دهم حزب

- ۶ • نگاهی به یک تحول مهم در اوضاع جهانی
- ۹ • دلایل وقوع بحران در اقتصاد سرمایه داری از دیدگاه مارکس
- ۱۲ • خاورمیانه و عراق
- ۱۷ • اوضاع سیاسی ایران
- ۱۷ • جمع بندی وضعیت سیاسی ایران در دوره یک ساله اخیر
- ۳۰ • مبانی سیاست و تاکتیک های حزب کمونیست ایران در قبال شرایط کنونی
- ۳۴ • موقعیت جنبش های اجتماعی و رؤس سیاستهای ما
- ۳۵ • جنبش کارگری
- ۴۹ • جنبش زنان
- ۵۵ • جنبش دانشجویی
- ۵۹ • سیاست ما در زمینه شکل دادن به یک قطب سیاسی چپ و رادیکال

۲. گزارش کمیته مرکزی کومه له به کنگره چهاردهم کومه له

- ۶۳ • جنبش انقلابی مردم کردستان و مبارزات آزادیخواهانه یک سال اخیر در ایران
- ۶۴ • کردستان و اصلاح طلبان حکومتی
- ۶۵ • کومه له و اعتصاب عمومی ۲۳ اردیبهشت
- ۶۷ • سیاست کومه له در قبال تنظیم مناسبات و همکاری با احزاب سیاسی در کردستان
- ۶۸ • مبارزه مسلحانه

۳. ضرورت شکل دان به قطب سیاسی چپ

۸۷

۴. اپورتونیسیم هزاره سوم

یادداشت سردبیر

نخستین مطلب این شماره به متن کامل گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب و کمیته مرکزی کومه له به کنگره دهم حزب کمونیست ایران و کنگره چهاردهم کومه له اختصاص یافته است. کلیات این گزارش ها هر کدام در جای خود به تصویب این کنگره ها رسیده اند. با توجه به اینکه کنگره چهاردهم کومه له به فاصله یک روز بعد از کنگره دهم حزب برگزار شد و به لحاظ موازین تشکیلاتی نمایندگان کنگره کومه له می توانستند در کنگره حزب هم شرکت نمایند، کمیته مرکزی کومه له برای جلوگیری از دوباره کاری ضمن تأکید بر مفاد گزارش کمیته مرکزی حزب به کنگره در مورد اوضاع سیاسی و موقعیت جنبش های اجتماعی، در گزارش خود عمدتاً به مسائل خاص فعالیت کومه له در کردستان پرداخته است.

در گزارش کمیته مرکزی حزب به کنگره ژرفا و گستردگی بحران سرمایه داری در دوره کنونی بعنوان یکی از مهمترین تحولات جهانی از نگاهی مارکسیستی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در این بخش ضمن ریشه یابی این بحران، برشمردن تناقضات ذاتی نظام سرمایه داری و اجتناب ناپذیری این بحران ها بر پیامد و تأثیرات مخرب آن بر کار و زندگی طبقه کارگر و اکثریت زحمتکشان جامعه تأکید شده و گسترش مبارزه و اعتصابات توده ای طبقه کارگر و رشد زمینه های عینی و ذهنی پیشروی جنبش سوسیالیستی در این دوره را نتیجه ناگزیر آن دانسته است.

گزارش سیاسی در بحث حول اوضاع سیاسی ایران بطور مفصل به ارزیابی رویدادهای بعد از کودتای انتخاباتی و بویژه خیزش توده ای مردم و اثرات دراز مدت آن بر فضای سیاسی و روندهای جاری در جامعه ایران پرداخته است. گزارش با اتکا به یک ارزیابی عینی از موقعیت دو طبقه اصلی جامعه و شرایط مبارزه طبقاتی در ایران و جایگاه و نقش اقشار بینابینی در این اوضاع، مبانی سیاست و تاکتیک های حزب کمونیست ایران در قبال شرایط کنونی را بروشنی بر شمرده است.

در این گزارش موقعیت جنبش کارگری و همچنین جنبش زنان و جنبش دانشجویی به دلیل نقشی که هر کدام به نوبه خود در سیر تحولات سیاسی و اجتماعی دارند و هم به دلیل جایگاهی که این جنبش‌ها در تحقق استراتژی سیاسی حزب کمونیست ایران از آن برخوردارند مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در این مباحث موقعیت جنبش کارگری عمدتاً از زاویه مهمترین و گرهی‌ترین معضل و مانعی که سر راه پیشروی جنبش کارگری و تشکل‌یابی کارگران قرار دارد مورد ارزیابی قرار گرفت.

کنگره حزب در ادامه بحث حول گزارش سیاسی بر ضرورت تلاش برای شکل دادن به یک قطب سیاسی چپ و رادیکال تأکید کرد. و بار دیگر بر مبانی سیاست حزب در زمینه همکاری و اتحاد عمل با نیروهای چپ و رادیکال تأکید نمود، که بخشی از گزارش هم به همین مسئله اختصاص دارد.

گزارش سیاسی کمیته مرکزی کومه له به کنگره چهاردهم در پرتو ارزیابی کنگره دهم حزب از اوضاع سیاسی ایران به تبیین اوضاع سیاسی کردستان و مسائل خاص مربوط به فعالیت کومه له در کردستان پرداخت. این گزارش ضمن اشاره به گسترش نفرت و انزجار عمومی مردم کردستان از ادامه حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، بر ضرورت به میدان آوردن یکپارچه مردم کردستان علیه سیاست‌های رژیم، و انسجام دادن به حرکت سوسیالیستی در روند این تلاش‌ها و بر متن پیشروی جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی تأکید نموده است.

در بخشی دیگر از این گزارش دفاع و دنباله روی احزاب و جریانات مختلف ناسیونالیست کردستان از اصلاح طلبان حکومتی، هم‌نوایی با لیبرال‌ها و بی‌ثمری سیاست آنها بر متن بی‌افقی و بن‌بست استراتژیک آنها مورد بررسی قرار گرفته است. گزارش تأکید داشت که آنچه جریانات ناسیونالیست دنبالش هستند نه حل مسئله کرد و خاتمه دادن به ستمگری ملی بلکه داشتن سهمی در حاکمیت محلی در جوار دولت مرکزی است. گزارش سیاسی کمیته مرکزی عدم پاسخ مردم کردستان به فراخوان‌های این نیروها برای پشتیبانی از اصلاح طلبان حکومتی را نشانه آگاهی سیاسی مردم کردستان و نفوذ سیاست رادیکال در جامعه کردستان ارزیابی کرد.

ارزیابی از اعتصاب عمومی ۲۳ اردیبهشت ماه سال جاری بعنوان یکی از دستاوردهای ارزنده جنبش انقلابی کردستان و کومه له و بر شمردن درسهای آن یکی دیگر از محورهای گزارش سیاسی به کنگره کومه له بود. همبستگی مبارزاتی و هماهنگی با شکوهی که مردم کردستان در این روز از خود نشان دادند تجلی اوج نفرت و انزجار مردم از رژیم و به مثابه یک فراندوم بر علیه کلیت رژیم جمهوری اسلامی بود.

در این گزارش بار دیگر مبانی سیاست و جهت گیری های کومه له در قبال تنظیم مناسبات و همکاری با احزاب سیاسی در کردستان مورد تأکید قرار گرفت. در بخش آخر گزارش کمیته مرکزی کومه له به کنگره ضمن تاکید مجدد بر جایگاه مبارزه مسلحانه در استراتژی سوسیالیستی کومه له در جنبش کردستان، از حقانیت مردم کردستان در دست بردن به اسلحه علیه رژیمی که برای سرکوب ابتدائی ترین حقوق و آزادی آنها به اسلحه و زندان و شکنجه و اعدام، متوسل میشود قاطعانه دفاع شده است. در این بخش همچنین یاهه گویی های جریانات لیبرالی که اقدام مردم کردستان و نیروهای سیاسی آنرا در سازماندهی مقاومت مسلحانه در برابر تهاجم دولت مرکزی در گذشته، زیانبار ارزیابی میکنند، مردود اعلام شده است.

" ضرورت شکل دان به قطب سیاسی چپ"، عنوان مطلب بعدی نشریه و متن پیاده شده مصاحبه ای است که قبلا با برنامه حزب و فعالین از شبکه تلویزیون کومه له انجام گرفته است. از آنجا که سئوالات این مصاحبه اساسا از جانب فعالین و دوستداران حزب در داخل ایران با کمیته تشکیلات شهرها در میان گذاشته شده بود، درج آن در نشریه مفید تشخیص داده شد.

مطلب آخر نشریه "اپورتونیسیم هزاره ی سوم" عنوان دارد که در نقد مواضع مرتضی محیط در پیروی از اصلاح طلبان حکومتی نوشته شده است. با توجه به اینکه بخشی از چپ های سابق گاهها با تغذیه از این نوع "تئوری ها" دنباله روی خود از اصلاح طلبان حکومتی را توجیه می کنند، نقد و افشای این دیدگاه ها و استنتاجات عملی ای که از آن می شود هنوز ارزش خود را از دست نداده است.

گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به

کنگره دهم حزب

تیرماه ۱۳۸۹ (ژوئیه ۲۰۱۰)

نگاهی به یک تحول مهم در اوضاع جهانی

بیش از دو سال است که جهان سرمایه داری در دام یک بحران اقتصادی عمیق و گسترده گرفتار شده است. این بحران که دو سال پیش نخستین نشانه های آن در بحران وام مسکن در ایالات متحده آمریکا بروز کرد و چندین بانک و موسسه بیمه را در این کشور به ورشکستگی کشاند، به سرعت مرزهای آمریکا را درنوردید و به سرتاسر جهان سرمایه داری سرایت کرد. دولت آمریکا و به دنبال آن دیگر دولت‌های پیشرفته سرمایه داری چند هزار میلیارد دلار از ثروتهای عمومی را به مؤسسات و مراکز مالی در حال ورشکستگی تزریق کردند تا بلکه بتوانند بحران را مهار کنند. این تلاشها اگرچه توانست بعضی از مراکز مالی را از ورشکستگی کامل نجات دهد، اما نتوانست جلوی گسترش بحران را سد کند. چنین معجزه ای در واقع نمی توانست صورت بگیرد. زیرا آشفتگی در مراکز مالی و بازارهای بورس عرصه های مجازی بروز بحران بودند، درحالیکه بحران واقعی در مراکز تولیدی و صنعتی قبل از آن اتفاق افتاده بود و در عرصه های مالی آشکار شده بود. انبوه کالاهای تولید شده فروش نرفته و انباشته شده در انبارها، انبوه ساختمانهای مسکونی بنا شده که مردم قدرت خرید آنها نداشتند، عرصه های واقعی وجود بحران بودند. سرمایه داران و دولتها با اندکی تاخیر به وجود بحران در مراکز تولیدی و صنعتی اعتراف کردند.

اما بحران اخیر سرمایه داری رویدادی ابتدا به ساکن نبود. طی صد سال گذشته جهان سرمایه داری در فواصل ۱۰ تا ۱۵ ساله مداوما دچار بحران شده و هر بار بحرانها را به قیمت تحمیل سیه روزی و فقر

و فلاکت بیشتر به اکثریت ساکنین کره زمین از سر گذرانده است و به انتظار بحران بعدی نشسته است. بنا به اعتراف کارشناسان بورژوازی بحران جاری سرمایه داری پس از بحرانی که در سال ۱۹۲۹ بروز یافت و زمینه ساز جنگ جهانی دوم شد، شدیدترین بحران اقتصادی عصر سرمایه داری به شمار می رود. بحران سال ۱۹۲۹ و جنگ و فجایعی که به بار آورد سرانجام پس از خاتمه جنگ ویرانگر جهانی دوم راه را برای یک دوره رونق مجدد هموار نمود. در این دوره الگوی اقتصادی دولت های رفاه بر اساس دیدگاه های اقتصاددان انگلیسی "جان کینز" پایه گذاری شده بود. کینز دخالت دولت در اقتصاد را راه نجات از بحرانهای دوره ای سرمایه داری میدانست و طی چند دهه پس از جنگ جهانی دوم دولتها تسلط خود را بر اقتصاد کشورهای پیشرفته سرمایه داری حفظ کردند، اما در برابر تناقضات درونی این نظام تاب نیاورد، الگوی دولتهای رفاه در دهه هفتاد به بن بست رسید و بار دیگر نظام سرمایه داری را در بحرانی دیگر فرو برد. و در اوایل دهه هشتاد جای خود را به نئولیبرالیسم داد.

وقوع نخستین بحران بزرگ اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم که در نیمه دهه ۷۰ قرن بیستم روی داد به دوره طولانی رونق پس از جنگ خاتمه داد و زمینه را برای مطرح شدن سیاستهای اقتصادی نئولیبرالیستی آماده ساخت. در سالهای دهه ۸۰ "مارگارت تاچر" در انگلستان و "رونالد ریگان" در آمریکا اجرای برنامه بازار آزاد را بر اساس الگوهای نئولیبرالی آغاز نمودند.

نئولیبرالیسم که به دنبال بن بست سیاستهای متکی بر نظریه های جان کینز و سیاست اقتصادی دولتهای رفاه متولد شد، برای نزدیک به سه دهه بر اقتصاد سرمایه داری جهان مسلط بود. دیدگاه نئولیبرالیستی مقدرات نظام سرمایه داری را "به دستهای نامرئی بازار" می سپارد و طرفدار دخالت حداقل دولت در اقتصاد است. فروپاشی اتحاد شوروی و سقوط بلوک شرق به نظریه پردازانی چون فوکویاما که سرمایه داری را پایان تاریخ و نئولیبرالیسم را شکل نهایی سرمایه داری که دارای مکانیزمهای اصلاح از درون است می دانستند، میدان ابراز وجود داد.

تحت حاکمیت سیستم اقتصادی نئولیبرالی چند دهه پیشرفت اجتماعی که اساسا حاصل مبارزات بی وقفه طبقه کارگر بود به عقب رانده شد. اقتصاد نئولیبرالی نه تنها موقعیت اجتماعی طبقات و اقشار فرودست جامعه را بهبود نه بخشید بلکه روز به روز آنان را در فقر و سیه روزی بیشتر غوطه ور نمود.

بحران اقتصادی اخیر آخرین میخ ها را بر تابوت سیاستهای اقتصادی نئولیبرالی کوبید و بار دیگر دولتها را ناچار نمود که به یاری نظام سرمایه داری بشتابند.

فوکویاما و امثال او به تجدید نظر در دیدگاههای خود پرداختند و یکبار دیگر از لزوم کنترل دولت بر بازار سخن گفتند. اگر تا آن هنگام هر گونه دخالت دولت در اقتصاد یک "کفر" به حساب می آمد و به عنوان سیاستی سوسیالیستی تلقی می شد در دوره بحرانی جدید بعنوان یک راه حل نجات بخش نگریسته می شد.

عوارض این بحران به سرعت دامنگیر میلیاردها انسان در اقصی نقاط جهان گردید. هزاران واحد تولیدی تعطیل شدند. دهها میلیون بیکار دیگر بر شمار بیکاران افزوده شدند. سطح زندگی کارگران و اکثریت مردم پایین تر آمد. دهها میلیون انسان بر شمار گرسنگان جهان افزوده شدند. کارخانجات و مراکز تولیدی که می توانستند نیازهای انسان امروز را برآورده کنند زیر بار تناقضات نظام سرمایه داری یکی پس از دیگری از تولید باز ماندند. در حالی که انبارها انباشته از کالاهای فروش نرفته بودند، انسانها از بهرمنند شدن از حاصل رنج و کار خود محروم گردیده بودند. شمار بیکاران در اروپا در نتیجه بحران از مرز یازده میلیون و نیم گذشت. در اسپانیا که بدترین وضعیت بیکاری را دارد از هر ۵ کارگر ۱ نفر در اثر بحران بیکار شدند و نرخ بیکاری به ۲۰ درصد رسید. در هندوستان شمار بیکاران از ۴۰۰ میلیون نفر گذشت، در آمریکا ۸ میلیون نفر تنها در طول نخستین سال بحران بیکار شدند و...

اما روشن است که عوارض مخرب این بحران به یکسان بین آحاد مردم سرشکن نمی شود و همگان به یکسان از آن آسیب نمی بینند. این بحران از طریق گسترش بیکاری، کاهش دستمزدها و کاهش خدمات عمومی دولتی اساسا بر دوش طبقه کارگر و اقشار کم درآمد سنگینی می کند.

سیاست دولتها برای مقابله با بحران، کاهش کسر بودجه از طریق صرفه جوئی و کم کردن از هزینه های دولت است. اما این صرفه جوئی در واقع بمعنای انداختن بار بحران بر دوش اکثریت مردم استثمار شده و محروم است. از همان روزهای علنی شدن بحران اقتصادی جهانی روشن بود که نظام سرمایه داری بحران اقتصادی این دوره خود را بدون تکانهای شدید در صفوف سیاسی بورژوازی و بدون بازتاب های گسترده اجتماعی نمی تواند از سر بگذراند. هم اکنون در اکثریت قریب به اتفاق کشورهای سرمایه داری جهان این بحران به صورت آتشی زیر خاکستر هر آن امکان شعله ور شدن دارد. بحران اقتصادی

در بسیاری از کشورهای سرمایه داری پیشرفته به رویارویی سیاسی جناحهای مختلف حاکم منجر شده است و طی آن حکومت ها در چهارچوب رقابتهای پارلمانی از جناحی به جناحی دیگر منتقل گردیده اند.

در بسیاری از کشورهای پیشرفته مقاومت کارگران و اقشار تهیدست جامعه در برابر این تعرض آشکار به سطح معیشت شان آغاز شده است. یونان، اسپانیا، پرتغال، فرانسه از جمله کشورهای هستند که کارگران و کارمندان دولتی برای مقابله با سیاست صرفه جوئی دولتها به میدان آمده اند.

دلایل وقوع بحران در اقتصاد سرمایه داری از دیدگاه مارکس

معتبرترین و مستدلترین تبیین علمی از بحرانهای اقتصادی در جهان سرمایه داری را در تجزیه و تحلیل های مارکس از نظام سرمایه داری می توان یافت. بر طبق این یافته ها سرمایه داری نظامی است که در آن نیروی کار به کالا تبدیل می شود. اما هر کالایی همزمان دارای دو ارزش جداگانه است، ارزش مصرف و ارزش مبادله. سودجویی سرمایه دار بر اساس ارزش مبادله کالاها بنا می شود. ارزش مبادله کالا بوسیله میانگین ساعت کار اجتماعی لازمی تعیین می شود که صرف تولید کالا شده است. بعنوان مثال سرمایه دار پولی را جهت تاسیس یک واحد تولیدی خود به کار می اندازد (سرمایه ثابت، ماشین آلات و تجهیزات و...) و پولی را هم صرف خرید نیروی کار کارگر می کند (سرمایه متغیر). کار کارگر در مقایسه با کالاهای دیگر خصوصیت ویژه ای دارد و آن این است که وقتی در محیط کاراز جانب سرمایه داربا واسطه ماشین آلات و ابزارها و غیره مصرف می شود ارزش جدیدی بیش از آنچه لازم است او و خانواده اش را زنده و سرپا و توانا برای کارکردن نگهدارد خلق می کند و این ارزش در بازار از طریق قیمت فروش آن بصورت پول ظاهر می گردد.

به این ترتیب نقطه شروع در این پروسه پول سرمایه دار و نقطه میانی کالای تولید شده و نقطه نهائی پول جدیدی است که در نتیجه فروش کالا در بازار بدست سرمایه دار می رسد. مابه التفاوت هزینه تولید (پولی که صرف خرید نیروی کار و صرف مواد اولیه، استهلاک و مدرن سازی، تحقیق و نوآوری و امور اداری و مالیات دولت و غیره می شود) و قیمت نهائی کالا، سودی است که نصیب سرمایه دار می

شود. سود حاصل آن ارزش اضافی است که از کار کارگر حاصل می شود. زیرا ارزش مبادله کالاهائی که بصورت سرمایه ثابت هم انباشته شده اند نیز ناشی از میانگین کار ساعت کار اجتماعی لازمی بوده است که در جای دیگری در گذشته روی آن صورت گرفته است. نرخ سود نسبت ارزش اضافی استخراج شده به کل سرمایه گذاری سرمایه دار (ثابت و متغیر) است.

اما سرمایه دار در بازار با رقابت روبرو است و چون نمی خواهد در این میدان رقابت شکست بخورد بایستی مدام بکوشد کالایش را ارزانتر، بیشتر و یا با کیفیت بهتری تولید کند. از اینرو ناچار است که مدام کارخانه اش را نوسازی کند، تکنولوژی جدید تری بکار بگیرد، پول به دست آمده را بازهم به سرمایه تبدیل کند و بدین معنی نیروهای مولده را توسعه دهد، همزمان سعی کند که به کمک تکنولوژی جدید بارآوری کار را بالا ببرد و حتی المقدور بهای کمتری برای خرید نیروی کار پرداخت کند. البته یک تناقض دیگر در همین جا خود را نشان می دهد پرداخت مزد کمتر به کارگران و دیگر حقوق بگیرانش موجب میشود که قدرت خرید آنها پائین بیاید و در نتیجه خود موجب فروش نرفتن کالاها و رکود خواهد شد و به یکی از عوامل بحران را تبدیل می شود.

اما بهر حال نوسازی و نوآوری پرهزینه است و سرمایه دار برای بالا بردن میزان بهره وری کار حجم سرمایه ثابت خود را بالا می برد در حالیکه بطور نسبی حجم سرمایه متغیر را که مولد ارزش اضافی و سود است پائین آورده است، که در این صورت سود حاصله به نسبت کل سرمایه گرایش به نزول پیدا میکند. این گرایش یک میل درونی سرمایه است اما در مقاطع بالارفتن بارآوری کار، پیشرفتهای تکنولوژیک سریع در عرصه ای که از طریق انقلاب های تکنولوژیک و بالا رفتن بهره وری در تولید کالاهای سرمایه ای، ارزش این کالاها کاهش یابد میتواند موجب توقف روند آن گردد.

اما در زمینه پرداختن بهای کمتری برای خرید نیروی کار دست سرمایه دار چندان باز نیست زیرا اولاً نمی تواند کمتر از حداقلی به کارگر بدهد که نتواند خود و خانواده اش را سرپا نگهدارد و توان کارکردن نداشته باشد. بعلاوه کارگران مدام برای افزایش دستمزد و کم کردن ساعت کار مبارزه می کنند و سرمایه دار در این زمینه با محدودیت های زیادی روبرو است. به ناچار باید به کسب پول کمتری رضایت بدهد و از سودی که کسب کرده است قسمتی را صرف گسترش واحد تولیدی خود کند و بقیه را در عرصه های دیگری به کار بیاندازد. به این ترتیب کارخانه مدام بزرگ تر می شود و قدرت

سرمایه خود را افزایش می دهد، و مدام سودی که در شکل پول در دست سرمایه دار باقی می ماند کمتر می شود.

سرمایه نمی تواند از حرکت برای کسب سود باز بایستد، بازماندن در این زمینه در حکم مرگ اوست. زیرا نقطه عزیمت سرمایه دار نه تامین نیازهای جامعه بلکه کسب سود است و چنانچه این نیاز وی تأمین نشود دیگر علت وجودی خود را از دست می دهد. اما این پروسه نه تنها در محدوده یک سرمایه دار منفرد بلکه در مقیاس کل سرمایه اجتماعی در جهان انجام می گیرد. سرمایه دار چون علت درونی این پدیده را نمی شناسد با دست پاچگی از عرصه ای به عرصه دیگر و از بازاری به بازار دیگری روی می آورد و در نتیجه سرگردانی وی در این زمینه هرج و مرجی در بازار بوجود می آید. گاهی کالاهای فروش نرفته در انبارها تلنبار می شوند و سرمایه دار ناچار می شود واحد تولیدی خود را تعطیل کند و یا آهنگ تولید را کند کند. پس از مدتی اضافه تولید به کمبود منجر می شود، قیمت ها از نو بالا خواهند رفت و دوره رونق کار سرمایه دار آغاز می شود.

انگیزه سرمایه دار در فعالیت اقتصادی کسب سود است. نیاز سرمایه به کسب سود تعطیل بر دار نیست اما کسب سود در مقایسه با انباشت روز افزون سرمایه رو به کاهش است. همین واقعیت سرمایه داران را ناچار می کند برای خنثی کردن این پدیده، مدام از عرصه ای به عرصه دیگر روی آورند و نیازهای روزمره مردم در سراسر جهان را به بازیچه سودپرستی ذاتی خود تبدیل کنند. مارکس این گرایش نزولی نرخ سود را با منطق برایی که تناقضات اساسی نظام سرمایه داری را آشکار میکند و علت وجود آنها را توضیح میدهد اثبات نمود. در واقع گرایش نزولی نرخ سود هم عامل پیشرفت سرمایه داری و هم علت پایه ای وقوع بحرانهای آن و هم سیر محتوم نابودی آنرا ترسیم می کند.

اما سرمایه داران برای گسترش ابعاد سرمایه گذاری های خود راههای مختلفی را از جمله به ورشکستگی کشاندن رقبا از طریق روشهای توطئه گرانه اقتصادی می پیمایند. یکی از این راهها جلب سرمایه های سرگردان از طریق سیستمهای بانکی و معاملات بازار بورس است. امروزه در این زمینه کار به جایی رسیده است که حتی نقدینه ای که صرف خرید مایحتاج روزانه میشود از طریق کارتهای اعتباری صورت میگیرد و پول را کد مانده ای در دست و بال کسی نیست. بازار بورس با جذب این پولها از خرد تا کلان آنرا در عرصه فعالیت اقتصادی واقعی در صنایع و ساختمان و خدمات و بازرگانی و

غیره به کار می اندازد و بدین معنی آنرا به سرمایه تبدیل می کند و از سوی دیگر صاحبان آنها را به قمار کردن با همدیگر در یک کازینوی جهانی بنام بورس بازی سرگرم می کند. باین ترتیب سرمایه مالی و صنعتی از طریق این بازارها و از طریق بانکها درهم ادغام میشوند و بحران در پروسه تولید گاهی بصورت بحرانهای مالی بانکها و بازار بورس بروز پیدا می کند.

اما نهایتاً نظام سرمایه داری برای رهایی از بحران های دوره ای خود چاره ای جز تشدید استثمار ندارد و بار بحران خود را بر دوش کارگران و اکثریت آحاد جامعه می اندازد. همین واقعیت صف طبقه کارگر را در مقابل صف استثمارگران فشرده تر می سازد. سرمایه داری بارها و بارها می تواند از دست بحران های دوره ای جان سالم به در برد، اما در سر یکی از بزنگاه های بحران در این یا آن کشور به دام خواهد افتاد و سرانجام شرآن از سر بشریت در سراسر جهان کم خواهد شد.

مارکس می گوید:

" سرمایه در روند رشد خود، با دینامیسمی درونی و وقفه ناپذیر مدام رشد می کند و مانند توده بهمن، مدام بزرگتر می شود و تمام موانع را از سر راه بر می دارد، یا آنها را می بلعد تا خود فربه تر شود، و وقتی دیگر مانعی نبود، سرانجام خود را می بلعد." و " در نظام بعدی که بر سر راه بشریت قرار دارد، جامعه نه بر اساس ارزش مبادله کالاها، بلکه بر اساس ارزش مصرف آنها سازمان می یابد و بدین معنی کل پروسه تولید دگرگون می شود. در آن نظام نه سودجویی بلکه نیاز انسانها به مصرف مبنای اقتصاد قرار می گیرد."

خاورمیانه و عراق

خاورمیانه به دلیل وجود ذخایر عظیم نفتی، به دلیل موقعیت استثنائی جغرافیای سیاسی، به دلیل تداوم ستمگری دولت اسرائیل بر علیه مردم فلسطین، به دلیل حضور نظامی وسیع آمریکا، به دلیل وجود یک حکومت اسلامی در ایران و... هنوز بحرانی ترین منطقه جهان بشمار می رود. وجود مناطق بحرانی نظیر پاکستان و افغانستان در جوار منطقه خاورمیانه بر حساسیت این منطقه بازهم افزوده است.

چند دهه پیش ناسیونالیزم عرب به مردم این منطقه وعده داد که استقلال سیاسی و اقتصادی کشورهايشان، عدالت اجتماعی را بدنبال خواهد داشت، بر این اساس برای مدتی تسلط سیاسی خود را بر افکار عمومی مردم کشورهای عربی حفظ کرد. اما ناسیونالیزم عرب به بن بست رسید و دولتها و احزاب آن به تدریج از مردم کشورهايشان بیگانه شدند. در سالهای دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی احزاب طرفدار اتحاد شوروی کوشیدند تا خلاء ناشی از انزوای ناسیونالیزم عرب را در این جوامع پر کنند. آنها هم به دلایل متعدد از انجام این کار ناتوان ماندند. چند سالی بر صحنه سیاسی این کشورها به عنوان اپوزیسیون نیرومند ظاهر شدند و سپس به تدریج این صحنه را ترک نمودند. اما شکاف و تضاد میان فقر و ثروت همچنان عمیق و عمیق تر شد. اسلام سیاسی میانه رو و بدنبال آن اسلام سیاسی تندرو به جلو صحنه آمدند و نقش اپوزیسیون اصلی را در کشورهای مختلف برعهده گرفتند. اما آنها نیز چه به مثابه اپوزیسیون (القاعده، اخوان المسلمین و...) و چه به مثابه نیروی در قدرت (ایران، عراق، سودان و افغانستان و...) نتوانستند به نیازهای واقعی مردم این کشورها پاسخ بدهند. آنها در دوره های بحرانی در این و آن کشور رشد کردند، اما هنگامی که گرد و غبار بحرانش فرو نشست پایگاه اجتماعی آنها نیز ضعیف تر گردید. اکنون زمان آن فرا رسیده است که آنها نیز صحنه را خالی کنند.

کشور عراق که ارزیابی موقعیت سیاسی کنونی آن منظور این گزارش است طی سالهای اخیر که مردم آن از دست دیکتاتوری خونین صدام و حزب بعث رهائی یافته است نه تنها نتوانسته است از ثمرات این رهائی بهره مند شود بلکه همچنان در چنگال فقر و فلاکت و ناامنی اسیر است.

نتایج انتخاباتی که در اسفند ماه گذشته در عراق برگزار گردید و درصد بالایی از مردم در آن مشارکت داشتند، نشان دهنده تعادل شکننده ای بود که مابین گروه های سیاسی مختلف در عراق وجود دارد. طی سال های اخیر پس از سقوط رژیم بعث، نیروهای سیاسی موجود در عراق از نفرت و تفرقه ای که در نتیجه خشونت های فرقه ای، عشیره ای و مذهبی به وجود آمده بود، برای تقویت موقعیت سیاسی خود بهره برداری می کردند. این انتخابات قرار بود گروه ها و احزاب سیاسی عراق را در مسیر دیگری قرار دهد، اما عرصه سیاسی عراق کماکان به صورت میدان تندروی و خشونت های داخلی و دخالت و رقابت قدرت های منطقه ای و جهانی با مصالح و مطامع متفاوت باقی مانده است. ادامه این خشونت ها و

این دخالت‌ها، انتخابات و نتایج آن را عملاً از محتوا خالی کرد و بار دیگر اصل توافق بر سر تقسیم قدرت را جایگزین معیار قرار دادن رای مردم نمود.

با وجود این، بن بست موجود در ماه‌های اخیر تنها ناشی از عدم وجود نتیجه قطعی در انتخابات نبود، بلکه انعکاس تقابل مصالح و منافع مختلفی بود که در صحنه یا در پشت پرده در عراق حضور دارند و عمل می‌کنند. بحران تشکیل دولت اگر چه خود را در کشمکش بین گرایش‌ها و احزاب رسمی شرکت کننده در انتخابات نشان می‌داد، اما در واقع آنها تنها صحنه گردانان شطرنج سیاسی عراق نبودند.

در مورد نقش حکومت محلی کردستان در رابطه با کشمکش بر سر قدرت باید گفت شواهد نشان می‌دهند که این جناح پست‌های کلیدی کمتری را در مقایسه با دوره گذشته در اختیار خواهد داشت و هنوز هم هیچگونه تعهد رسمی و اعلام شده‌ای در مورد درخواست‌های این جناح که در ماه‌های اخیر عنوان شده‌اند از طرف هیچ کدام از جناح‌ها داده نشده و جای آن را تعارفات بدون هزینه گرفته است که این روزها به شیوه‌ای مضمّن‌کننده برای فریب افکار عمومی در رسانه‌های کردستانی و سراسری تکرار می‌شود. واقعیت این است که حکومت محلی کردستان که منطقه نفوذش در مقایسه با بقیه نقاط عراق امن است و فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی معینی در آن جریان دارد، اشتیاق زیادی برای توسعه منطقه نفوذ خود به مناطق کردنشین خارج از دایره کنونی نشان نمی‌دهد و در مقابل فشارهای مستقیم و غیر مستقیم آمریکا برای کوتاه آمدن در این زمینه مقاومتی ندارد. همین واقعیت است که مسئله ملی کرد را در عراق به عنوان تدوام یک تبعیض و یک استخوان لای زخم باقی می‌گذارد.

در متن این کشمکش‌ها نیروهای واقعی دیگری هم وجود دارند که بدون در نظر گرفتن نقش آنها توازن سیاسی واقعی در عراق روشن نخواهد شد. این نیروها عبارتند از دولت آمریکا، ارتش عراق، گروه‌های تروریستی که سازمان القاعده منسجم‌ترین آنها را تشکیل می‌دهد و سرانجام نیروی مردم معترض به مثابه آتشی زیر خاکستر.

اول: دولت آمریکا که صدها میلیارد دلار در عراق هزینه کرده و در این کشور بیش از چهار هزار نفر قربانی و دهها هزار نفر زخمی و معلول جنگی داده، عملاً یک پای اصلی توافق بر سر تقسیم قدرت در عراق است. آمریکا هنوز با بیش از پنجاه هزار سرباز عملاً این کشور را در اشغال خود دارد. سفارتخانه آمریکا در عراق که با هزینه‌ای نزدیک به یک میلیارد دلار بنا شده و نزدیک به دو هزار پرسنل اداری

در آن به کار مشغول هستند، بزرگترین سفارتخانه آمریکا در جهان است. این سفارتخانه مرکز قدرت و تصمیم گیری های اساسی در عراق است و تقریباً هیچگونه توافق جدی و اساسی بدون این که سرانجام از صافی مصالح آمریکا در این مرکز بگذرد، به مرحله اجرا نخواهد رسید. به عنوان مثال سنگین شدن کفه ترازوی قدرت به سمت جریانی که نوری مالکی در راس آن است، بدون رضایت دولت آمریکا امکان پذیر نبود.

دولت آمریکا به خوبی می داند که نه گروه های سنی و ناسیونالیست های عرب که به دور علاوی گرد آمده اند و نه دولت های عربی نظیر عربستان سعودی، مصر و اردن و غیره هیچکدام هر گلایه و نارضایتی هم از سیاست دولت آمریکا داشته باشند، خواه ناخواه از جبهه آمریکا بیرون نخواهند رفت و آنچه که آمریکا به آن نیاز دارد این است که نگذارد جناح مقابل که به وسیله احزاب شیعه مذهب نمایندگی می شود در خارج دایره نفوذش قرار بگیرد، تا از این طریق گامی هم در جهت رام کردن سرکشی های جمهوری اسلامی و راضی نگهداشتن آن برداشته باشد. به درازا کشیدن توافق کنونی تا آنجا که به دخالت های دولت آمریکا مربوط است اساساً به این دلیل بود که در عین حال گروه های منتسب به جناح سنی مذهب نیز در حاشیه قرار نگیرند و از این طریق زمینه های فعالیت القاعده و گروه های مشابه آن محدودتر گردد.

دوم: پا به پای کم شدن شمار نیروهای ارتش آمریکا در عراق کار بازسازی ارتش عراق و نیروهای امنیتی این کشور نیز پیش می رود. دولت آمریکا در تلاش است که نیروهای نظامی و امنیتی عراق را به دور از دایره نفوذ گروههای مذهبی و فرقه ای و ملی بازسازی کند. مراکز آموزش نظامی و دانشکده های افسری تحت کنترل و نظارت ارتش آمریکا در سراسر عراق تشکیل شده اند و دست اندرکار تربیت کادر برای پیشبرد این جریان هستند. ارتش عراق نیروهای مسلح عشایری موسوم به "سحوه" یا شورای بیداری را نیز تا حدود زیادی به کنترل خود در آورده است و عملاً یکی از بازوان مسلح ارتش عراق را تشکیل می دهند. نیروهای نظامی و امنیتی این کشور عملاً این توان را کسب کرده اند تا چنانچه پروسه سیاسی تقسیم قدرت به بن بست برسد با دست زدن به یک کودتای نظامی که به طور غیر مستقیم مورد حمایت آمریکا هم باشد، آینده سیاسی عراق را به شکل دیگری رقم بزنند.

سوم: طی سال های اخیر پس از سقوط رژیم بعث، نیروهای سیاسی موجود در عراق از نفرت و تفرقه ای که در نتیجه خشونت های فرقه ای، عشیره ای و مذهبی به وجود آمده بود، برای تقویت موقعیت سیاسی خود بهره برداری کرده اند و امروز حتی بعضی از رهبران حکومتی عراق از نقش احزاب سیاسی علنی فعال در عراق در تقویت و تشویق جریانات مختلف مسلح و تروریستی در عراق سخن می گویند.

القاعده که در سال های اول فعالیت در عراق اساسا متشکل از جنگجویان خارجی بود اکنون در برگیرنده شمار زیادی از جوانان عراقی است. این روزها القاعده و شبکه ای از گروههای وابسته به آن با در اختیار داشتن پول های کلان دست اندرکار استخدام و جذب نیرو هستند. رقابت بین جناحهای سیاسی باعث شده است تا زمینه خشونت های فرقه ای بار دیگر گسترش یابد. دستگاه های اطلاعاتی و جاسوسی جمهوری اسلامی و سایر دولت های مرتجع منطقه هر کدام به نوبه خود تلاش می کنند که بر روندهای موجود در عراق تاثیر بگذارند و شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می دهد آنها در تقویت و تسلیح گروه های تروریستی و شبه نظامی در این کشور دست دارند. بمب گذاریهای هفته های اخیر که در آنها صدها نفر جان خود را از دست دادند نشان میدهد که فعالیت این گروه ها در عراق افزایش یافته است.

چهارم و سرانجام نیروی اعتراض مردمی که از جنگ و ناامنی و شرایط دشوار اقتصادی خود به جان آمده اند. طی سال های بعد از سقوط رژیم صدام، احزاب و جریانات سنی مذهب و شیعه مذهب با دامن زدن به اختلافات مذهبی و فرقه ای و کشتارهای بیرحمانه ای که جان صدها هزار نفر را از هر دو طرف گرفت، تلاش کردند تا مردم را ناچار سازند که برای حفظ امنیت خود هم که شده پشت سر و در پناه گروه های مسلح وابسته به این جریانات قرار بگیرند. بقای نفوذ این احزاب و گروه ها اساسا متکی به این نفرت پراکنی و نیاز به امنیت بود. به علاوه این گروه ها که هر کدام در بخشی از عراق عملا قدرت را در دست داشتند، بدترین نمونه های اداره مناطق تحت نفوذ خود را به نمایش گذاشتند. مردم با این امید که شاید شرکت در انتخابات فرصتی باشد برای رهایی از این وضعیت دهشتناکی که در آن گرفتار آمده اند، وسیعا در آن شرکت کردند و امروز می بینند که صاحبان قدرت در عراق صندوق های رای را کنار گذاشته و مدت ۸ ماه است بر سر تقسیم قدرت بین خود بر اساس توافق، مشغول چانه زنی هستند.

این نیروی مردمی عظیم و سرنوشت ساز گرچه امروز به طور وسیعی در صحنه مبارزه مستقیم برای تعیین تکلیف با گروه های حاکم بر این کشور حضور ندارد اما نیروی بالقوه نیرومندی است که به مثابه آتش زیر خاکستر هر آن امکان شعله ور شدن دارد.

اوضاع سیاسی ایران

جمع بندی وضعیت سیاسی ایران در دوره یک ساله اخیر

۱

تحولات سیاسی یک سال گذشته در ایران رویدادهایی ناگهانی و ابتدا به ساکن نبوده اند. شرایطی که در جریان "انتخابات" ریاست جمهوری و بدنال آن بوجود آمد ریشه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در تاریخ ۳۲ سال گذشته ایران دارد.

اقتصاد سرمایه داری ایران در طول سه دهه عمر رژیم اسلامی مدام در بحرانی مزمن دست و پا زده است. این اقتصاد در دوره ای که سرمایه در همه جای جهان موجودیت و رشد خود را در فرا رفتن از مرزهای کشوری میداند به دلایل سیاسی ناشی از انقلاب ۱۳۵۷ و بر سر کار آمدن حکومتی اسلامی در ایران به یک اقتصاد منزوی تبدیل شده است. سرمایه خارجی در کشوری که مدام از یک بحران سیاسی به بحرانی دیگر گذر می کند احساس امنیت نمی کند و سرمایه داخلی هم تمایلی به برنامه ریزی های اقتصادی دراز مدت ندارد و ترجیح میدهد در عرصه هائی سرمایه گذاری کند که در کوتاه مدت برایش سود آور باشد. دولت هم که بخش عمده اقتصاد ایران را در دست دارد، بی کفایت تر و فاسد تر از آن است که بنگاههای تحت کنترل خود را به نحوی سودآور اداره کند.

طی چهار سال نخست دولت احمدی نژاد نقطه ضعفهای اقتصادی رژیم روز به روز بیشتر آشکار شدند. میزان سرمایه گذاری های بخش خصوصی به سرعت کاهش یافت. پائین آمدن بارآوری کار قدرت رقابت را در مقابل کالاهای مشابه خارجی که نمی توانستند جلو ورود آنها را به بازار ایران بگیرند، از آنها گرفت و مؤسسات تولیدی را یکی پس از دیگری به تعطیلی کشاند. در واقع هیچ راه حل اقتصادی معجزه آسائی برای خروج از یک چنین بن بست اقتصادی وجود ندارد.

برای خروج از این بن بست و نجات حکومت اسلامی سرمایه در ایران به تدریج دو استراتژی متفاوت در دستگاه رهبری رژیم جمهوری اسلامی شکل گرفت. استراتژی محافظه کاران و استراتژی اصلاح طلبان. استراتژی هر دو جناح مبتنی بر نجات سرمایه داری ایران از بحران و تضمین بقای رژیم اسلامی است. سپاه پاسداران به ستون اصلی محافظه کاران تبدیل شد و اصلاح طلبان حکومتی هم در تعقیب اهداف خود ریاکارانه به آرای مردم روی آوردند.

سپاه پاسداران که از ۵ سال پیش و با آغاز دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد برای مقابله با خطر فروپاشی رژیم، بسوی یک کاسه کردن قدرت در ایران قدم بر داشته بود در متن یک کودتای نسبتاً آرام، دست اندر کار تصفیه تدریجی مدعیان دیگر در درون دستگاه رهبری رژیم شد. اما به دلیل تناقضات درونی رژیم اسلامی نقشه های سپاه در دوره چهار ساله اول حکومت احمدی نژاد با موانعی روبرو شدند. آنها برای تعیین تکلیف نهائی با جناح رقیب به زمان بیشتری نیاز داشتند و این کسب فرصت با تداوم ریاست جمهوری احمدی نژاد، که مهره مورد نظر سپاه بود، ممکن می شد. سران سپاه که خامنه ای را هم بدنبال خود می کشیدند تصمیم گرفته بودند که در متن یک بازار گرمی انتخاباتی و نمایش مشروعیت، برای یک دوره چهار ساله دیگر فرصت بخرند.

اما "انتخابات" در طول حیات جمهوری اسلامی در عین حال همواره میدان رقابتهای درونی جناحهای رژیم بوده است. در این میدان هر کدام از جناحها از رأی مردم برای تحت فشار قرار دادن جناح مقابل و از تسلط خود بر ارگانهای اجرایی برای تقلب در انتخابات، همزمان استفاده می کنند.

از یک سو ورود سپاه با تشکیلات عریض و طویل خود و نیز سازمانهای زیر مجموعه اش نظیر بسیج و لباس شخصی ها و غیره، در کشمکش های انتخاباتی پدیده ای بود که کار رقابت در چهار چوبهای تعریف شده را برای جناحهای رقیب دشوار و غیر ممکن نمود، از سوی دیگر هشت سال حاکمیت اصلاح طلبان حکومتی در دوره خاتمی، مردم را از تاثیرگذاری آنها بر اوضاع نا امید ساخته بود. مردم این بی رغبتی را نیز در "انتخابات" دوره نهم از خود نشان دادند. از اینرو گرم کردن بازار انتخابات برای دوره دهم به اقدامات ویژه تری نیاز داشت. جناح محافظه کار با محوریت سپاه پاسداران که تصمیم گرفته بود در هر صورت قضیه را به نفع کاندید مورد نظر خود فیصله دهد، اجازه داد تنور این به اصطلاح

انتخابات داغتر از گذشته باشد. رقابت انتخاباتی بین کاندیداهائی که از صافی شورای نگهبان گذشته بودند با برگزاری مناظره های تلویزیونی غیر مرسوم در جمهوری اسلامی شدت پیدا کرد. بخشهایی از مردم که در خود هنوز توان و آمادگی رویارویی مستقیم با رژیم اسلامی را نمی دیدند، به این کمپین انتخاباتی کشیده شدند. آنها با رأی خود به اصلاح طلبان حکومتی فرصت دادند تا آزموده ای را بار دیگر بیازمایند. اما بازارگرمی انتخاباتی برای جناح حاکم پر هزینه تر از آن در آمد که انتظارش را داشتند. مناظره های تلویزیونی قبل از برگزاری نمایش انتخابات که در رژیم جمهوری اسلامی بی سابقه بودند شکافهای واقعی را آشکارتر کردند. رهبران سپاه که کماکان بر پیگیری نقشه خود اصرار داشتند فرصت را به اصلاح طلبان حکومتی ندادند و هر طور که بود نام احمدی نژاد را از صندوقها بیرون کشیدند. مردم معترض که در آن روزها حضورشان در خیابانها تحمل شده بود، پس از برملا شدن کودتای انتخاباتی پاسداران، قدرت میلیونی خود را در تظاهرات بزرگ خیابانی نشان دادند و در روزهای بعد از این قدرت نمائی خود جرأت و روحیه بیشتری گرفتند و خواسته و آرزوهای خود را در شعارهایی ماورای نتایج اعلام شده بیان کردند. اصلاح طلبان حکومتی در رأس این جنبش قرار داشتند و آنها جنبش سبز نامیدند. اما آنچه که توده به خیابان آمده می خواستند و آنچه که اصلاح طلبان حکومتی در پی آن بودند یکسان نبود. به همین دلیل از همان روزهای نخست، رهبران جنبش سبز از مردم به خیابان آمده فاصله گرفتند. شعارهای در چهارچوب نظام جای خود را به شعارهای ساختار شکنانه دادند. بدین ترتیب خیزش توده ای مردم ایران بسیار سریع تر از انتظار اصلاح طلبان به جنبشی بر علیه کلیت جمهوری اسلامی تبدیل شد.

۲

در روزهای نخست پس از "انتخابات" که اعتراضات مردم حول شعار "رای من کو؟" جریان یافت رهبری آن در دست اصلاح طلبان حکومتی بود. آنها به نتیجه انتخابات معترض بودند و برنامه و اهداف سیاسی شان را در چهار چوب قانون اساسی و قبول رهبری خامنه ای بیان می کردند. اما هنوز یک هفته از "انتخابات" خردادماه نگذشته بود که اصلاح طلبان حکومتی دریافتند در محاصره خطرناکی گرفتار شده اند. از یکسو می دیدند که مردم به جان آمده از رژیم اسلامی از هشدارها و

رهنمود های آنها پیروی نمی کنند و از سوی دیگر در نبردی درگیر شده بود که در آن ابزاری جز جلب پشتیبانی مردم را در دست نداشتند.

شعارهای دوره "انتخابات" به سرعت جای خود را به شعارهایی دادند که اساس رژیم را هدف گرفته بودند. اصلاح طلبان حکومتی که از سیر رادیکال شدن مبارزات مردم نگران شده بودند با صراحت از آن تبری جستند و اعلام کردند که نمی خواهند بعنوان رهبران یک حرکت ساختار شکنانه شناخته شوند.

آنها به روشنی اعلام کردند که اختلافاتشان با جناح حاکم در محدوده درون خانوادگی است، در واقع اساس رسالت سیاسی که آنها برای خود قائل بودند این بود که بورژوازی ایران و رژیم اسلامی آنرا از خطراتی که تهدیش می کند نجات دهند و وفاداران به حکومت اسلامی را بار دیگر دور هم متحد کنند، به همین دلیل مدام خطراتی را که متوجه کل حکومت اسلامی است به جناح حاکم گوشزد می کردند.

اما جنبش جاری به روشنی در جهت نفی کلیت رژیم جمهوری اسلامی در حرکت بود و رهبران سبز کارشان صدور اعلامیه برای حفظ ظاهر حضور خود در اپوزیسیون و آرام کردن مردم بود. شعارهایی که طی یکسال گذشته در جریان تظاهرات و جنگ و گریزهای خیابانی مطرح شده اند، حرکاتی که علیرغم تمایل اصلاح طلبان صورت گرفته است نشان میدهد که صف آنها از صف اکثریت مردمی که از کلیت رژیم جمهوری اسلامی بیزار هستند جدا شده است. تبلیغات جمهوری اسلامی به این دلیل آنها را سران مبارزات جاری مردم معرفی می کند، تا آنها را برای مخالفت صریح با این مبارزات تحت فشار بگذارد. میدیای غربی و جریانهای لیبرالی و دیگر بخشهای اپوزیسیون بورژوازی ایران هم همه آنچه را که در جریان است "جنبش سبز" می نامند تا اصلاح طلبان حکومتی را بعنوان تنها آلترناتیو شرایط موجود به جامعه ایران تحمیل کنند. جنبش سبز نامیدن حرکت آزادیخواهانه مردم در واقع همان نقشی را بازی می کند که اسلامی نامیدن انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ بازی می کرد. اصلاح طلبان حکومتی روندی هستند در درون این حرکت که نقش ترمز و بازدارنده را در آن ایفا میکنند.

۳

استراتژی ها: بطور عینی از چهار روند استراتژیک در متن تحولات سیاسی جاری در ایران می توان سخن گفت: اول، روندی است که جناح حاکم، (سپاه پاسداران، خامنه ای و دور وبری هایش)، در متن

آن قرار گرفته اند. طبیعی است که آنها میخواهند رژیم شان را حفظ کنند و نظام سرمایه داری ایران را مطابق الگوی مورد نظر خود اداره کنند. آنها برای اینکار راه و روش خاص و استراتژی خاص خود را دارند. خطوط کلی استراتژی آنها عبارت است از: ندادن هیچ امتیازی به اصلاح طلبان حکومتی و تکمیل جریان بیرون راندن آنها از همه ارگانهای حکومتی، تقویت نهادهای نظامی و امنیتی، حامی پروری در حد مقدرات اقتصادی شان برای خنثی کردن بخش هائی از مردم و دادن امتیازاتی به نیروهای بسیجی و مسلح بمنظور تقویت پایه های سرکوب، ایفای نقش منطقه ای در سیاست خارجی و از این طریق تحمیل خود به قدرت های بزرگ بعنوان امر واقع و پیشبرد پروژه اتمی بعنوان مکمل و یا بدیل همین سیاست، تلاش برای رفع موانع ادغام اقتصاد ایران در بازار جهانی، وارد شدن در بلوک بندی های اقتصادی و سیاسی منطقه ای. در برخورد با بحران پس از "انتخابات" آنها سعی کردند در ضرب اول اصلاح طلبان حکومتی را سرکوب کنند، انسجام درونی شان را به هم بریزند و از این طریق به مردم معترض هم چنگ و دندان نشان بدهند، با این امید که اوضاع را کنترل کنند. در ضرب دوم تلاش می کنند از طریق دادن امتیازات مادی پایه های سرکوب را در میان حامیان رژیم گسترش دهند و در همان حال بخشهایی از مردم را خنثی کنند و بی تفاوت نگهدارند.

سه روند اساسی دیگر که هرکدام به نوعی در اوضاع جاری تاثیر دارند اپوزیسیونی هستند. اصلاح طلبی حکومتی، لیبرالیسم سکولار و روند کمونیستی، چپ و رادیکال. این سه روند در واقع جریانات اجتماعی موجود در جامعه ایران هستند و کل احزاب و گروههای اپوزیسیون هم سعی می کنند از طریق این روندها ایفای نقش کنند.

اصلاح طلبان حکومتی، همانند جناح حاکم هدف بیرون آوردن نظام سرمایه داری ایران از بحران و حفظ اساس رژیم اسلامی را اما از طریق اصلاحات و یا انجام تغییراتی در سیستم موجود تعقیب می کنند. آنها آزادی را برای خودی ها و در چهارچوب قوانین توافق شده بازی که در قانون اساسی بیان شده است می خواهند. با ولایت فقیه و شورای نگهبان و سپاه پاسداران به شرط آنکه حد و حدود خود را در دخالت در سیاست بشناسد مشکلی ندارند. آنها محتاطانه از فشار مردم در پائین برای چانه زنی در بالا استفاده می کنند. رژیم را از خطر رادیکال شدن جنبش توده ای می ترسانند تا از وی امتیازی

بگیرند. آنها در عین حال می‌کوشند حمایت دولتهای غربی را هم بدست بیاورند. کاری که در انجام آن چندان موفق نبوده‌اند. بر سر زبانها انداختن شعار "مرگ بر روسیه" در این رابطه قابل درک است.

این روند از لحاظ اقتصادی اساساً هدفش این است که زمینه‌های استحاله رژیم جمهوری اسلامی را در نظم سیاسی و اقتصادی بین‌المللی از طریق منطبق ساختن ماهیت وساز و کارهای شکل دهنده آن با منافع طبقه بورژوازی ایران و مشارکت دادن این طبقه در روند تصمیم‌گیریهای کلان سیاسی رژیم ایران فراهم کند بدون اینکه تغییر عمده‌ای در ماهیت حکومت به وجود بیاورد.

این جریان با وجود شکستی که در دوره ۸ سال ریاست جمهوری خاتمی متحمل شد، هنوز به طور کامل از نفس نیافتاده است و بدلیل عدم وجود بدیل دیگری در جریان انتخابات سال گذشته بار دیگر ابراز وجود کرد. پروژه این گروه از جانب جناح راست تر رژیم از آنرو با مقاومت روبرو می‌شود که اساساً آنها توهم آمیز می‌دانند و بر این باورند که وارد شدن در این پروسه سرانجام به از هم پاشیده شدن کل رژیم سیاسی کنونی ایران منجر می‌شود. این روند در میان طبقه سرمایه دار ایران از مطلوبیت نسبتاً وسیعی برخوردار است. این طبقه با همه مشکلاتی که از دست رژیم اسلامی تحمل می‌کند، بقای این رژیم را هزار بار بر سرنگونی آن در نتیجه یک انقلاب ترجیح می‌دهد. بخشی از نمایندگان سیاسی این طیف هنوز در رده‌های پائین تر حاکمیت این کشور حضور دارند و بخشی دیگر در داخل کشور بصورت احزاب و گروهها و شخصیت‌های مستقل به فعالیت قانونی مشغول هستند.

روند لیبرالی سکولار: این روند دست اندر کار کنار گذاشتن رژیم بدون گذر کردن از یک انقلاب است. فعالین این جریان رژیم جمهوری اسلامی را نمی‌خواهند اما در همان حال از خطر بوجود آمدن یک شرایط انقلابی هم در جامعه هراس دارند. آنها خوشباورانه امیدوار هستند که جمهوری اسلامی مطابق یکی از نمونه‌های تغییر رژیم‌ها در اروپای شرقی، سقوط کند. آنها در واقع برای تحقق این هدف خود استراتژی روشنی ندارند به جلب پشتیبانی دولت‌های غربی امیدوار هستند و تصور می‌کنند در توازن قوای جهان امروز آلترناتیو دیگری جز آنها شانس به قدرت رسیدن را ندارد. آنها به جلب پشتیبانی طبقه سرمایه دار ایران و بخشهای مرفه طبقه متوسط جامعه امیدوار هستند و توهمات و آرزوهای این اقشار پایه اجتماعی آنها را تشکیل می‌دهد. حمایت دولتهای غربی از این جریان محتاطانه است، زیرا به قابلیت‌های آن در کنترل اوضاع ایران بدنبال سقوط رژیم اعتماد ندارند.

نقطه ضعف جریان لیبرالی تنها در استراتژی سیاسی مبهم آنها نیست، در شرایطی که خواست رفاه اقتصادی و اجتماعی و پایان دان به زندگی در زیر خط فقر عمیقاً در جامعه ریشه دوانده است و همین به انگیزه اصلی مردم در روی آوری به اعتراضات توده ای علیه رژیم تبدیل شده است و در شرایطی که کوچکترین تحول دمکراتیک در جامعه هم به درجه ای از رفاه اجتماعی گره خورده است، جریان لیبرالی هیچ آلترناتیو و راه حلی برای پاسخگویی به خواسته‌های اقتصادی و رفاهی توده های مردم ندارند. لیبرالیسم بورژوائی ایران از همان برنامه های اقتصادی نئولیبرالی رایج در سطح جهان پیروی می کند که اجرای این برنامه ها حتی در کشورهای سرمایه داری که به لحاظ سیاسی و اقتصادی در مقایسه با ایران از موقعیت با ثبات تری برخوردارند غیر از سیه روزی بیشتر برای کارگران و اقشار تهیدست جامعه چیزی بدنبال نداشته است. ناتوانی و بن بست لیبرالیسم ایران در پاسخگویی به خواسته‌های رفاهی و اقتصادی توده های ستمدیده مردم در ایران نقطه ضعف اساسی و در واقع پاشنه آشیل جریان لیبرالی است.

روند چپ و رادیکال : این گرایش در درون جامعه ایران وجود دارد و سازمانهای انقلابی چپ و کمونیست با تفاوت‌هایی درموضع گیریها و شیوه های فعالیت در متن این گرایش فعالیت می کنند. آنها خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و درهم شکستن ماشین دولتی آن در نتیجه تکامل یک شرایط انقلابی هستند. در این میان کمونیستها قدرت و توان خود را از طبقه بالقوه انقلابی جامعه یعنی طبقه کارگر می گیرند. افق پیروزی انقلاب را آمادگی عملی، یعنی سازمانیابی طبقه کارگر در تشکلهای طبقاتی و سیاسی، استراتژی سیاسی روشن، شعارها و مطالبات شفاف و مبانی تاکتیکی درست ترسیم می کنند. جنبشهای اجتماعی آزادیخواهانه و برابری طلبانه زنان، دانشجویان و جنبش انقلابی کردستان از عرصه های مهم کسب مقبولیت اجتماعی برای این روند و ایجاد توازن قوای لازم برای پیروزی استراتژی و برنامه سیاسی این جریان است.

۴

مبارزات جاری در ایران در محتوای واقعی خود همان اهدافی را دارد که انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ داشت. آزادی، برابری، رفاه اجتماعی و زندگی بهتر، حال اینها را با هر زبانی بیان کند و در هر قالبی عرضه کند تغییری در ماهیت آن نمی دهد. اما اولاً رژیم جمهوری اسلامی اساساً در ضدیت با چنین

روندی به حیات خود ادامه می دهد و ثنیا در عصر ما و در کشوری نظیر ایران اصلاح طلبان حکومتی و لیبرالهای سکولار نه در پی رسیدن به این اهداف هستند و نه توان تأمین آنر دارند. از اینرو مردمی که خواهان تحقق این اهداف هستند، چند گام از این جریانات جلوتر حرکت می کنند. بنابر این اگر صحبت نه فقط از سرنگونی جمهوری اسلامی بلکه تحقق این اهداف مردم نیز هست در این صورت مبارزه بر علیه این رژیم مدام عمیق تر خواهد شد و شرایط برای شکل گیری یک آلترناتیو رادیکال مساعد تر می شود.

این جنبش بر خلاف اصلاح طلبان حکومتی که تصور می کردند به زودی آنها را به قدرت باز می گرداند و سرو ته آن هم خواهد آمد و آنها نیز دست اندر کار وصله و پینه کردن رژیم اسلامی خواهند شد، بر خلاف تصور لیبرالهای سکولار که در توهم پشتیبانی غرب و انتقال مسالمت آمیز قدرت از جمهوری اسلامی به آنها از طریق رفراندوم و انتخابات آزاد و غیره بسر میبرند، به ناچار روند طولانی تر و برای رژیم فرسایشی تری خواهد داشت.

علیرغم حذف اصلاح طلبان از قدرت، اختلافات درونی رژیم این بار از جای دیگری سرباز خواهند کرد. فشار جنبش های توده ای و بن بستهای اقتصادی و سیاسی، دستگاه حاکم را که اساسا بر حکومت نظامیان و نهادهای امنیتی متکی است، بار دیگر در برابر انتخابهای متفاوتی برای حفظ نظام اسلامی قرار خواهد داد. آنچه که امروز آنها را دور هم متحد کرده است، ضرورت از سر گذراندن بحران جاری است. این دستگاه ارتجاع، و زور و سرکوب در سطوح بالای خود دچار تناقضاتی است که با تعمیق بحران سیاسی بیشتر بروز خواهد یافت و ما در دور دیگر شاهد آغاز نوع دیگری از کشمکش ها و تصفیه ها و کودتاهای درونی رژیم خواهیم بود.

نقطه ضعف تعیین کننده ای که تهدیدی برای آینده این جنبش است، صفوف گسترده و در محتوای واقعی خود رادیکال، اما بدون رهبری آن است. نایستی خطر قربانی شدن اعتراضات و نارضایتی مردم در پای اهداف مبهم را دست کم گرفت. رهبران رادیکال و بانفوذ در جنبش آزادیخواهانه، پیشروان جنبش کارگری، دانشجویان و جوانان سوسیالیست و کمونیست، در متن شرایط مساعد کنونی و در متن توازن قوایی که به زیان رژیم تغییر یافته است، بایستی دست اندر کار سراسری کردن مبارزات، توده گیر کردن شعارهای دمکراتیک، انقلابی و سوسیالیستی، دست اندر کار شکل دادن به تشکلهای و

نهادهایی که مردم معترض را به هم پیوند می دهد و دست اندر کار تثبیت موقعیت خود به عنوان رهبران واقعی مبارزات رهایی بخش در ایران باشند.

خطر دیگر، اعاده موقعیت از دست رفته اصلاح طلبان حکومتی است. ظرفیت های آنها در به بیراهه کشاندن این مبارزات هنوز بطور کامل رفع نشده است. درست است که آنها ضربه خورده و نامنسجم هستند اما آخرین تقلابها را برای جلوگیری از حذف کامل خود انجام می دهند. درک و شناخت جامعه را از رسالتی که آنها در این دوره بعهدہ گرفته اند بایستی با کار روشنگرانه پیگیر ارتقا داد. ضرورت تعمیق آگاهی مردم در این زمینه یکی از درسهای اولیه تجربه ما از انقلاب ۱۳۵۷ ایران است.

پیروزی در این نبرد سرنوشت ساز امری نیست که آسان بدست آید. آنانکه وعده پیروزی آسان و زودرس به مردم میدهند یا عوامفریبانی هستند که در عین مخالفت با رژیم اسلامی از تعمیق مبارزات انقلابی مردم و از افتادن آن به مسیر مبارزات ضد سرمایه داری در هراسند و یا در بهترین حالت اراده گرا و خوشباورند. نبردی فرسایشی با رژیم اسلامی در گیر است که برای پیروز شدن لازم است طبقه کارگر نبرد کنان شرایط زندگی و فعالیت خود را بهبود بخشد و در جریان رشد و پیشروی خود، توان رهبری خود را به جامعه نشان دهد و آلترناتیو سیاسی و اجتماعی خود را قدم به قدم شکل بدهد و به آن مقبولیت اجتماعی ببخشد. نیروهای رژیم اسلامی را در میدانهای این نبرد سیاسی و اجتماعی بایستی فرسوده ساخت و در همان حال از کسب پیروزی های قدم به قدم و نیرومند شدن روز بروز این مبارزه حق طلبانه روحیه و قدرت گرفت. کسانی که به فرسایشی بودن و طولانی بودن نسبی این نبرد نمی اندیشند چه بسا به دام تاکتیکها و روشهای ماجراجویانه و روحیه شکن خواهند افتاد.

۵

سپاه پاسداران یک حزب پادگانی است این دستگاه در متن یک کودتای آرام دست اندر کار تصفیه تدریجی مدعیان دیگر در درون دستگاه رهبری رژیم شده است و تلاش می کند عوارض دست و پاگیر ناشی از موقعیت سنتی آخوندها و مراجع تقلید را حذف کند.

از نظر رهبران سپاه، رژیم اسلامی اسیر زوائد دست و پاگیری است که خود برای خویش به وجود آورده است. یکی از این زوائد اقتدار بیش از حد لزوم آیت الله ها و مراجع تقلید است. از نظر فرماندهان سپاه این قشر از روحانیت و اطرافیانشان برای حفظ چهره اسلامی رژیم لازم اند اما نه به آن

اندازه مقتدر که موجودیت نظام به وجود آنها وابسته باشد. بنا بر این بایستی قدری پر و بال آنها را قیچی کرد تا باصطلاح بصورت "پرنده معقولی" در آیند، این جهت گیری شامل همه نهادهای رژیم و از جمله ولایت فقیه نیز خواهد شد.

فرماندهان نظامی و سرکردگان سیاسی سپاه پاسداران که تصمیم به قبضه کامل قدرت دارند، خود را در مقابل هیچکدام از نهادهای سنتی رژیم پاسخگو نمی دانند و بی اعتنایی آنان به نظرات و فتوهای مراجع شیعه نیز نشان از آن دارد که سپاه به تدریج در تلاش است تا هر چه بیشتر از دامنه نفوذ آنان در حکومت کاسته و مراجع شیعه را نیز همچون اصلاح طلبان به حاشیه براند.

حرکت سپاه پاسداران به سوی قبضه کامل قدرت از همان سالهای نخست پس از خاتمه جنگ ایران و عراق آغاز شد. گام نخست سپاه یکدست کردن صفوف خود بود. به زعم آنان قبل از هر چیز بایستی سپاه پاسداران را از دام وابستگی به جناحهای مختلف حاکمیت و این یا آن روحانی رها ساخت. طی سالهای پس از خاتمه جنگ و به ویژه در دوران ریاست جمهوری خاتمی و دوم خردادی ها، پروسه تصفیه و یکدست کردن سپاه به فرجام رسید و سپاه برای برداشتن گامهای بعدی خود آماده شد.

در این مرحله سپاه پاسداران مجتمع های بزرگ نظامی و صنعتی را به کنترل خود درآورد و آنها به رشته فعالیت های اتمی گسترش داد. سپس به عرصه های دیگر اقتصاد روی آورد و در همه شاخه های مختلف از نفت و گاز گرفته تا پروژه های استراتژیک نظیر احداث خطوط لوله، راه آهن، جاده، فرودگاه و خطوط هوایی به عنوان بزرگترین غول اقتصادی خاورمیانه، قدم علم کرد. گام بعدی سپاه در تکمیل خیزی که به سوی قدرت برداشته بود، دست اندازی به اهرم های اجرایی و قانون گذاری بود. افراد بسیاری با پیشینه فعالیت در سپاه برای حضور در مجلس اسلامی آماده شدند، بطوری که در ترکیب فعلی مجلس بیش از ۸۰ "نماینده" حضور دارند که مستقیماً از مرکزیت سپاه دستور می گیرند.

در ادامه همین روند بود که در دوره قبلی احمدی نژاد را با کمک ابزارهایی که در سراسر کشور در اختیار داشتند، به ریاست جمهوری رساندند و در دوره کنونی نیز با یک کودتای انتخاباتی نام وی را از صندوقهای رأی بیرون آوردند. با تکیه زدن بر ارگان اجرایی ریاست جمهوری، شبکه گسترده ای از افراد خود را در هرم قدرت از بالا به پائین قرار دادند و از این طریق طی چهار سال گذشته کنترل خود را بر اقتصاد و بر سیاست خارجی کشور تکمیل کردند.

اما با وجود این، به دلیل تناقضات درونی رژیم اسلامی نقشه های سپاه در دوره چهار ساله اول حکومت احمدی نژاد با موانعی روبرو شدند. بحران اقتصادی به سپاه فرصت نداد تا نقشه خود را در همان دوره اول حکومت احمدی نژاد تکمیل کند. آنها به زمان بیشتری نیاز داشتند و این کسب فرصت با تداوم ریاست جمهوری احمدی نژاد، که مهره مورد نظر سپاه بود، ممکن میشد. سران سپاه که خامنه ای را هم بدنبال خود می کشیدند تصمیم گرفته بودند که در متن یک بازار گرمی انتخاباتی و نمایش مشروعیت، برای یک دوره چهار ساله دیگر فرصت بخرند.

سپاه هنوز به ظرفیت های ولایت فقیه و حتی اصلاح طلبان حکومتی نظیر موسوی و کروبی احتیاج دارد، از وجود آنها برای تکمیل پروژه خود استفاده می کند و طرح کنار گذاشتن آنها را به طور تدریجی دنبال می کند.

جنبشهای اجتماعی پیشرو در ایران و حرکت عمومی آزادخواهانه ای که امروز پا گرفته است، بایستی خود را برای رویارویی با چنین دشمنی آماده کنند. دشمنی که سازمانیافته است و اهرم های اصلی قدرت را در دست دارد. آنها علیرغم اینکه عملاً قدرت واقعی را قبضه کرده اند، اما هنوز پروژه خود را به طور علنی آشکار نکرده اند.

سپاه پاسداران پروژه تسلط خود بر قوای سه گانه را از پشت صحنه و بدون جار و جنجال و گام به گام عملی می سازد. آنها تنها هنگامی نقشه خود را به تمامی علنی خواهند کرد که از آخرین ظرفیت های روبه زوال جناحهای دیگر حکومتی اعم از مراجع تقلید و روحانیت در قدرت تا دستگاه ولایت فقیه و شورای نگهبان و تا اصلاح طلبان حکومتی بهره گیرند و هر زمان موقعیت را مناسب تشخیص دهند تحت عنوان به اصطلاح نجات کشور از بحران، رسماً و آشکارا وارد صحنه می شوند و خود را از دست زوائد دست و پاگیری که دیگر خاصیتی برای حفظ نظام شان ندارند، رها خواهند ساخت.

آنها در چنین مرحله ای ضمن نشان دادن چنگ و دندان خونین به مردم، خواهند کوشید با نشان دادن بی لیاقتی دستگاه رهبری و نیز گرایشات و جناحهای تاکنون موجود، مردم را با وعده تغییر، از صحنه مبارزه مستقیم خارج سازند. دیدن نشانه های پیشرفت خزنده این نقشه و افشای آن از آن رو اهمیت دارد که مردم از قبل خود را برای عوامفریبی های از نوع جدید که این دستگاه در چنجه دارد، آماده سازند.

بدون شک جنبش توده ای مردم ایران سپاه را در تکمیل این پروژه با موانع و مشکلات جدی روبرو خواهد کرد. تمامی شواهد نشان می دهند که عملی کردن چنین پروژه ای در کشوری مانند ایران کار آسانی نخواهد بود و در چنین شرایطی است که نه ظرفیت های فریکارانه و ادعای نجات کشور از بحران و نه ظرفیت های جنایتکارانه این نهاد سرکوبگر در به زندان انداختن، شکنجه و کشتار مخالفانش کاربرد چندانی نخواهد داشت.

۶

شواهد عینی بسیاری حاکی از آن است که موقعیت جمهوری اسلامی در درون جنبش های اسلامی منطقه بسیار تضعیف شده است و رژیم دیگر قادر نیست از آنها برای تحکیم موقعیت خود در نزد قدرتهای بزرگ بهره برداری کند. اکنون نقش جمهوری اسلامی در بحرانهای سیاسی این منطقه تا حد دخالتهای اطلاعاتی و ایجاد مزاحمت های مقطعی کاهش یافته است. جمهوری اسلامی که از چند سال قبل شاهد روند کاهش نفوذ منطقه ای خود بوده است در تلاش است تا دستیابی به سلاح اتمی و یا نفس تلاش برای دستیابی به آنرا جایگزین موقعیت از دست رفته گذشته نماید.

روشن است که دستیابی جمهوری اسلامی به سلاح هسته ای یک شکست بزرگ برای غرب و آمریکا و یک سرافکنندگی بزرگ سیاسی برای آنها خواهد بود. مستقل از اینکه سلاح هسته ای در دست جمهوری اسلامی خطرناک باشد یا نباشد، قبول چنین شکستی در توازن قوای جهان کنونی دشوار است و وقوع آن به معنای پدید آمدن وضعیت کاملاً جدیدی در جهان خواهد بود. از این رو دولتهای غربی و آمریکا تا آنجا که به این مسئله مربوط باشد، این راه را تا به آخر خواهند رفت. بازی با این مسئله فی الحال برای هر دو طرف خاصیت هایی دارد که نمی خواهند از آن صرف نظر کنند.

هر کدام از طرفین این مذاکرات، با انگیزه ها و اهداف کم و بیش متفاوت می خواهند روند این گفتگوها طولانی شود و سازشی که قرار است صورت گیرد قدم به قدم و تدریجی باشد.

سابق بر این به نظر می رسد که این تنها جمهوری اسلامی است که با انجام مانورهای دیپلماتیک سعی در طولانی شدن روند مذاکرات دارد، اما امروز و با توجه به شرایط سیاسی جدید جامعه ایران، دولتهای غربی و جمهوری اسلامی هر دو در قبال این اوضاع دغدغه های مشترکی دارند و مصالح همدیگر را درک می کنند.

دولتهای غربی و جمهوری اسلامی در قبال آینده ایران دغدغه های مشترکی دارند. آنها می دانند که بایستی به جمهوری اسلامی فرصتی بدهند تا از بحران سیاسی جاری خود رهایی یابد و موقعیت متزلزل خود را تا حدودی تحکیم بخشد. آنها می دانند که اگر بخواهند با این رژیم به توافق برسند، بایستی راه عقب نشینی آرام را برایش فراهم کنند.

در این زمینه برای آمریکا و کشورهای غربی، مسائل افغانستان و عراق که هر دو به درجه ای عرصه دست اندازیهایی رژیم ایران هستند، از اولویت و ویژگی خاصی برخوردارند. برای آنها مسئله عاجل این است که جمهوری اسلامی با قبول تعهداتی عملی، بر سر راه استراتژی این دولتها در این دو نقطه بحرانی سنگ اندازی نکند و از آنجا که این مسئله هیچگاه بدین صورت در سطح علنی مطرح نخواهد شد، توافق و تعهد عملی رژیم ایران تا اطلاع ثانوی، مشکل آنها را حل خواهد کرد.

بعلاوه برای دولتهای غربی دولت "احمدی نژاد" و کلیت رژیم اسلامی به عنوان نمونه بارز نقض حقوق انسان و سرکوبگر مردم ایران در افکار عمومی کشورهائیشان شناخته شده است، پس لازم است که سازش با چنین رژیمی گام به گام و تدریجی به خورد مردم داده شود.

برای جمهوری اسلامی هم طولانی شدن روند مذاکرات ضروری است، زیرا بویژه برای منکوب کردن صدای اپوزیسیون درونی رژیم به زمان نیاز دارد. کشمکش غرب و رژیم بر سر مسایل هسته ای همیشه به عنوان وسیله ای برای تشدید فضای استبداد و سرکوبگری علیه مردم معترض مورد استفاده قرار گرفته است.

بدین ترتیب می بینیم که نیروی سومی حضور فعال و موثری در روند مذاکرات دارد. این نیروی سوم که هر دو طرف عملاً حضور و نقش واقعی آن را پذیرفته اند، مبارزات آزادیخواهانه و جنبش های نیرومند اجتماعی در ایران هستند که از جانب افکار عمومی بشریت مترقی در جهان نیز پشتیبانی می شوند. نیرویی که سازش را هم برای جمهوری اسلامی و هم برای کشورهای غربی با دشواریهای واقعی روبرو و روند پیشرفت مذاکرات را پیچیده و کند کرده است.

مبانی سیاست و تاکتیک های حزب کمونیست ایران در قبال شرایط کنونی

۱

یک ارزیابی درست از شرایط موجود بایستی از تحلیل طبقاتی جامعه آغاز شود. موقعیت عینی دو طبقه اصلی جامعه و کشمکش های آنها بررسی شود و نقش طبقات بینابینی روشن گردد. تاکتیک و سیاست درست نیز بایستی متکی به یک تحلیل طبقاتی روشن باشد. جامعه ایران دستخوش بحران سیاسی و اقتصادی عمیقی است. بورژوازی ایران در رویارویی با این بحران صف یکدست و پلاتفرم سیاسی واحدی ندارد. بخشی از این بورژوازی که منافع خود را در چهارچوب همین رژیم تحقق یافته می بیند رژیم اسلامی را تحت فشار قرار می دهد تا امکان مشارکت فعالتری را در تصمیم گیریهای سیاسی کشور داشته باشد. نمایندگان این طیف در واقع اصلاح طلبان حکومتی هستند که در یک سال اخیر از نو فعال شده اند و تلاش می کنند با بهره برداری از نارضایتی مردم جناح حاکم را برای دادن امتیازاتی در این زمینه تحت فشار بگذارند. تلاشهای آنها در چهارچوب رژیم اسلامی اما در خارج از حاکمیت ادامه دارد و به عنوان اپوزیسیون رسمی و قانونی به حیات سیاسی خود ادامه می دهند.

بخش دیگری از بورژوازی در طیف اپوزیسیونی قرار دارد که امیدش را به اصلاح رژیم اسلامی از دست داده است و خواهان کنار رفتن این رژیم است. طیف لیبرالهای ایران علیرغم پراکندگی صفوف امرویشان چه در هیأت اپوزیسیون قانونی و چه در موقعیت اپوزیسیون تبعیدی، خود را جانشین طبیعی رژیم بحران زده ایران می بینند. این گرایش در "چپ" ترین سیمای خود هم، برای آینده مردم ایران نه رفاه و آسودگی مادی به ارمغان می آورد و نه حتی در مورد اعتقادشان به دمکراسی که در پلاتفرم هایشان بر آن تاکید دارند، صداقت دارند. آنها در واقع جاده صافکن های نئولیبرالیسم جهانی در عصر ما هستند و در عمل از همین روند تبعیت خواهند کرد. در فرهنگ سیاسی اینها وقتی از اصلاحات سخن گفته می شود به هیچ وجه منظورشان بهبود شرایط زندگی مردم تهیدست و کارگر و زحمتکش نیست، بلکه اصلاحات اقتصادی از نظر آنها رفع موانع برای سودآوری بیشتر سرمایه است و وقتی هم از دمکراسی صحبت می کنند آزادی گردش سرمایه مورد نظرشان است و یا در جستجوی راهی هستند که

در جنبش های اجتماعی موجود نفوذ کنند و آنها را از درون کنترل نمایند. چنین ارزیابی ای مبنای تعیین تاکتیک و سیاست های ما در دوره اخیر نیز بوده است. در یک سال گذشته ما از این نقطه عزیمت حرکت کردیم و وظایف خود را در همه عرصه های مبارزات سیاسی جاری تعیین نمودیم. اول، در پیش گرفتن یک موضع سیاسی فعال در قبال شرایط حاضر، بدین معنی نباید عرصه را به اصلاح طلبان حکومتی واگذار کنیم و خود نظاره گر باشیم تا رژیم بحران را از سر بگذراند. دوم، تاکتیک و سیاست ما بایستی در متن اوضاع جاری به کارگران آگاهی بدهد، آنها را به سازمان یافتن تشویق کند، اهمیت تضعیف موقعیت دشمن و عقب نشینی وی را در ایجاد یک فضای بازتر سیاسی برای مبارزات جاری و آتی طبقه کارگر نشان دهد، و برای کمونیستها کسب اعتبار و نفوذ کند. سوم، چهره واقعی اصلاح طلبان حکومتی به مردم نشان داده شود. مردم از دنباله روی از رهبران این جریان بر حذر داشته شوند، ظرفیت آنها را که به خیال خود می خواهند ایران را به دوران اقتدار خمینی باز گردانند در به بیراهه بردن مبارزات مردم و در سرکوب کمونیست ها و جنبش های پیشرو اجتماعی نشان داده شود.

چهارم، تلاش پیگیرانه برای گشودن جبهه دیگری از لحاظ طرح شعارها و اهداف و از لحاظ شیوه ها و اشکال مبارزه به عمل بیاید. رژیم در عرصه خیابانها دست اندر کار سرکوب شدید و وحشیانه تظاهر کنندگان بود، ادامه تاکتیک جنگ و گریزهای خیابانی بیش از این مفید و موثر نبود. پنجم، بایستی از موقعیت جدید برای تسریع وظایف روتین در جهت پیشبرد استراتژی عمومی حزب بر اساس تبلیغ، ترویج و سازماندهی در همه عرصه های تعیین شده، استفاده شود.

۲

تشخیص اینکه اصلاح طلبان حکومتی مدت زیادی در رأس مبارزات مردم باقی نمی مانند کار دشواری نبود، زیرا عمق نفرت عمومی از رژیم جمهوری اسلامی را می شناختیم و روشن بود که رژیم اسلامی تن به تغییر مورد نظر اصلاح طلبان نخواهد داد.

سیاست ما در قبال اوضاع سیاسی یک سال گذشته که جامعه ایران شاهد رویدادهای سیاسی حادی بود را میتوان به دو مقطع تقسیم کرد:

۱- مقطع "انتخابات" ریاست جمهوری و روزهای نخست بعد از آن.

۲_ هفته های بعد از "انتخابات" تا به امروز.

در مقطع نخست، رهبری حرکت اساسا در دست اصلاح طلبان حکومتی بود. در واقع تحت رهبری آنها حرکتی به راه افتاد که به جنبش سبز معروف شد. شعار محوری این دوره "رای مرا پس بده"، یا "رای من کو؟" بود. در این مقطع ارزیابی ما این بود که صفوف دشمن دچار تشتت شده است. اختلافات داخلی دستگاه حاکمه به میان مردم کشیده شده است. رژیم تحت فشار قرار گرفته است. از این رو بایستی از فرصت بدست آمده برای تقویت یک جریان رادیکال ضد رژیم و تقویت صفوف فعالیت کارگری و سوسیالیستی استفاده کرد.

در آن مقطع گفتیم که:

الف_ مردم در انتخابات شرکت نکنند و از این طریق پیام خود را مبنی بر رد مشروعیت رژیم اعلام دارند.

ب_ از فرصت بدست آمده در فضای انتخاباتی و روزهای نخست بعد از آن برای تشدید فعالیتهای روتین خود در زمینه آگاهی بخشی و سازماندهی و بطور کلی پیشبرد استراتژی عمومی حزب استفاده کنند.

ج_ اصلاح طلبان حکومتی که اعتراضات مردم را جنبش سبز نام گذاشته بودند افشا شوند و به مردم هشدار داده شود که هشیار باشند و به ابزار تسویه حسابهای درونی رژیم اسلامی تبدیل نشوند.

این که اصلاح طلبان توانسته بودند در رأس اعتراضات مردمی در این مقطع قرار بگیرند بدین معنی نبود که گویا مردم به اصلاح رژیم امید بسته اند، بلکه واقعیت این است که مردم از رهبری اصلاح طلبان بعنوان سپری دفاعی برای مقابله با رژیم استفاده کردند. اصلاح طلبان از فرصت و امکان فعالیت قانونی و علنی برخوردار بودند. در حالی که نیروهای چپ و رادیکال مدام تحت پیگرد و تعقیب، شکنجه و زندان قرار داشتند. اصلاح طلبان حکومتی به زور تبلیغات گسترده محلی و جهانی می خواستند نشان دهند همه ظرفیت های جنبش آزادیخواهانه مردم ایران در آنچه که آنها آن را جنبش سبز می نامیدند، خلاصه می شود. در این مقطع هر صدایی زیر صدای سبزه خفه میشد. چه تجربه و تکرار عجیبی! در دوره مبارزات ضد رژیم شاه هم دقیقا چنین شد، تا ما آمدیم به خودمان بجنبیم فرمانهای سرکوبگرانه خمینی در همه ایران جاری شدند.

در مقطع دوم، توده مردم و اصلاح طلبان از هم فاصله گرفتند، جنبش آزادی خواهانه و عمومی ضد رژیم به سمت شعارهای ساختار شکنانه سوق پیدا کرد. آنچه که جریان داشت دیگر آن "جنبش سبز" روزهای نخست نبود، بلکه حرکتی بود که هدف خود را نه اصلاح رژیم بلکه تغییر آن قرار داده بود. این حرکت دیگر جنبش سبز روزهای گذشته نبود بلکه به حرکتی رادیکال تکامل یافته و انعکاس خشم فروخته توده های به جان آمده بود. اگر چه این جنبش در سیمای جدید خود تاکنون نتوانسته است رهبری خود را شکل بدهد، اما اساسا در مسیر نفی کلیت رژیم اسلامی قرار گرفته است. این جنبش هنوز هم نقطه ضعف های بسیاری دارد که جز با شرکت و حضور در آن نمی توان آنها را برطرف کرد.

از لحاظ درک و روشن بینی سیاسی، در این مقطع ما کوشیدیم نشان بدهیم که این جنبش، چه می خواهد و چه نمی خواهد. کوشیدیم گرایشات درونی آن را بشناسیم. از لحاظ شعارها و اهداف، ما گفتیم "سرنگونی" شعار ضروری و پیشروی است اما پیشرفت پروسه سرنگونی درعین حال بایستی همگام با بالا رفتن شعور سیاسی مردم و امکان ساختن بدیل برای جایگزینی رژیم سرنگون شده باشد. ما گفتیم که اگر این هدف استراتژیک در کوتاه مدت مقدور نیست، اما در همین مسیر است که میتوان سیاستهای مشخص دیگری را اتخاذ کرد. از لحاظ تاکتیکیها و روشها، گفتیم که جنگ و گریز خیابانی همیشه مناسب نیست. تأکید کردیم که بایستی اولویت را به حرکتهایی داد که خود را در جنبش کارگران، زنان، دانشجویان و جنبش انقلابی مردم کردستان نشان دهد.

در مورد کردستان: سعی کردیم در مقابل کسانی که دچار یأس شده بودند و به زعم خود از خاموش ماندن کردستان سخن می گفتند، تبیین واقعی و روشنی ارائه بدهیم و به مردم این اعتماد به نفس را بدهیم که درست عمل کرده اند.

خطر نفوذ اصلاح طلبان حکومتی را جدی گرفتیم. در دوره "انتخابات" در انتقاد از طرفداران اصلاح طلبان در کردستان سیاست فعالی در پیش گرفتیم و در ماههای اخیر هم با آشکار شدن تمایل آنها به همکاری و هماهنگی با اصلاح طلبان فشار تبلیغاتی خود را بر روی آنها متمرکز کردیم. این کار ضروری بود زیرا زمینه نفوذ آنها در میان اقشار متوسط جامعه کردستان وجود دارد. به همین دلیل بود که در دوره خاتمی ما بر این مسئله در قطعنامه های کنگره دهم کومه له تأکید کردیم. اصلاح طلبان حکومتی که در شرایط جدید در موقعیت اپوزیسیون قرار دارند خطر جدی تر هم هستند.

موقعیت جنبش های اجتماعی و رئوس سیاستهای ما

مقدمه:

اهمیت پرداختن به جنبش کارگری و دیگر جنبش های دمکراتیک اجتماعی به دلیل نقش تعیین کننده ای است که این جنبش ها در سیر تحولات انقلابی، سیاسی و اجتماعی جامعه دارند، و همچنین به دلیل جایگاه تعیین کننده ای است که این جنبش ها در تحقق استراتژی سیاسی حزب کمونیست ایران از آن بر خوردارند. وقتی بر استراتژی انقلاب کارگری تاکید می کنیم، انقلابی که امر طبقه کارگر آگاه و متشکل است، این تنها یک اعلام تعلق ایدئولوژیک نیست، یا حداقل اگر نخواهیم در حد یک اعلام تعلق ایدئولوژیک باقی بماند باید دقایق جنبش کارگری را بشناسیم، باید یک ارزیابی واقع بینانه از موقعیت و موانع سر راه پیشروی این جنبش داشته باشیم تا بتوانیم با مجموعه فعالیت های خود به رفع این موانع کمک نمائیم.

یا وقتی می گوییم که طبقه کارگر در روند آماده شدن برای انقلاب کارگری باید پایگاه انقلابش را گسترش دهد و در موضع رهبر جامعه ظاهر شود، یعنی بتواند دیگر اقشار ستمدیده جامعه و جنبش های پیشرو و دمکراتیک اجتماعی را با خودش همراه کند، یعنی اینکه جنبش کارگری از زبان رهبران خود به توده زنان که اکثریت آنان بخشی از خود طبقه کارگر هستند، به جنبش دانشجویان که یک پای جنبش آزادیخواهانه مردم ایران هستند، به مردم انقلابی کردستان و اقشار تحت ستم دیگر اطمینان دهد که از مبارزه و جنبش آنها برای نردبان ترقی خودش استفاده نمی کند بلکه به پیگیرانه ترین وجه خواستها و مطالبات آنها را تامین می نماید. از همین زاویه هم حضور جریان کمونیستی در دیگر جنبش های دموکراتیک مانند جنبش زنان، جنبش دانشجویی و جنبش کردستان اهمیت پیدا می کند، تا این جنبش ها در مسیری حرکت کنند که اهداف و مطالباتشان به پیگیرانه ترین نحو تأمین و تضمین شود، و نگذاریم این جنبش ها به نیروی ذخیره اصلاح طلبان حکومتی و یا جریانات رنگارنگ اپوزیسیون

بورژوازی ایران تبدیل شوند. یعنی این جنبش‌ها در مسیر استراتژی اتحاد با جنبش کارگری به مبارزه و پیشروی خود ادامه دهند. بنابراین از این نقطه عزیمت است که پرداختن به جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی و سیاست‌گذاری در این زمینه‌ها اهمیت پیدا می‌کند.

نه در مورد جنبش کارگری و نه در مورد جنبش‌های اجتماعی دیگر این گزارش به هیچ وجه ادعا ندارد که ارزیابی جامعی از کلیه وجوه حیات طبقه کارگر ارائه داده است، چون جنبش کارگری را مانند هر پدیده اجتماعی دیگر می‌توان از زوایای مختلفی مورد بررسی و ارزیابی قرار داد. در این گزارش موقعیت جنبش کارگری عمدتاً از زاویه مهمترین و گرهی‌ترین معضل و مانعی که سر راه پیشروی آن یعنی در واقع سر راه تشکیل یابی کارگران قرار دارد مورد بحث قرار گرفته است.

جنبش کارگری

طبقه کارگر ایران در یکی از دشوارترین دوران حیات خود بسر می‌برد. بیکاری میلیونی، بیکارسازی‌های گسترده و ادامه دار، عدم امنیت شغلی، رواج قراردادهای سفید امضا، دستمزدهای سه مرتبه پایین‌تر از خط فقر، به تعویق انداختن پرداخت همین دستمزدهای ناچیز، نبود مسکن مناسب و حذف سوبسیدها، احساس آسودگی و یک زندگی شایسته انسان را از طبقه کارگر سلب کرده است. برای طبقه کارگر جهت جلوگیری از تباهی و برای تجلی انسانیت‌اش هیچ راهی جز مبارزه با شرایط حاکم بر زندگی‌اش باقی نمانده است. اما در حالی که طبقه کارگر برای پیشبرد و تکامل مبارزه خود به شکل‌های توده‌ای و طبقاتی نیاز مبرم و حیاتی پیدا کرده است، برای ایجاد و تحقق این امر طبقاتی با موانع و معضلات عدیده‌ای روبرو است که باید با آنها دست و پنجه نرم کند، تا در این روند آگاهی طبقاتی خود را برای دگرگونی وضع موجود جنبه مادی ببخشد.

طبقه کارگر ایران در راه ایجاد شکل‌های توده‌ای و طبقاتی خود مستقل از دولت و کارفرما، تنها با سد اوضاع فلاکت‌بار اقتصادی، و شرایط پلیسی و اختناق سیاسی که عامل اصلی تفرقه در صفوف کارگران است روبرو نیست، بلکه موقعیت طبقه کارگر در سازمان تولید و وجود گرایش‌های بازدارنده در درون طبقه کارگر و همچنین تشتت آراء در میان فعالین و پیشروان رادیکال و سوسیالیست جنبش کارگری بر

سرگرمی ترین مسائل و معضلات پیشاروی طبقه کارگر ایران نیز بمتابه موانعی فرعی تر در سر راه ایجاد تشکلهای طبقاتی و توده ای و تکامل مبارزه طبقه کارگر عمل می کنند. اما طبقه کارگر ایران علیرغم تمام موانعی که در سر راه سازمانیابی صفوف خود با آن روبرو است، با توجه به تجاربی که اندوخته است و با توجه به سیاسی بودن این طبقه و حضور وسیع فعالین کمونیست در جنبش کارگری، در شرایط تشدید بحران سیاسی و مواجهه با یک بحران انقلابی به سرعت می تواند بر این موانع چیره شود و تشکل های طبقاتی و توده ای خود را برپا دارد.

وجود اختناق سیاسی تنها معضل این دوره نیست. طبقه کارگر ایران به جز دوران قبل از حاکمیت دیکتاتوری سیاه رضا خانی، و دوره بحران سیاسی بعد از جنگ جهانی دوم در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ و دوره انقلاب ۱۳۵۷ همواره در راه تشکل یابی خود با سد سرکوب و اختناق سیاسی روبرو بوده است. به جز مقطعی که مورد اشاره قرار گرفت طبقه سرمایه دار ایران با تمام نیروئی که ثروتش و قدرت ارگانها و نیروهای سرکوبگر در اختیارش گذاشته به مقابله با جنبش کارگری و بویژه فعالین و پیشروان کارگری که عزم به تغییر اوضاع موجود و تلاش در راه سازمانیابی طبقه کارگر نموده اند پرداخته است. اکنون ده ها تن از فعالین جنبش کارگری در زندان بسر می برند و یا تحت کنترل و پیگرد و تعقیب اداره اطلاعات رژیم هستند. با این وجود تجربه تشکیل سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و سندیکای کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه و برپایی چندین تشکل مستقل دیگر از دولت که فعالین و پیشروان کارگری در آنها گرد هم آمده اند، همگی نشان می دهد که برپایی تشکل های کارگری مستقل از دولت با اتکا به نیرو و دخالت مستقیم کارگران حتی تحت حاکمیت سیاه دیکتاتوری رژیم اسلامی امری عملی و امکان پذیر است. اما تجربه همین دوره به کارگران می آموزد که توده ای شدن، سراسری شدن و گسترش این تشکل های طبقاتی دقیقا در گرو عقب راندن دیکتاتوری حاکم، کسب آزادی های سیاسی و دمکراتیک در جامعه است. از همین رو با توجه به جایگاهی که تشکل های کارگری در حیات اقتصادی و تأمین معیشت روزانه طبقه کارگر و تکامل مبارزه این طبقه دارد، کسب آزادیهای سیاسی برای طبقه کارگر حکم نان شب را پیدا کرده و طبقه کارگر پیگیرترین مبارز راه کسب آزادیهای دمکراتیک در جامعه است.

بحران مزمن سرمایه داری ایران و شرایط فلاکت‌بار اقتصادی اثرات دو سویه بر جنبش کارگری باقی گذاشته است. ورشکستگی صنایع و مراکز تولیدی یکی بعد از دیگری و تداوم بیکارسازی‌ها، بخش وسیعی از طبقه کارگر ایران را به درون صف میلیونی ارتش ذخیره کار رانده است. این اوضاع همراه با کاهش دستمزدهای واقعی و رشد سرسام آور قیمت ابتدائی ترین مایحتاج زندگی شرایط رقت باری را به طبقه کارگر تحمیل کرده است. بدون تردید این اوضاع که خانواده های کارگری را در معرض فروپاشی قرار داده است، به تفرقه و چند دستگی در میان کارگران نیز دامن می زند. در شرایطی که سایه شوم هیولای بیکاری امنیت شغلی را از کارگران سلب نموده است، سرمایه داران سعی می کنند با دامن زدن به رقابت بین کارگران شاغل و کارگرانی که در معرض بیکاری قرار گرفته اند، ایجاد تفرقه بین کارگران دائم و کارگران قراردادی، ایجاد تفرقه بین کارگران ماهر و غیر ماهر، کارگران زن و مرد مانع اتحاد و یکپارچگی در صف مبارزه کارگران علیه وضع موجود شوند. وجود ارتش میلیونی بیکاران و تعرض پی در پی سرمایه داران به کار و زندگی کارگران که به نوبه خود به اهرمی برای سود آوری و انباشت سرمایه داری ایران تبدیل شده است، با تحمیل شرایط غیر انسانی به زندگی کارگران و گسترش زمینه های عینی رقابت در میان آنان شرایط را برای اتحاد مبارزاتی و سازمانیابی طبقه کارگر دشوارتر کرده است. اما از طرف دیگر و علیرغم این دشواری‌ها، تحمیل این اوضاع فلاکت‌بار اقتصادی بطور اجتناب ناپذیری کارگران را بسوی گسترش اعتراضات و مبارزه علیه وضع موجود سوق داده است. چرا که آنها بنا به انگیزه طبقاتی و فشار تأمین معیشت روزانه احساس میکنند که بعنوان انسان نباید مجبور به سر فرود آوردن در مقابل این اوضاع دهشتناک اجتماعی باشند. چرا که سکوت از جانب آنها به معنی برسمیت شناختن این اوضاع، و تأیید این قانون سرمایه داری خواهد بود که در شرایط رونق اقتصادی کارگران را استثمار کند و در شرایط بحران و رکود آنها را به ورطه فقر و گرسنگی براند. وسعت و پراکندگی اعتراضات کارگران که در بسیاری از مواقع از دستیابی به خواسته‌های عاجل خود عاجز می مانند قبل از هر چیز ابراز وجود این احساسات انسانی و طبقاتی است. اما گستردگی این اعتراضات بویژه بر متن تداوم بحران سیاسی در جامعه زمینه های عینی مناسبی را برای شکل یابی طبقه کارگر ایران و فائق آمدن بر تفرقه افکنی های سرمایه داران و دولت حامی آنها فراهم آورده است.

یکی از عوامل مهم دیگر که شرایط سازمانیابی کارگران را دشوار نموده است، موقعیت طبقه کارگر ایران در سازمان تولید است. در حال حاضر دو میلیون و ۶۱۴ هزار کارگاه تولیدی فعال در ایران وجود دارد. از این میزان دو میلیون و ۴۷۶ هزار کارگاه که ۹۴ درصد از کل کارگاه های کشور را تشکیل می دهند کارگاه هایی هستند که تعداد کارگرانشان زیر ۱۰ نفر هستند. بر اساس همین آمارها، ۵۱ درصد از کل جمعیت کارگری ایران در کارگاه های کوچک زیر ۱۰ نفر مشغول به کارند که تولید در آنها وابستگی چندانی به یکدیگر ندارد. این کارگران در کارگاه هایی کار می کنند که طبق قانون ۱۹۴ وزارت کار و امور اجتماعی حکومت اسلامی، به بهانه داشتن نیروی کار اندک، نه فقط از شمول قانون کار و برخی قوانین حمایتی وزارت کار محروم اند، بلکه هیچ گونه ضوابطی هم بر شرایط کار کارگران از لحاظ، ایمنی، بهداشتی و حفاظتی در این کارگاه ها حاکم نیست. اعتراضات و مبارزات کارگری در این بخش به دلیل موقعیت عینی و پراکندگی کارگران، در سالهای اخیر نقش چشمگیر و قابل توجهی نداشته است.

از طرف دیگر بر اساس آمار منتشره بیش از ۹۰ درصد کارخانه ها و مراکز تولیدی با بیشتر از ۱۰۰۰ کارگر یعنی تقریباً همه صنایع کلیدی در ایران در مالکیت دولت و سپاه پاسداران قرار دارد و توسط آنان اداره می شود. رژیم با توجه به اینکه نقش اعتصاب کارگران صنعت نفت در سقوط رژیم شاه را تجربه کرده است، طی ۳ دهه گذشته همواره سعی کرده که با تشدید کنترل پلیسی مانع تحرک فعالین و پیشروان مبارز کارگری در این صنایع شود.

این اوضاع در حالی است که بر اساس آمارها از کل جمعیت ۷۶ میلیونی ایران حدوداً ۲۶ میلیون نفر آماده بکار هستند که از این رقم ۴ میلیون نفر بیکار می باشند. از این جمعیت ۲۶ میلیونی ۱۰ و نیم میلیون کارگر که ۳ میلیون نفر آنها در زمره بیکاران هستند. این کارگران با جمع اعضا خانواده هایشان مجموعاً بیش از ۴۰ میلیون نفر جمعیت ایران را تشکیل می دهند. در آمارهای ادارات دولتی ایران که مبنای جمعیت خانواده کارگری را ۴ نفر تعیین کرده اند، از همسران کارگران بعنوان اعضا خانواده یاد می شود و جزو کارگران بیکار یا کارگران کار خانگی بحساب نمی آیند. با احتساب این زنان، جمعیت کارگران شاغل و بیکار ایران به حدود ۲۱ میلیون نفر می رسد. از طرف دیگر مطابق آمارهای رسمی انتشار یافته توسط مرکز آمار ایران، از مجموع ۱۳ میلیون و ۲۵۳ هزار کودک رده سنی ۱۰ تا ۱۸ سال

کشور بیش از ۳ میلیون و ۶۰۰ هزار کودک، خارج از چرخه تحصیل و بیش از یک میلیون و ۷۰۰ هزار کودک به طور مستقیم درگیر کار بوده‌اند. حدود ۸۰ درصد کودکان کار را، کودکان خیابانی تشکیل می‌دهند. از نظر مراکز آمار رژیم این کودکان کار نه در زمره کارگران شاغل بحساب می‌آیند و نه در زمره کارگران بیکار.

آمارهای رسمی دولتی در حالی از وجود ۳ میلیون کارگر بیکار صحبت می‌کنند که در دوره حاکمیت دولت احمدی نژاد تعریف فرد بیکار از حد اقل دو روز کار در هفته به دو ساعت کار در هفته کاهش یافته است. با توجه به تعریف دولت از فرد بیکار و این نوع معیارها است که مؤسسات پژوهشی و منابع غیر رسمی از وجود بیش از ۶ میلیون بیکار در ایران خبر می‌دهند.

اضافه بر فاکتورهای عینی فوق که موانعی جدی در سر راه شکل‌یابی طبقه کارگر ایران هستند، وجود گرایش‌های ضد کارگری، بورژوازی و بازدارنده از جمله عوامل دیگری هستند که فعالین رادیکال و سوسیالیست جنبش کارگری در مسیر مبارزه برای شکل‌یابی طبقه کارگر باید توطئه‌ها و سیاست‌های آنان را حثی کنند. یکی از این گرایش‌ها، گرایش ضد کارگری و دولتی شوراهای اسلامی و خانه کارگر است که مانند شبکه‌های جاسوسی رژیم در درون جنبش کارگری عمل می‌کنند. این نهادها در شرایطی که مبارزات کارگری روند رو به گسترشی پیدا کرده است، به رغم پرداختن به این یا آن مطالبه‌ی جزئی بمنظور سوارشدن بر موج جنبش کارگری جریاناتی هستند ضد کارگری که با تمام وجود در جهت حفظ نظام جمهوری اسلامی از سرکوب هر حرکتی که کمترین خدشه‌ای به آن وارد کند تردیدی به خود راه نمی‌دهد. فعالین این نهادها در طی دو، سه دهه گذشته نقش زیادی در شناسائی و به دام انداختن فعالین و پیشروان کارگری داشته‌اند. ماهیت واقعی این نهادها اکنون برای اکثریت کارگران شناخته شده است و به همین دلیل برای طبقه سرمایه دار و رژیم جمهوری اسلامی هم خاصیت خودشان را بعنوان نهادهایی که بتوانند مبارزات کارگران را مهار و کنترل کنند از دست داده‌اند، اما روشن است که این نهادها همچنان می‌توانند مانند بخشی از دستگاه خبرچینی و سرکوب رژیم به فعالیت خود ادامه دهند.

یکی از گرایش‌های بازدارنده دیگر گرایش رفرمیستی است. گرایش رفرمیستی که در میدان رودرروئی کارگران با سیاست‌های ضد کارگری رژیم در جبهه راست جنبش کارگری قرار گرفته است، یک گرایش

بورژوائی در درون جنبش کارگری است. اهداف و استراتژی سیاسی این گرایش حفظ نظام سرمایه داری است و مطالبات کارگران را در چهار چوب همین نظام و در سازش و همکاری با سرمایه داران و دولت تعقیب می کند و نمی خواهد هیچ خدشه ای به نظام مالکیت خصوصی وارد آورد. این گرایش به زعم خود استراتژیک تر از سرمایه داران هم به حفظ پایه های نظام طبقاتی موجود می اندیشد و فکر می کند با انجام پاره ای رفرم، نظام سرمایه داری "چهره انسانی تری" بخود می گیرد و برای همیشه ماندگار خواهد بود. این گرایش آشکارا مبارزه ضد سرمایه داری کارگران را به بیراهه می برد. این گرایش در جنبش کارگری ایران اگر چه گرایش قدرتمندی نیست اما پیشینه طولانی دارد و از سنت ها و لایه کادری خود برخوردار است و پایه کارگری لیبرالیسم بورژوائی و چپ لیبرال و رفرمیست ایران را شکل می دهد. این گرایش در جریان سرکوب های خونین دهه ی ۶۰ به دلیل نزدیکی و همگرایی با سیاستهای "ضدامپریالیستی" رژیم کمتر ضربه خورد و کادرهای خود را حفظ کرد، و با به قدرت رسیدن اصلاح طلبان حکومتی در قالب "هیأت مؤسسان سندیکاها ی کارگری" جان تازه ای گرفتند. در زمینه تشکل یابی کارگران فعالان این گرایش خواهان تشکلی اند که قانون کار یا قانون اساسی جمهوری اسلامی و یا مقاله نامه های سازمان جهانی کار آن را تجویز کرده اند. در این مدل از سندیکا، اصل بر قانونیت این نهاد است و تلاش چهره های مدافع این نوع سندیکا اقناع رژیم حاکم برای پذیرش موادی است که خود رژیم در قانون کار یا قانون اساسی برسمیت شناخته و یا موادی از مقاله نامه های سازمان جهانی کار است. گرایش رفرمیستی با استراتژی ایجاد تشکل با اتکا به نیرو و دخالت مستقیم کارگران در اساس مخالف است و با نگاه به بالا و چانه زنی با مقامات می کوشند مسیر شکل گیری آن را هموار سازند. ساختار سندیکای مورد نظر گرایش رفرمیستی با اصل سه جانبه گرایی و "همزیستی مسالمت آمیز" کارگران با کارفرمایان و دولت انطباق کامل دارد. سندیکاها ی مورد نظر آنها نه بر اساس تقابل و مبارزه کارگران با سرمایه داران بلکه بر اساس آشتی و سازش کار و سرمایه شکل می گیرند.

گرایش رادیکال و سوسیالیستی یک گرایش با نفوذ در درون جنبش کارگری ایران است که بر متن این زمینه های عینی و بر بستر رشد اعتراضات کارگری فعالیت خود را برای سازماندهی مبارزه طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری و رژیم سیاسی موجود پیش می برد. این گرایش اهداف و استراتژی

سیاسی خود را سرنگونی نظام سرمایه داری و نظام مبتنی بر مالکیت خصوصی و کار مزدی از راه مبارزه آگاهانه و متشکل طبقه کارگر و اتحاد با جنبش های پیشرو اجتماعی قرار داده است. گرایش سوسیالیستی بر انگیزنده اعتراض و مبارزات روزمره کارگران برای بهبود ولو جزئی شرایط کار و زندگی کارگران است، چون بر این باور است که از این مسیر می توان به آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی در میان کارگران دامن زد و زمینه های مناسبتری را برای سازمانیابی طبقه کارگر فراهم آورد. گرایش سوسیالیستی خواهان ایجاد و برپایی تشکلهای مستقل کارگری با اتکا به نیرو و دخالت مستقیم خود کارگران است. این گرایش هیچگاه نخواستہ است که کارگران را در انتظار کسب اجازه از وزارت کار و یا دیگر نهادهای دولتی برای ایجاد تشکل های کارگری قرار دهد. اعتبار و نفوذ این گرایش در جنبش کارگری را می توان در سنت برگزاری مراسم و آکسیون های اول ماه مه و بیانیه ها و قطعنامه هایی که به این مناسبت هر ساله صادر می شوند، در حضور صدها نفر از فعالین که در تشکل های مستقل کارگری زیر تیغ سرکوب رژیم به فعالیت خود ادامه می دهند، در انتشار دهها نشریه، سایت و وبلاگ فعالین کارگری که به رواج ایده های رادیکال و سوسیالیستی مشغولند، در سراسیمگی و عکس العمل رژیم نسبت به فعالیت این طیف از فعالین و بگیر و ببند هر روزه آنها مشاهده کرد.

تلاش برای ایجاد انسجام سیاسی و نظری در میان فعالین سوسیالیست جنبش

کارگری:

با توجه به حضور شمار زیادی از عناصر و کادرهای کمونیست در جنبش کارگری ایران و نفوذ و اعتبار گرایش سوسیالیستی در میان کارگران زمینه برای پیشروی حرکت سوسیالیستی که طبقه کارگر در محور آن قرار داشته باشد بیش از گذشته فراهم شده است. اما آنچه روشن است گرایش سوسیالیستی در درون طبقه کارگر هنوز از انسجام سیاسی و نظری برای پاسخگویی به مهمترین معضلاتی که پیشروی جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی در ایران قرار گرفته است برخوردار نیست. هنوز بر سر درک از تشکل توده ای و مستقل کارگران و نوع این تشکل ها، بر سر تحزب یابی طبقه کارگر، ارزیابی و تحلیل از اوضاع سیاسی و شرایط مبارزه طبقاتی، رابطه فعالیت

مخفی حزبی با کار علنی و... در میان فعالین این گرایش تشتت آراء وجود دارد. از آنجا که در پیش گرفتن یک نقشه واحد از جانب فعالین کارگری برای ایجاد تشکل های توده ای و مستقل کارگران در گرو درک واحد و همنظری بیشتر در این زمینه است، و از آنجا که بر پای یک جنبش اجتماعی سوسیالیستی همواره از کانال توده گیر شدن استراتژی سیاسی سوسیالیستی می گذرد، بنابراین در شرایط کنونی تلاش برای کمک به انسجام سیاسی و نظری گرایش سوسیالیستی در درون جنبش کارگری و متحد کردن آنها حول یک استراتژی سوسیالیستی یکی از مهمترین اولویت های حزب کمونیست ایران باشد. در جهت تلاش برای انسجام دادن به گرایش سوسیالیستی لازم است بار دیگر بر رؤس سیاستهای حزب در ارتباط با معضلاتی که سر راه فعالین جنبش کارگری قرار دارد تاکید نمائیم.

در مورد سازمانیابی طبقاتی و توده ای طبقه کارگر:

نظر به انتظاراتی که از یک تشکل طبقاتی و توده ای کارگری مطرح می شود، یعنی تأمین دخالت مستقیم کارگران در پروسه ایجاد این تشکل ها و دخالت دادن مستقیم آنها در تمام تصمیم گیریها، همانطور که بارها تأکید کرده ایم، ما بر این باوریم که شوراهای کارگری مناسب ترین ظرف سازمانیابی کارگران هستند. چون شورای کارخانه، فابریک و یا یک مرکز تولیدی و یا خدماتی چیزی جز جلسات سازمانیافته و منظم کارگران آن واحد نیست که بنا به تعریف امکان شور و مشورت و دخالت مستقیم کارگران در پروسه تصمیم گیری ها و تقسیم کار و انتخاب ارگانهایی از میان خود کارگران برای پیشبرد و اجرای تصمیمات را فراهم می آورد. هر کارگر کارخانه هر کارگری به همین اعتبار که کارگر است می تواند عضو شورای آن کارخانه یا مرکز خدماتی باشد، هر کارگری می تواند در صورت تمایل خود و جلب اعتماد اکثریت کارگران، در کمیته ها و یا نهادهای اجرائی منتخب شورا عضویت داشته باشد.

با توجه به اینکه در ایران مبارزه کارگران با صاحبان صنایع و کارفرمایان، با مبارزه علیه سیاستهای سرکوبگرانه رژیم در هم تنیده شده اند، بدون پیشبرد همزمان مبارزه سیاسی و اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت، پیشروی در این مبارزه قابل تصور نیست. شوراهای کارگری تاریخا نشان داده اند که ظرف مناسبتری برای پیشبرد هر دو عرصه مبارزه اقتصادی و سیاسی کارگران هستند.

ما در تبلیغات و مباحث خودمان در رابطه با تشکل های کارگری همزمان بر ایجاد شوراها و اتحادیه های کارگری تأکید کرده ایم، چون پیشروی و تکامل مبارزه کارگران اشکال متنوعی از سازمانیابی از قبیل شورا، سندیکا و یا کمیته کارخانه و... را در دستور کار فعالین و پیشروان این جنبش قرار می دهد. فعالین کمونیست هر چند که تاریخا با ایده شورا و جنبش شورائی تداعی شده و می شوند، اما هر جا که روند عینی اوضاع و متریال موجود ایجاد اتحادیه و سندیکا را در دستور فعالین کارگری قرار داد، فعالین و پیشروان کمونیست بدون آنکه تردیدی بخود راه دهند باید فعال ایجاد اتحادیه و سندیکا هم باشند، تنها در این صورت است که در گامهای بعدی می توانند با رشد بوروکراتیسم در این تشکل ها مبارزه کنند و این اتحادیه ها را به مکانیسم هایی متکی کنند که دخالت مستقیم کارگران در تصمیم گیری ها و در مبارزه سیاسی را تأمین کنند. ما بر این باوریم که فعالین جنبش شورائی نباید تلاش برای تشکیل اتحادیه و سندیکا ها را به فرمیست ها واگذار کنند.

از اینها گذشته ما می دانیم که در ایران بخش وسیعی از کارگران شقه شقه شده اند و در کارگاههای کوچک کار می کنند، برای این بخش از کارگران و برای کارگران بخش ساختمانی و یا کارگرانی که در آجر پزی ها به کار اشتغال دارند و یا کلا آن رشته هایی که به دلیل موقعیت تولیدی شان تمرکز کارگران در یک محل و واحد تولیدی محدود است اتحادیه و سندیکا شکل مناسبتری برای سازمانیابی کارگران است و کارگران را در موقعیت نیرومندتری در مقابل صاحبان کار قرار می دهد. پیشروان سوسیالیست در این رشته ها باید از فعالین ایجاد اتحادیه و سندیکا باشند.

اگر تشکل های طبقاتی و توده ای کارگری شکل بگیرند تازه آنزمان است که مبارزه نظری و سیاسی گرایشات درون جنبش کارگری هم تکامل یافته و جایگاه واقعی خود را پیدا می کند. خود این تشکل ها در همانحال که ظرف مبارزه کارگران برای رسیدن به خواستها و مطالباتشان هستند، به ظرف پیشبرد مبارزه گرایشات درون جنبش کارگری هم تبدیل می شوند و در آنزمان گرایش سوسیالیستی تنها در صورت نشان دادن درستی و حقانیت استراتژی، سیاستها و تاکتیک هایش در میدان عمل و در ابعاد اجتماعی است که می تواند در میان کارگران هم توده گیر شود.

اهمیت تشکل یابی حزبی کارگران:

هر اندازه از ضرورت حیاتی جنبش کارگری ایران به ایجاد شوراها و اشکال دیگر تشکل های توده ای و طبقاتی کارگران در راه تحقق مطالباتش و در راه برپائی انقلاب کارگری سخن بگوییم باز از اهمیت تحزب کمونیستی کارگران به اندازه سر سوزنی نمی کاهد. طبقه کارگر از طریق حزب سیاسی کمونیستی خودش که به بخش جدائی ناپذیری از جنبش اجتماعی این طبقه و تشکل های طبقاتی آن تبدیل شده باشد است که می تواند انقلاب کارگری را سازمان دهد، قدرت سیاسی را تسخیر کند و دست اندرکار استقرار سوسیالیسم شود. جذب کارگران به فعالیت حزبی یک اقدام صرفا سازمانی و تشکیلاتی نیست. برای بهبود موقعیت حزب در میان کارگران فعالین حزب باید در مبارزات روزانه کارگران علیه اجحافات سرمایه داران و صاحبان صنایع شرکت داشته باشند و توجه به مسائل واقعی زندگی کارگران را جزء جدایی ناپذیری از وظایف خود بدانند. فقط از طریق پرداختن به این وظایف و شرکت در کلیه مبارزات کارگران در راستای یک استراتژی سوسیالیستی است که حزب کمونیست ایران می تواند به بخشی از طبقه کارگر ایران تبدیل شود.

نباید مبارزه برای بهبود های جزئی در شرایط کار و زندگی کارگران را به رفرمیست ها واگذار کرد و از ترس اینکه مبادا در مبارزه برای بهبود وضعیت کارگران، با رفرمیست ها همسو شویم و مرزهای ایدئولوژیک مان "مخدوش" گردد در برابر خواستهای ولو جزئی و مبارزه روزمره کارگران شانه بالا اندازیم. برای کمونیستها هیچ دیوار چینی مبارزه برای رفرم را از مبارزه برای انقلاب جدا نمی کند. کمونیست ها نه با رویگردانی از مبارزه برای رفرم بلکه با تأکید و مبارزه پیگیر برای استراتژی انقلاب کارگری است که خط فاصلشان را با رفرمیسم ترسیم می کنند.

بحران مزمن اقتصادی در سالهای اخیر طیف نسبتا وسیعی از اقشار خرده بورژوازی را به درون صف طبقه کارگر رانده است، این اوضاع از یکسو و تداوم اختناق سیاسی و فشار پلیسی از سوی دیگر و نیز روش ها و سبک کار برخی از نیروهای چپ خرده بورژوا یک نوع روحیه تحزب گریزی را در میان کارگران دامن زده است و همین واقعیت مبارزه با این روحيات را به یکی از وظایف مهم فعالین کمونیست در میان کارگران تبدیل کرده است.

رابطه تشکل کارگری با احزاب سیاسی:

از نظر ما منظور از تشکل مستقل کارگری، تشکل کارگری مستقل از دولت و کارفرما است. ما بر استقلال تشکل کارگری از دولت تأکید می‌کنیم. تشکل کارگری مستقل از دولت به این معنی است که دولت نباید در هیچ مقطعی از پروسه تشکیل تشکل کارگری دخالتی داشته باشد. دولت نباید هیچ نوع دخالتی در تعیین نوع تشکلی که کارگران ایجاد می‌کنند داشته باشد. دولت نباید دخالتی در تعیین نوع ساختار تشکیلاتی تشکل کارگری داشته باشد، اینکه کارگران شورا می‌سازند یا سندیکای کارگری یا کمیته کارگری و یا هر تشکل دیگری ایجاد می‌کنند، امر خود کارگران است.

ایجاد تشکل کارگری نباید مشروط به اجازه دولت، و یا ارگانهای آن مانند وزارت کار و یا خانه کارگر و غیره باشد. در قانون کار و دیگر قوانین کشور باید آزادی و حق ایجاد و برپایی تشکل کارگری بدون کم و کاست به رسمیت شناخته شود و کارگران آزاد و مختار باشند که تشکل مورد نظر خود را در هر پروسه ای و به هر نحوی که خود مناسب می‌دانند تشکیل دهند.

آیا تشکل کارگری می‌تواند مستقل از احزاب سیاسی باشد؟ ما هر گاه از تشکل مستقل کارگری صحبت می‌کنیم بر استقلال آن از دولت تأکید می‌کنیم، هدف ما از تأکید بر استقلال تشکل کارگری از دولت به این دلیل انجام می‌گیرد که از نظر ما تشکل کارگری نمی‌تواند از سیاست و به تبع آن از احزاب سیاسی مستقل باشد. البته تشکل کارگری باید به لحاظ حقوقی و تشکیلاتی و به لحاظ مالی کاملاً از احزاب مستقل باشد اما این به معنای استقلال از سیاست احزاب بطور کلی و یا سیاست حزب معینی بطور مشخص نیست. یک تشکل کارگری در همانحال که می‌تواند به لحاظ حقوقی و تشکیلاتی کاملاً مستقل عمل کند، اما به لحاظ سیاسی تحت تأثیر و نفوذ سیاستها و آراء حزب سیاسی معینی باشد.

همانگونه که سرمایه داران می‌توانند بطور متشکل در سیاست دخالت کنند، در دنیای واقع نمی‌توان جلو دخالت متشکل کارگران در سیاست را گرفت، نمی‌توان جلو دخالت تشکل های کارگری در امور سیاسی را سد کرد.

مبارزه طبقاتی بطور سازمانیافته و متشکل پیش می‌رود. در دنیای واقع می‌بینیم که سرمایه داران چه در سطح محلی و ملی، چه در سطح منطقه ای و جهانی در انواع نهادها خود را متشکل کرده اند. آنها خود را در دولت، در مجلس و پارلمان، در ارتش و پلیس و زندانها، اتحادیه کارفرمایان، در سازمان ملل،

در ناتو و در سازمان تجارت جهانی و هزار و یک سازمان و نهاد و تشکل دیگر متشکل کرده اند که هر کدام به نحوی مستقیم یا غیر مستقیم در سیاست دخیل هستند، با هم سیاست و فرهنگ حاکم بر جهان را شکل می دهند و نظام سرمایه داری را سر پا نگاه داشته اند. در این میان نمی توان دخالت متشکل طبقه کارگر و تشکل های کارگری را در سیاست منع کرد.

بنابراین همانگونه که کارگران بطور فردی در سیاست دخالت می کنند و می توانند به عضویت حزب سیاسی معینی در آیند و در رأس آن قرار گیرند، تشکل کارگری هم می تواند در سیاست دخالت کند، از سیاستهای حزب معینی پشتیبانی کند، تحت تأثیر و نفوذ سیاسی و معنوی حزب سیاسی معینی باشد. اما یک تشکل کارگری هر اندازه هم رابطه سیاسی نزدیکی با حزب سیاسی داشته باشد اما می تواند به لحاظ سازمانی و حقوقی استقلال خود را از احزاب حفظ کند. یعنی سوخت و ساز سازمانی و تشکیلاتی آن مطابق اساسنامه و موازین تشکیلاتی همان تشکل انجام می گیرد. تصمیم گیری ها، تقسیم مسئولیت ها از طریق مکانیسم های تعریف شده خود تشکل انجام می گیرد. تأثیر گذاری بر تصمیمات تشکل کارگری از طریق مکانیسم های سیاسی انجام خواهد گرفت. اگر یک حزب خواهان اتخاذ تصمیم معینی از طرف تشکل کارگری است تنها به اقناع اعضای آن تشکل کارگری که بخشی از آنها ممکن است اعضای همان حزب باشند امکان پذیر می شود. اینکه یک تشکل کارگری به کدام حزب نزدیک است و چه نوع رابطه ای با یک و یا چند حزب برقرار می سازد مسئله ای کاملاً سیاسی و مربوط به خود آن تشکل کارگری است و تعیین کننده در این میان خود اعضای آن تشکل هستند.

فعالین تشکل کارگری هر اندازه هم که به یک حزب سیاسی وابستگی تشکیلاتی داشته باشند اما در درون تشکل کارگری باید از اساسنامه و موازین تعریف شده آن تشکل تبعیت کنند.

چگونه می توان مبارزات کارگران را از پراکندگی بیرون آورد؟

اکنون و در دل این اوضاع فلاکتبار اقتصادی، یکی از معضلات فعالین و پیشروان جنبش کارگری پاسخگویی به این سؤال است که چگونه می توان مبارزات کارگران را از پراکندگی بیرون آورد؟ برای تبدیل مبارزات پراکنده به مبارزاتی سراسری و پیوند زدن مبارزات کارگری کارخانجات مختلف به یکدیگر چه باید کرد؟ در شرایط کنونی باید در دو جهت اصلی گام برداشت. اول تثبیت

مطالبات و شعارهای واحد مبارزاتی در میان کارگران، و دوم گسترش ارتباط فعالین و پیشروان کارگری بخشهای مختلف جنبش کارگری با یکدیگر. عبارت دیگر در نبود تشکل های توده ای کارگران که بتوانند مبارزات پراکنده کارگران را یکپارچه و در ابعاد سراسری رهبری کنند، این شبکه مرتبط رهبران و فعالین کارگری است که باید تا حدودی این خلأ را پر کنند.

وحدت در مطالبات و شعارها گام مقدم هر نوع وحدت در مبارزه است. همین ساده ترین شکل وحدت از طریق مطالبات و شعارهای واحد به فعالین و پیشروان کارگری امکان می دهد تا روحیه همبستگی و آگاهی طبقاتی، تشکل پذیری و اعتماد بنفس و ایمان به قدرت طبقه کارگر را در میان کارگران بالا ببرند.

فقط برای نمونه، اکنون که همه کارگران با معضل دستمزدهای پایین تر از خط فقر، و اخراج و بیکارسازی های گسترده روبرو هستند، اگر بتوان در این زمینه ها شعارهای واحدی را تثبیت کنیم، اگر بتوان خواست افزایش دستمزد متناسب با نرخ تورم واقعی و تأمین یک زندگی انسانی، و مطالبه بیمه بیکاری، برای مقابله با اخراج ها را به میان کارگران ببریم، آنگاه اعتراض در هر کارخانه بر سر این مطالبات می تواند بصورت یک خواست عمومی و طبقاتی مطرح شود و کلیه کارگران را به دخالت در تعیین سرنوشت این مبارزه و به حمایت و همبستگی فراخواند و به میدان کشاند. این یک گام اساسی در جهت متحد کردن مبارزات کارگری است و امکان می دهد تا حول این شعارهای واحد نیروی پراکنده کارگران را که هر کدام در چهارچوب کارخانه های منفرد صرف مبارزات پراکنده برای مطالبات متنوع می شود حول خواسته های کل طبقه کارگر متمرکز کنیم و به حرکت درآوریم.

هم جهت کردن، هماهنگی و همزمانی مبارزات کارگران در بخشهای مختلف و جلب به موقع همبستگی و حمایت واحدهای مختلف از یکدیگر بدون ارتباط نزدیک میان رهبران کارگری و فعالین کارگری پیشرو و مبارزی که سر رشته مبارزه در واحدهای مختلف را در دست دارند ممکن نیست. اکنون فعالین و پیشروان کارگری که در چندین تشکل مستقل از دولت متشکل شده اند و یا بطور منفرد فعالیت های خود را پیش می برند در واحدها و رشته های مختلف تولیدی و خدماتی و در شهرهای مختلف با هم مرتبط هستند. ارتباط این فعالین نقطه اتکای مهمی برای جنبش کارگری ایران است. در

شرایط کنونی بسیار ضروری است که تشکل های موجود کارگری علیرغم اختلافاتی که با هم دارند با اتحاد عمل، هماهنگی و همکاری های خود به این نیاز مبارزه طبقه کارگر پاسخ در خور بدهند.

بحران سیاسی موجود و نقش طبقه کارگر:

تداوم بحران سیاسی، تعمیق بحران اقتصادی، اجتناب ناپذیری رشد و گسترش مبارزات کارگری، تلاش اصلاح طلبان حکومتی و کل اپوزیسیون بورژوازی ایران برای به بیراهه بردن جنبش های اجتماعی، نیاز جنبش تو ده ای و آزادیخواهانه مردم ایران به رهبری طبقه کارگر، آن فاکتورهای اساسی در تبیین اوضاع سیاسی کنونی و شرایط مبارزه طبقاتی در ایران هستند که قطعنامه و بیانیه های صادره به مناسبت اول ماه مه سال ۱۳۸۹ نشان داد که بخش رادیکال و سوسیالیست جنبش کارگری ایران این موقعیت حساس را به درستی تشخیص داده اند.

بیانیه ها، قطعنامه سراسری، مراسم و آکسیونهای روز جهانی کارگر ۱۳۸۹ نشان داد که فعالین رادیکال و سوسیالیست جنبش کارگری ایران عزم کرده اند که طبقه کارگر را نقشه مند تر و با استراتژی روشن سیاسی وارد جدال ها و کشمکش های اجتماعی این دوره بنمایند.

فعالین کارگری نه تنها خیزش های توده ای بعد از کودتای انتخاباتی را اعتراض به دیکتاتوری، سرکوب و فقر و نابرابری که ریشه در حاکمیت رژیم دارد ارزیابی کردند بلکه اصلاح طلبان حکومتی و موج سبز را بخشی از حاکمیت سیاه همین رژیم سرمایه داری دانستند. فعالین و پیشروان کارگری در همانحال لیبرال های سکولار را هم که با نقشه های نفولیرالی و با طرفداری از قدرتهای غربی می خواهند جنبش مردم ایران را به بیراهه بکشند را به چالش کشیدند.

افقی که رهبران و پیشروان کارگری در روز جهانی کارگر سال ۱۳۸۹ پیشروی کل جامعه قرار دادند تلاشی بود در راستای تأمین رهبری رادیکال و انقلابی بر جنبش آزادیخواهانه مردم ایران. حزب کمونیست ایران از جهت گیری عمومی این بخش از فعالین و پیشروان جنبش کارگری ایران قاطعانه پشتیبانی می کند.

اهمیت کارزارهای سیاسی و تبلیغی برای دفاع از آزادی کارگران در بند در خارج کشور:

رژیم جمهوری اسلامی بنا به غریزه طبقاتی خود جایگاه مبارزات و حضور طبقه کارگر در صحنه سیاسی ایران را بخوبی دریافته است، و از روند رو به گسترش مبارزات کارگران و سازمانیابی این مبارزات به شدت نگران است. از همین رو رژیم حتی در اوج خیزش های توده ای یک سال اخیر هم سیاست سرکوبگرانه تعقیب و بگیر و ببند فعالین و رهبران کارگری را به شدت ادامه داده است. رژیم فعالیت و تحرک فعالین جنبش کارگری را بعنوان یک کانون خطر نگاه می کند. تردیدی نیست که کارگران ایران برای به عقب راندن تعرض رژیم اساسا باید به مبارزه متحدانه خود متکی باشند. اما همانطور که تجربه تاکنونی نشان داده است، تلاش فعالانه برای جلب حمایت و همبستگی نهادهای کارگری و انساندوست در سطح جهان در دفاع از مبارزات کارگران و در محکومیت سیاستهای ضد کارگری جمهوری اسلامی، می تواند به مبارزه کارگران در ایران یاری رساند و هزینه سرکوب و بگیر و ببند فعالین کارگری را برای رژیم بالا ببرد. از اینرو ضروری است که براه انداختن کمپین های اعتراضی علیه جمهوری اسلامی و سیاستهای ضد کارگری آن در خارج کشور و جلب حمایت و پشتیبانی افکار عمومی و نهادهای کارگری و... از کارگران ایران به یکی از محورهای فعالیت تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران و همه نیروهای ها مدافع طبقه کارگر تبدیل شود.

جنبش زنان

ابراز وجود سیاسی زنان به یکی از خصلت نماهای جامعه ایران تبدیل شده است، و این یک واقعیت انکارناپذیر است. امروز زنان آزادیخواه ایران در صفوف اعتراض و مبارزه طبقه کارگر، در صفوف دانشجویان مبارز و برابری طلب، در صفوف حرکت های اعتراضی در صحنه خیابانها، در هیبت مبارزه مادران جانباختگان و مادران زندانیان سیاسی، و در صف قلم زنان علیه فرهنگ پوسیده ارتجاع مذهبی و

در عرصه های مختلف جنبش انقلابی کردستان، در همه جا در خط مقدم مبارزه قرار دارند و نمونه سرسختی در پیگیری خواستهای بر حق خود هستند.

رژیم جمهوری اسلامی که بویژه حضور گسترده و پرشور زنان حق طلب در اعتراضات توده ای یک سال اخیر را مشاهده کرد، اوج اقدامات جنایتکارانه خود را به نمایش گذاشت و با اعمال زندان، شکنجه و حتی تعرض جنسی به شماری از زنان بازداشت شده و انتشار اخبار آن، تلاش کرد زنان مبارز و آزاده را مرعوب نماید، اما حضور گسترده و توده ای زنان نشان داد که زنان ایران برای احقاق مطالبات انسانی خود پای در راه مبارزه ای سنگر به سنگر گذاشته اند و اقدامات جنایتکارانه رژیم خلی در عزم و اراده آنان وارد نخواهد کرد.

حضور زنان در صف جنبش های اجتماعی و اعتراضات توده ای یک سال اخیر قبل از هر چیز، بیانگر این واقعیت است که جنبش های اجتماعی و حرکت های آزادیخواهانه بدون حضور و شرکت توده ای زنان نمی توانند پیشروی و پیروزی خود را تضمین نمایند.

زنان ایران طی سه دهه اخیر بیشترین رنج و آزار را از دست رژیم جمهوری اسلامی چشیده اند. تحقیر و بی حقوقی زنان در ایران تحت حاکمیت رژیم اسلامی امری نهادینه شده است. جمهوری اسلامی بسیار کوشید تا با اتکا به اعتقادات مذهبی، ستم بر زنان را امری عادی جلوه دهد و آنها را متقاعد سازد که به موقعیت فرودست خود تمکین کنند، اما نه تنها در این کار توفیق نیافت، بلکه به خشم و نفرت آنان از ادامه حیات رژیم دامن زده است، بطوریکه اعمال قوانین زن ستیزانه و ارتجاعی آن همواره با مقاومت و پایداری زنان روبرو شده است. زنان مبارز و کمونیستی که در همان سالهای اول سرکوب انقلاب ۵۷ در مقابل رژیم اسلامی ایستادند، و در زندانهای رژیم، در مقابل جوخه های مرگ، و یا در میدان های مختلف مبارزه در راه تحقق آرمانهای انسانی شان جان باختند تنها گوشه کوچکی از عزم و اراده زنان تحت ستم ایران برای رهایی از بند اسارت و بندگی را به نمایش گذاشتند.

آنچه که امروز در صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران از لحاظ حضور گسترده زنان شاهد آن هستیم، تداوم همان مبارزه و تنها بخش کوچکی از آن موج عظیمی است که در راه است. یک هوشیاری سیاسی بالا، یک اعتماد به نفس قوی در جنبش رهایی زنان در ایران در حال شکل گیری است. این جنبش در کنار جنبش کارگری از ستونهای اصلی انقلاب آتی در ایران خواهد بود. انقلابی که در هر گام

پیشروی خود یکی از پایه های ستم کشی زنان را فرو خواهد ریخت. اما آنچه که در این میان اهمیت حیاتی دارد، این است که این جنبش از مبارزات سه دهه گذشته خود و افت و خیزهایش درس بگیرد و در دام توهمات فریبکارانه، لیبرالی و ملی و مذهبی گرفتار نشود.

جنبش زنان اگر نخواهد نیروی عظیم اجتماعی اش به نیروی ذخیره اصلاح طلبان حکومتی و لیبرالیسم بورژوایی ایران برای اصلاح جمهوری اسلامی تبدیل شود و خواستهای پایه ای اش قربانی بند و بست این نیروها و جریانات رنگارنگ اپوزیسیون بورژوائی ایران واقع گردد، راهی جز درپیش گرفتن استراتژی سوسیالیستی و اتحاد با جنبش کارگری ندارد. جنبش زنان تنها با درپیش گرفتن استراتژی سیاسی سوسیالیستی است که می تواند هر در جه از عقب راندن رژیم اسلامی و ایجاد گشایش در فضای سیاسی جامعه را در خدمت پیشروی خود برای تحقق خواستهای پایه ای اش قرار دهد.

یکی از پایه های استراتژی سوسیالیستی در جنبش زنان که در واقع پیش شرط پیشروی این جنبش نیز می باشد، توده ای شدن و اجتماعی شدن هر چه بیشتر جنبش زنان و اتحاد آن با جنبش کارگری است. برای تبدیل شدن جنبش زنان به یک جنبش توده ای و اجتماعی باید توده زنان کارگر و زحمتکش را در ابعاد میلیونی به میدان مبارزه آورد.

برای به میدان کشاندن زنان کارگر و زحمتکش باید بر تمایز منافع زنان کارگر با زنان بورژوا و زنان متعلق به طبقات دارا انگشت گذاشت. این یک واقعیت است که در جامعه ایران که حاکمیت سرمایه داری با حاکمیت مذهب و قوانین و فرهنگ ارتجاعی ناشی از آن در هم آمیخته است زنان بورژوا هم تحت تبعیض های حقوقی و اجتماعی قرار دارند، اما نباید فراموش کرد که زنان بورژوا نه تنها مانند زنان کارگر و زحمتکش استثمار نمی شوند بلکه در استثمار آنان ذی نفعند. بنابراین منافع زنان سرمایه دار در دست بردن به ریشه های ستمکشی زنان نیست، اینها خواهان لغو استثمار نیستند بلکه برای تداوم آن مبارزه می کنند. زنان متعلق به طبقات بالا در مبارزه برای برابری ها حقوقی هم ناپیگیر و خیانت پیشه عمل می کنند، برای نمونه آنان از خواست برابری دستمزد زن و مرد در مقابل کار مشابه دفاع نمی کنند چون از موقعیت فرودست زنان کارگر و تشدید استثمار آنان نفع می برند. زنان بورژوا در مقابل تحقق تمام خواستهای زنان کارگر که زمینه عینی رهائی آنان از کار سنگین و خفت آور خانگی مانند آشپزی، نظافت و نگهداری از کودکان را فراهم می آورد می ایستند، چون خودشان در زندگی واقعی برای انجام

این کارها به خدمتکاران زن و مرد نیاز دارند. زنان بورژوا در مقابل این دسته از خواسته‌های زنان کارگر مقاومت می‌کنند چون هزینه تحقق این خواسته‌های رفاهی باید با تعرض به سرمایه و از جیب سرمایه داران پرداخت شود.

مسئله اصلی زنان طبقه دارا در جامعه سرمایه داری برابری در حق مالکیت و برابری حقوقی و سیاسی با مردان بورژوا است. در حالی که نیازها، خواسته‌ها، منافع و در نتیجه اهداف و شیوه مبارزه زنان کارگر و زحمتکش در تقابل با اهداف و شیوه مبارزه زنان طبقات دارا قرار دارد. اگر تحقق خواسته‌ها و اهداف زنان بورژوا به ثبات جامعه سرمایه داری کمک می‌کند، اما تحقق مطالبات زنان کارگر زمینه را برای رشد و تکامل جنبش کارگری و تلاشی نظام سرمایه داری فراهم می‌آورد.

اگر برای توده‌های وسیع زنان کارگر و تحت ستم روشن شود که علت اصلی موقعیت فرودست آنها در جامعه و ستم‌ها و تبعیض‌هایی که بر آنها روا می‌شود ناشی از خصلت ذاتی مردان نیست، بلکه ناشی از روابط اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه و سنت‌های کهن و افکار و عقاید ارتجاعی که بورژوازی و طبقات دارا در حفظ و تداوم آنها نفع دارند می‌باشد، اگر زنان کارگر و زنان متعلق به اقشار زحمتکش و فرودست جامعه آگاه شوند که سرمایه داران باعث ستم مضاعف و دیگر تبعیض‌ها علیه آنان هستند، در اینصورت صفوف نیروهایی که در مقابل طبقه سرمایه دار و دولت حامی آن شکل می‌گیرد توده‌ای تر و نیرومند تر خواهد شد.

در تضاد منافع زنان بورژوا با زنان کارگر، فمینیست‌های لیبرال و فمینیست‌های اسلامی که در سالهای اخیر در ائتلاف‌هایی مانند "کمپین یک میلیون امضا"، "ائتلاف زنان اصلاح طلب"، "ائتلاف علیه تبعیض‌های جنسیتی" گرد آمده‌اند و در فعالیت‌هایشان بر تغییر قوانین تبعیض آمیز از مسیر تقویت رویکرد نواندیشی دینی و ارتقاء مشارکت زنان در قدرت سیاسی بودند، در جنبش زنان از منافع همین زنان بورژوا دفاع می‌کنند. فمینیست‌های اسلامی و لیبرال نه تنها از حقوق زنان بورژوا در چهار چوب مناسبات سرمایه داری جمهوری اسلامی دفاع می‌کنند بلکه تلاش می‌کنند محتوای انقلابی و ضد سرمایه دارانه جنبش زنان را به اعتبار ماهیت خواسته‌هایی که زنان کارگر دارند از این جنبش بگیرند. این جریان‌ها می‌خواهند مبارزه اکثریت زنان جامعه برای آزادی و رسیدن به خواسته‌هایشان را که ماهیتی دمکراتیک و رادیکال دارد و به این اعتبار جنبشی سیاسی و طبقاتی است را جنبشی غیر سیاسی و

غیر طبقاتی جلوه دهند. سخنگویان و چهره های شاخص این جریانات بورژوازی که کرارا بر فراطبقاتی بودن جنبش زنان تأکید می کردند اکنون خود اذعان می کنند که در اوج رونق فعالیت هایشان یعنی آنزمان که ان.جی.او هایشان مانند بازوی دولت عمل می کردند هیچ کاری برای زنان کارگر و زحمتکش انجام نداده اند.

اکنون نه تنها به این اعتبار که اکثریت زنان تحت ستم ایران را زنان کارگر و زحمتکش تشکیل می دهند بلکه به دلیل بن بست استراتژیکی که جریانات فمینیسم بورژوائی هم در آن گرفتار هستند، زمینه برای پیشروی آلترناتیو سوسیالیستی در جنبش زنان فراهم است.

در شرایط کنونی از کل جمعیت زنان ایران تنها ۱۷ درصد به بازار کار ایران راه یافته اند که سهم زنان کارگر از این رقم کمی بیش از ۱۰ درصد است. زنان کارگری که به بازار کار راه یافته اند عمدتاً به کار قالی بافی و... در کارگاه های کوچک به کار اشتغال دارند که از مزایای محدود مندرج در قانون کار ارتجاعی رژیم هم محروم هستند و اغلب ساعت کار آنان به ۱۰ تا ۱۲ ساعت در روز با دستمزدهای بسیار پایین تر از حداقل دستمزد تعیین شده است.

با این وصف اکثریت زنان ایران که زنان کارگر و زحمتکش هستند وارد بازار کار نشده اند. این خیل میلیونی زنان ایران اسیر کار خانگی، یا کار در مزارع و شالیزارها هستند. این بخش عظیم زنان از استقلال اقتصادی برخوردار نیستند و نمی توانند به لحاظ تأمین معیشت، روی پای خود بایستند. قوانین ارتجاع مذهبی و مرد سالارانه علیه زنان ایران اساساً با اتکاء به همین عدم استقلال اقتصادی ضمانت اجرائی پیدا کرده است. تحقیر هر روزه زنان و فرهنگ ارتجاعی مرد سالارانه و قوانین حافظ آن با اتکاء به همین زمینه های مادی است که در جامعه جاری شده اند. بنا براین برای به میدان آوردن زنان کارگر و زحمتکش در ابعاد میلیونی و کار ریشه ای کردن علیه رواج فرهنگ ارتجاعی مذهبی و مرد سالارانه در جامعه علیه زنان، باید بر خواست ها و مطالبات رفاهی زنان تأکید کرد و بر ضرورت حیاتی استقلال اقتصادی زنان پافشاری نمود. فعالین سوسیالیست جنبش زنان در ایران باید کار و فعالیت در میان این توده میلیونی زنان کارکن و زحمتکش را محور فعالیت خود قرار دهند. باید این خیل عظیم زنان کارگر را مورد خطاب قرار داد و نشان داد که سوسیالیسم نه تنها رهائی نهایی آنها را از قید هر

گونه ستمی تضمین می کند بلکه عملی ترین راه تحقق خواست های آنها در شرایط کنونی را هم نشان می دهد.

برای پیشبرد این امر باید آگاهی به ریشه های طبقاتی ستمکشی زنان را رواج داد، باید در محیط های کار و در محل زندگی با این خیل عظیم زنان در آمیخت و از نزدیک به آنها نشان داد که بدون در افتادن با نظام طبقاتی سرمایه داری و بدون در افق قرار دادن سوسیالیسم نمی توان مبارزه مؤثری علیه فرهنگ مرد سالارانه و قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی به پیش برد. باید راه و رسم متشکل شدن علیه نظام ستمگرانه را به میان این زنان کارگر و زحمتکش برد، باید زنان را تشویق کنیم که همراه مردان هم طبقه ای شان در تشکل های کارگری متشکل شوند. زنان برای مقابله با انواع ستم های مضاعفی که بر آنها روا داشته می شود باید بطور متشکل و سازمانیافته به مبارزه برخیزند و در انواع نهادها و تشکل های صنفی و سیاسی مستقل از دولت سازمان یابند.

باید با آوردن نمونه های عینی و واقعی به این بخش عظیم از زنان نشان داد، که وجود نابرابری های حقوقی میان زنان و مردان چه در جامعه بطور کلی و چه در خانواده بطور اخص ریشه در روابط تولیدی حاکم بر جامعه دارد. برای پایان دادن به نابرابری ها حقوقی باید زمینه های اقتصادی و مادی آن را فراهم آورد و برای فراهم آوردن این زمینه های اقتصادی راهی جز تعرض به مناسبات سرمایه داری وجود ندارد. باید در قدم اول سرمایه داران و دولت شان را وادار کرد که هزینه اقتصادی تامین برابری حقوقی زنان با مردان را فراهم آورد. باید آنان را وادار کرد که بخشی از همین ارزش اضافی ای که از قبل استثمار طبقه کارگر به جیب می زنند را صرف تأمین بیمه بیکاری زنان آماده به کار، و از این راه صرف تأمین استقلال اقتصادی زنان کنند. باید هزینه تأمین رفاه زنان و امکانات پرورش و رشد استعداد آنها را از حلقوم سرمایه داران بیرون کشید.

باید به توده زنان نشان داد که ایجاد زمینه های مادی و اقتصادی برابری های حقوقی بین زنان و مردان مستقیماً در گرو تعرض به حریم "مقدس" مالکیت خصوصی سرمایه داری است. و از همین رو لیبرالیسم بورژوائی ایران و تمام احزاب و نیروهای بورژوائی اپوزیسیون که حریم مالکیت خصوصی برایشان مقدس است و حافظ مناسبات تولیدی موجود هستند، حتی قادر نیستند همین برابری های حقوقی زنان را که گاه در برنامه ها و پلتفرم های خود از آن دم می زنند را متحقق کنند.

همین واقعیات مادی جامعه سرمایه داری است که جنبش زنان را در مسیر مبارزه برای تحقق خواسته‌هایش و دست بردن به ریشه‌های بی حقوقی و ستمکشی خود به سوی اتحاد استراتژیک با جنبش کارگری سوق می‌دهد. جنبشی که بنا به ماهیت خواسته‌هایش راهی جز مبارزه و تعرض به سرمایه داری و سرانجام در هم پیچیدن بساط گندیده و ظالمانه آن ندارد.

جنبش دانشجویی

علیرغم تشدید فشار دستگاه سرکوب رژیم اسلامی علیه فعالین جنبش دانشجویی، همه اوضاع بیانگر این واقعیت است که جنبش دانشجویی ایران تحت تأثیر اعتراضات توده ای بعد از کودتای انتخاباتی، بحران سیاسی در جامعه و توازن قوای جدیدی که شکل گرفته است، اینبار در ابعاد گسترده تر و توده ای تری پا به میدان گذاشته است. اعتراضات دانشجویی در این دوره چه به این لحاظ که دانشگاه‌های بیشتری را در بر می‌گرفت و چه به این لحاظ که دانشجویان در ابعاد وسیعتری در اعتراضات شرکت داشتند با گذشته قابل مقایسه نبود. مضمون شعارها و مطالباتی که در این جنبش مطرح شده است عمدتاً سیاسی هستند و پیوستگی این جنبش با اعتراضات خیابانی و جنبش توده ای در خارج از محیط دانشگاه را نشان می‌دهد. حضور چشمگیر و جسورانه دانشجویان در صف مبارزات مردم بیانگر آن بود که سیاست انقلاب فرهنگی و پروژه اسلامی کردن دانشگاهها، پادگانی کردن محیط دانشگاهها و ستاره دار کردن و اخراج پی در پی دانشجویان مبارز نتوانسته شور و شوق انقلابی و مبارزه جویانه در دانشگاه را خاموش کند.

همین واقعیت است که رژیم جمهوری اسلامی را نگران کرده و به دانشگاهها بعنوان یکی دیگر از کانون‌های خطر نگاه می‌کند. گسترش مبارزات کارگری، ابراز وجود چندین تشکل کارگری مستقل از دولت، روند رادیکال شدن اعتراضات مردم در بیرون دانشگاهها و اعتباری که جنبش زنان و جنبش انقلابی کردستان در جامعه از آن برخوردارند، جنبش دانشجویی را در مقایسه با گذشته توده گیر تر کرده است. جنبش دانشجویی دیگر یک حرکت منزوی در دانشگاه و یا حرکتی که برای اصلاح طلبان حکومتی در چهارچوب شعارهای محافظه کارانه، به سادگی قابل کنترل باشد نیست، بلکه اعتماد به نفس

و جرأت و جسارت خود را از جنبش آزادیخواهانه مردم در بیرون دانشگاه می گیرد و از بیرون دانشگاه هم مورد حمایت قرار می گیرد.

بنابراین با توجه به شرایط ویژه جامعه ایران و تغییر توازن قوای کنونی به نفع جبهه مبارزات رادیکال و آزادیخواهانه، جنبش دانشجویی می تواند با دخالت آگاهانه فعالین و پیشروان رادیکال و کمونیست نقش الهام بخش و پیشتاز خود را در جنبش آزادیخواهانه مردم ایران ایفا کند. ایفای این نقش در گرو در پیش گرفتن استراتژی سوسیالیستی از جانب کل جنبش دانشجویی است. گرایش سوسیالیستی و رادیکال در جنبش دانشجویی اگر چه بدنبال ضربات آذر ماه ۱۳۸۶ در موقعیت دشواری برای کسب هژمونی بر جنبش دانشجویی روبرو شده است، اما با توجه به تلاشهایی که در زمینه تجدید سازمان این گرایش صورت گرفته و در جریان است و با مد نظر قرار دادن فاکتورهای دیگری که مورد اشاره قرار گرفت و همچنین نیاز این جنبش به یک رهبری رادیکال، زمینه عینی برای ایفای نقش مؤثر گرایش سوسیالیستی تا حدود زیادی فراهم است.

اگر چه توده ای شدن جنبش دانشجویی و پیوستگی آن با اعتراضات خیابانی تداوم این جنبش را نوید می دهد، اما در غیاب یک رهبری سیاسی سوسیالیستی نمی تواند پیشروی و پیروزی آن تضمین شود. هنوز این خطر وجود دارد که جنبش دانشجویی علیرغم توده ای بودن آن قربانی هیولای خواستها و استراتژی سیاسی مبهم خود شود. نباید این واقعیت را فراموش کرد که هنوز گرایش لیبرالی در آمیخته به جریان موسوم به موج سبز در محیط دانشگاه ها دست بالا را دارد. نباید قدرت سازمانی آنها را دست کم گرفت، این جریان طی ۸ سال ریاست جمهوری اصلاح طلبان حکومتی، و بهره مندی از امکانات فعالیت علنی طی همین سالهای اخیر، امکانات وسیع مادی و تبلیغاتی، روی هم گذاشته و لایه وسیعی کادر انسانی برای جنبش خود پرورده کرده است. قدرت های غربی برای تقویت همین جریان لیبرالی و اصلاح طلبی تلاش می کنند، و مطبوعات و رسانه های غربی بطور برنامه ریزی شده در خدمت تأمین رهبری و هژمونی جریان لیبرالی و اصلاح طلبی حکومتی بر جنبش های اعتراضی در خیابان و دانشگاه قرار گرفته اند.

همه این واقعیات، توده ای شدن جنبش دانشجویی، و نگرانی از به بیراهه رفتن این جنبش، وظایف طیف دانشجویان کمونیست در دانشگاه های ایران را چند برابر سنگین کرده است. فعالین چپ و

سوسیالیست جنبش دانشجویی تنها با حضور فعال در این جنبش است که می تواند با لحظات آن عجین شوند و با نشان دادن برتری و کارائی راه کارهای عملی خود در مقابل گرایشات دیگر پیشروی این جنبش را تضمین کنند. به سخن دیگر تثبیت موقعیت جریان سوسیالیستی در جنبش دانشجویی و تأمین هژمونی آن بر این جنبش، در گرو حضور فعال در این جنبش، تلاش بی وقفه برای ایجاد تشکل و نهادهایی که بتواند این جنبش را هدایت کند، و تقابل دائمی در ابعاد عملی و نظری با استراتژی لیبرالیسم بورژوائی و اثبات کارآیی بیشتر و برتری راه حل های کمونیستی است. چپ های جنبش دانشجویی باید هر چه بیشترماهیت بورژوائی و ضد انقلابی جریان موسوی - کروی را برای توده دانشجویان روشن کنند. باید تصویر روشنی از دورنما و معنای واقعی پیروزی بر دیکتاتوری سرمایه داری جمهوری اسلامی را در میان دانشجویان اشاعه داد.

جنبش دانشجویی به عنوان جریان سیاسی و فکری پیشرو در جامعه اختناق زده ای مانند ایران، باید ارتباط و درآمیختگی تحقق شعار "مرگ بر دیکتاتور"، را با معطوف شدن به مسائل و مطالبات عمومی جنبش کارگری، و طرح پیگیر دیگر خواست های دموکراتیک موجود در سطح جامعه نشان دهد. مطالبات عمیق و رادیکال آنهایی هستند که انعکاس شرایط زندگی و مبارزه امروز طبقه کارگر باشند و زمینه های رهایی فردای این طبقه را فراهم سازند. مرگ بر دیکتاتوری بایستی در مطالباتی چون آزادیهای بدون قید و شرط سیاسی، جدائی مذهب از دولت، برابری کامل زن و مرد در همه عرصه های زندگی سیاسی و اجتماعی و خانوادگی، پایان یافتن ستم و سرکوب بر علیه مردم کردستان و سایر ملتها برسمیت شناختن حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش، معنی شود. تنها در چنین صورتی است که عوامفریبان و طرفداران شرمگین رژیم اسلامی قادر نخواهند بود با تکرار شعار "مرگ بر دیکتاتور" بر موج مبارزات مردم سوار شوند.

فعالین و پیشروان کمونیست، چپ و رادیکال جنبش دانشجویی با درس گرفتن از تجارب مبارزاتی خود و نقشی که در مبارزات توده ای ایفا کردند و با شناخت از موقعیتی که رژیم در آن قرار دارد، لازم است که زمینه ها و اولویت های فعالیت های خود در راستای پیشبرد یک استراتژی سوسیالیستی را بخوبی بشناسند.

در شرایط کنونی تلاش برای بسیج هر چه بیشتر توده دانشجویان جهت مقابله با موج تازه تعرض رژیم به دانشگاهها یکی از مهمترین اولویت های جنبش دانشجویی است. رژیم جمهوری اسلامی می خواهد با اتکاء به تشدید فضای امنیتی در دانشگاهها و بگیر و ببند دانشجویان مبارز و اخراج اساتید ترفیخواه، اجرای سیاست تفکیک جنسیتی و اسلامی کردن دانشگاه ها، جلو رشد روحیات مبارزه جویانه و آزادیخواهانه را بگیرد. این تعرض مجدد رژیم باید با اتکاء به نیروی مبارزاتی دانشجویان با شکست مواجه شود. فعالین و پیشروان کمونیست و چپ جنبش دانشجویی باید در مرکز این مبارزات قرار گیرند.

اکنون با توجه به استیصال و درماندگی اصلاح طلبان حکومتی و تضاد و تناقض استراتژی آنها با خواستها و مطالبات دمکراتیک و آزادیخواهانه دانشجویان، بیش از گذشته امکان و زمینه آن فراهم آمده است که جنبش دانشجویی را بطور کامل از زیر نفوذ جریان سبز اسلامی و اصلاح طلبان حکومتی و نهادها و تشکل های وابسته به آنها بیرون کشید. افشای ماهیت طبقاتی و ضد انقلابی اصلاح طلبان حکومتی یکی از وظایف تعطیل ناپذیر بخش چپ جنبش دانشجویی است.

افشای ماهیت طبقاتی و واقعی استراتژی اپوزیسیون بورژوازی لیبرال و لائیک ایران و بی ربطی استراتژی آنها به کسب آزادی های سیاسی و دمکراتیک در جامعه یکی دیگر از اولویت های فعالین بخش چپ جنبش دانشجویی است.

تجارب و تحولات یک سال و نیم گذشته زمینه های عملی اتحاد جنبش دانشجویی با جنبش کارگری و دیگر جنبش های پیشرو اجتماعی را فراهم آورده است. در نتیجه پیشروی این جنبش ها طی چندین سال گذشته ما شاهد وجود شبکه های وسیعی از فعالین و رهبران کارگری هستیم که ارتباط گرفتن با آنها به یک امکان واقعی و عملی تبدیل شده است.

فعالین کمونیست و بخش چپ و آزادیخواه دانشجویان لازم است توجه داشته باشند که اگر چه تأکید بر شعار ایجاد تشکل های توده ای دانشجویی همواره می تواند شعار درستی باشد، اما تأکید بر این شعار و تلاش در این زمینه نباید فعالین و پیشروان جنبش دانشجویی را از ایجاد نهادهایی مانند کانون دانشجویان... و یا دفتر دانشجویان... و نهادهایی از این قبیل محروم کند. این نوع نهادها و کانون ها اگر چه در مرحله اول به ابتکار دانشجویان پیشرو و فعال تشکیل می شوند اما بسته به سیاستها و

راهکارهایی که در پیشاروی جنبش دانشجویی قرار می دهند می توانند اعتبار و مقبولیت عمومی در میان توده وسیع دانشجویان پیدا کنند و به مرکزی برای هدایت مبارزات دانشجویی تبدیل شوند. این دفاتر و کانون ها همزمان می توانند در چند دانشگاه تشکیل شوند و ابراز وجود نمایند.

جنبش دانشجویی به مثابه یکی از جنبش های رادیکال اجتماعی، آن زمان رسالت خود را ایفا خواهد کرد که به دور از هرگونه تفکیک قومی و ملی، در هیأت جنبشی یکپارچه و سراسری ظاهر شود و به دام جدا سازی ها و تفرقه های ملی و محلی نظیر دانشجویان کرد و ترک و بلوچ مقیم مرکز و عناوینی از این دست نیفتد و همواره پرچمدار همبستگی و اتحاد و مظهر انسان های آزادیخواه و برابری طلب و مبارز راه رهایی انسان از هرگونه ستم و استثمار باشد و نوید جامعه سوسیالیستی را بدهد. ایجاد این اتحاد و همبستگی در صفوف دانشجویان یکی دیگر از وظایف محوری بخش چپ جنبش دانشجویی است.

بخش سوسیالیست و چپ جنبش دانشجویی نه با بخود مشغولی بلکه با پرداختن به این وظایف که ارکان اصلی یک استراتژی سوسیالیستی را تشکیل می دهند و تلاش برای رفع موانعی که سر راه این جنبش قرار دارد است، که می تواند جایگاه واقعی خود را در رهبری جنبش دانشجویی پیدا کنند و به صفوف خود انسجام ببخشند. در راستای پیشبرد همین اهداف و پاسخ به نیازهای واقعی این جنبش است که اتحاد عمل و همکاری گرایشات مختلف سوسیالیستی و چپ و رادیکال در دانشگاهها، ضرورت و مبرمیت پیدا می کند.

سیاست ما در زمینه شکل دادن به یک قطب سیاسی چپ و رادیکال

مبانی سیاست ما در زمینه همکاری و اتحاد عمل با نیروهای چپ و رادیکال که یکی از ارکان شکل دادن به قطب سیاسی چپ و رادیکال در جامعه است در برنامه حزب کمونیست ایران و سند استراتژی حزب مصوب کنگره نهم آمده است:

"حزب کمونیست ایران از آنجا که پیگیرانه برای بهبود زندگی اجتماعی کارگران و توده های محروم مبارزه می کند، لذا از هر مبارزه آزادیخواهانه و حق طلبانه بر علیه جمهوری اسلامی و هر جنبشی که

پیگیرانه خواهان از میان برداشتن اشکال مختلف تبعیضات جنسی، مذهبی، ملی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باشد پشتیبانی می نماید.

حزب کمونیست ایران در هر مبارزه، حرکت اجتماعی و نهاد سیاسی که بخشی از اهداف سیاسی اعلام شده آنرا برآورده کند و امکان دسترسی جنبش و نیروهای کارگری و سوسیالیستی را به اهرمهای قدرت سیاسی در جامعه فراهم نماید، فعالانه مشارکت خواهد کرد.

بر این اساس اتحادها، ائتلاف ها، همکاریهای عملی در این زمینه بر سه اصل اساسی زیر متکی خواهند بود:

اول: احساس مسئولیت در مورد سرنوشت جنبشهای توده ای و حرکتها مبارزاتی و ضرورت به پیروزی رساندن آنها؛

دوم: کمک به تقویت گرایش سوسیالیستی در جنبش کارگری و دیگر جنبش های پیشرو در سطح جامعه؛

سوم: مد نظر قراردادن توازن قوای واقعی سیاسی و طبقاتی در هر مقطع و اتخاذ سیاست و تاکتیک متناسب با آن؛

بر اساس مبانی فوق سیاست ما در ارتباط با نیروهای چپ و رادیکال می تواند در دو سطح ادامه داشته است: یکی در داخل کشور و رو به فعالین حزب و مبارزین سوسیالیست و دیگری در برخورد با احزاب و سازمانهای سیاسی.

در مورد نخست: ما همواره بر ضرورت اتحاد عمل و همکاری نیروهای سوسیالیست و چپ و رادیکال درون جنبش های اجتماعی تأکید کرده ایم. ما ضمن آنکه وجود اختلافات نظری و سیاسی در میان فعالین و پیشروان رادیکال این جنبش ها را به رسمیت شناخته ایم، اما بر این باور هستیم که این اختلافات نباید مانع آن شوند که این طیف از فعالین در یک صف و جبهه واحد علیه جمهوری اسلامی و دیگر نیروهای بورژوازی ظاهر شوند. به فعالین حزب یادآوری کرده ایم که حزب کمونیست ایران مصالحی جدا از منافع طبقه کارگر و دیگر جنبشهای پیشرو اجتماعی ندارد. تقویت حزب کمونیست ایران نه از طریق سیاستهای سکتاریستی بلکه از طریق تعقیب سیاست اتحاد عمل و همکاری در جهت به جلو سوق دادن و رادیکالیزه کردن جنبشهای پیشرو اجتماعی صورت می گیرد. البته ما ضمن تأکید

مکرر بر این سیاست و جهت گیری های فوق با توجه به اهمیت مسائل امنیتی و سبک کاری همواره تصمیم نهایی در این زمینه را به فعالین حزب در محل واگذار کرده ایم. این نقطه قوت حزب ما است که تقویت خود را از کانال تقویت جنبشهای اجتماعی ارزیابی می کند. جنبشی که هدفهای پیشرو داشته باشد قاعداً نمیتواند تناقضی با تقویت حزب داشته باشد.

در مورد دوم: نقطه شروع ما برای همکاری با این نیروها داشتن نقاط مشترک در ارزیابی از وضعیت سیاسی جامعه، شرایط مبارزه طبقاتی و کشمکشهای سیاسی جاری بوده است.

یک ارزیابی عینی از احزاب و سازمانهای سیاسی چپ و رادیکال در نقشه سیاسی ایران به ما نشان می دهد که اکثریت این جریانات بر عقاید پایه ای مشترکی پافشاری می کنند و همه بر هدف حکومت کارگری و سوسیالیسم تأکید دارند. ما همین درجه اشتراک در سطح عقاید پایه ای را مثبت ارزیابی می کنیم و آن را دستاورد تاریخی جنبش کمونیستی و محصول حضور قدرتمند طبقه کارگر در جدال های اجتماعی بویژه در جریان انقلاب ۵۷ می دانیم. البته ما علیرغم خشنود بودن از وجود اشتراک در سطح عقاید پایه ای، هیچگاه دچار این توهم نشده ایم که گویا همه این احزاب و سازمانها بر مبنای عقایدی که دارند در یک مسیر واحد مبارزاتی قرار گرفته اند. درست برعکس این احزاب و سازمان ها برای تحقق همین عقاید و اهداف پایه ای مشترک، استراتژی های سیاسی جداگانه ای در پیش گرفته اند و وجود همین استراتژی های جداگانه است که تفرقه و پراکندگی جنبش چپ و سوسیالیستی ایران را توضیح می دهد.

ما واقعیت اختلاف نظر و استراتژی های سیاسی جداگانه را به رسمیت می شناسیم، از اینرو نمی خواهیم با مخرج مشترک گرفتن از اهداف برنامه ای این نیروها و تدوین پلاتفرم مبتنی بر آن پروژه اتحاد نیروهای چپ و سوسیالیست را پیش ببریم. با اینحال با توجه به اینکه نقاط مشترکی در جهت گیری های عمومی نیروهای چپ و سوسیالیست در زمینه تقویت جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش انقلابی کردستان، جنبش دانشجویی و جنبش آزادیخواهانه جاری وجود دارد، می توان بر مبنای همین نقاط مشترک همکاری و اتحاد عمل های سیاسی گسترده ای را سازمان داد. برای نمونه در خارج کشور می توان کمپین مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، کمپین مبارزه برای لغو مجازات اعدام، کمپین جلب پشتیبانی بین المللی از جنبش کارگری در ایران و آزادی فعالین این جنبش، کمپین دفاع از مطالبات

زنان ایران و.... مشترکا و در هماهنگی با هم پیش برد. نیروهای چپ و سوسیالیست می توانند در یک اقدام هماهنگ سیاسی کارزار موج سبز اصلاح طلبان حکومتی و جریانات لیبرالی و سلطنت طلب در خارج کشور را بایکوت کنند. این نوع همکاری و اتحاد عمل ها کمک می کند که جنبش چپ ایران متناسب با وزن اجتماعی که در جامعه ایران دارد در آکسیون های خارج کشور ظاهر شود.

از نظر ما همکاری و اتحاد عمل فعالین و پیشروان رادیکال و سوسیالیست در درون جنبش های اجتماعی در ایران و اتحاد عمل های سیاسی بین نیروهای چپ و سوسیالیست می تواند به شکل گیری یک قطب سیاسی چپ در مقابل رژیم جمهوری اسلامی و کل نیروهای رنگارنگ اپوزیسیون بورژوائی یاری رساند. گسترش این نوع همکاری ها و بر بستر آن شکل گیری یک قطب سیاسی چپ در جامعه زمینه ها و فضای سیاسی مناسب تری برای دیالوگ و جدال سیاسی و نظری بر سر مسائل اساسی تر را در بین نیروهای دخیل در سرنوشت این جنبش فراهم می آورد.

گزارش کمیته مرکزی کومه له به کنگره ۱۴

تیرماه ۱۳۸۹ (ژوئیه ۲۰۱۰)

در گزارش کمیته مرکزی حزب به کنگره اوضاع سیاسی عمومی ایران و مسائل مربوط به جنبش های پیشرو اجتماعی در این دوره به تفصیل بیان شده است. کمیته مرکزی کومه له ضمن تأکید برمفاد این گزارش، در عین حال لازم میدانند در ارتباط با مسائل خاص فعالیت کومه له در کردستان نکات زیر را مورد بررسی قراردهد:

۱- جنبش انقلابی مردم کردستان و مبارزات آزادیخواهانه یک سال اخیر

در ایران

در جریان انتخابات ریاست جمهوری در ایران کومه له و بعضی دیگر از احزاب و گروههای سیاسی از مردم کردستان دعوت نمودند که در این نمایش انتخاباتی شرکت نکنند. بیش از ۷۰ درصد مردم کردستان به این فراخوان پاسخ مثبت دادند. در سطح سراسری اما بازار گرمی های دوره تبلیغات انتخاباتی و بویژه مناظره های پر سروصدای تلویزیونی مؤثر واقع شده بود. اگر چه آمار های اعلام شده از جانب رژیم در این مورد هیچ اعتباری ندارند و کارگزاران رژیم این انتخابات و نتایج آن را از هر لحاظ و از جمله از لحاظ نشان دادن میزان مشارکت مردم مهندسی کرده بودند اما با وجود این، واقعیت این است که بخشهایی از مردم با این تصور که میتوانند از طریق صندوق رأی احمدی نژاد را از قدرت

کنار بزنند و خامنه ای را هم که صراحتاً از وی پشتیبانی می نمود ناکام بگذارند در آن شرکت کرده بودند. اما اتفاقات روزهای نخست پس از اعلام نتایج انتخابات به دلیل عدم مشارکت اکثریت مردم در آن نمی توانست در کردستان روی بدهند. زیرا بخشهایی از مردم ایران در آن مقطع عملاً تحت رهبری اصلاح طلبان حکومتی که در این جریان شکست خورده بودند قرار داشتند و به تبعیت از آنها راه اعمال فشار بر جناح حاکم برای تغییر نتایج انتخابات و شکست دادن کودتاچیان انتخاباتی را هدف گرفته بودند.

در کردستان هر نوع تظاهرات خیابانی به معنی روردرویی با کلیت این رژیم بود و این آمادگی در این جامعه و در آن مقطع بوجود نیامده بود. مردم کردستان هیچ اعتمادی به اصلاح طلبان و رهبری آنها نداشتند. این جریان در کردستان از سالها قبل و در همان دوره ۸ ساله ریاست جمهوری خاتمی بی اعتبار شده بود. هماهنگ شدن مردم کردستان با جنبش آزادیخواهانه سراسری در ایران به رها شدن جنبش آزادیخواهانه مردم ایران از دام رهبری جناح حکومتی رانده شده از قدرت نیاز داشت. طی یک سال هر چه این پروسه شفاف تر و قطعی تر می شد همدلی و هماهنگی های چشمگیر تری شکل می گرفت. کومله که یک رکن اصلی تقویت این همبستگی سراسری است با ارزیابی از توازن قوا و ظرفیت های سرکوبگرانه رژیم در کردستان، در راستای استراتژی خود در جنبش کردستان خواهد کوشید با انتخاب تاکتیک های مبارزاتی متناسب با شرایط کنونی این همبستگی را مداوماً تقویت نماید.

۲_ کردستان و اصلاح طلبان حکومتی

طی یک سال گذشته برخی از احزاب و جریانات حاضر در کردستان صراحتاً و یا شرمگینانه سیاست دفاع از اصلاح طلبان حکومتی را در پیش گرفته اند و بعضی از آنها تا آنجا پیش رفته اند که خود را بعنوان بخشی از "جریان سبز" قلمداد می کنند. اما فراخوان های این جریانات در پشتیبانی از اصلاح طلبان از یک طرف با بی تفاوتی مردم کردستان روبرو شده است و از طرف دیگر اصلاح طلبان نیز آنها را به بازی نگرفته اند. این نخستین بار نیست که طی سالهای اخیر این جریانات سیاستهای بی ثمری را در پیش می گیرند و بعد از مدتی از آن سرخورده می شوند. این وضعیت ریشه در بن بست استراتژیک

آنها دارد. برای آنها حل مسئله کرد دیگر آرمان نیست، آنچه که آنها دنبالش هستند داشتن سهمی از حاکمیت محلی در جوار دولت مرکزی است و تصور میکنند که اینکار از طریق سازشها و اتفاقاتی که در بالای حکومتها روی میدهد و از طریق تخفیف خواستههای مردم کردستان امکانپذیر است. آنها بدون اینکه از طرف مقابلشان هیچ قولی گرفته باشند، به این مطالبات چوب حراج می زنند. اما بی ثمر بودن این سیاست برای آنها وقتی روشن تر می شود که بینیم آنان در شرایطی به اصلاح طلبان نزدیک می شوند که آنها موقعیت خود را در رهبری جنبش مردم از دست داده اند.

در این مقطع این احزاب بر روی نقش احتمالی لیبرال های ایران در تحولات سیاسی بعد از جمهوری اسلامی و پشتیبانی قدرت های غربی از آنها حساب باز کرده اند. اما آنچه از هم اکنون روشن است نزدیکی و هم پیمانی احزاب ناسیونالیست کردستان با اصلاح طلبان حکومتی و با لیبرال های ایران هیچ ربطی به منافع مبارزه مردم کردستان ندارد. لیبرالها و اصلاح طلبان عطف توجهی به مسئله ملی در کردستان ندارند و بنا بر موضعی که تا کنون ابراز داشته اند، دادن هر امتیازی در این زمینه را برای حفظ تمامیت ارضی ایران خطرناک میدانند. آنها با نادیده گرفتن ویژه گی های مسئله ملی در کردستان که پیشینه و تاریخ خود را دارد، حق مسلم مردم کردستان را برای تعیین سرنوشت خود به رسمیت نمی شناسند. این سیاست نه در راستای تأمین حقوق مردم کردستان بلکه در بهترین حالت در خدمت کسب سهم ناچیزی از قدرت برای این احزاب است.

۳_ کومه له و اعتصاب عمومی ۲۳ اردیبهشت

اعتصاب عمومی ۲۳ اردیبهشت سال جاری یکی از دست آوردهای ارزنده برای جنبش انقلابی کردستان و برای کومه له بود. هماهنگی با شکوهی که در این روز در کردستان تجلی یافت بمثابة یک رفراندوم بر علیه کلیت رژیم جمهوری اسلامی بود. این دستاوردها را میتوان چنین جمع بندی کرد:

اول، با این حرکت جنبش کردستان نه تنها پیوند خود را با مبارزات سراسری کارگران، زنان و همه مردم آزادیخواه ایران محکم تر کرد، بلکه به روند شکل گیری یک رهبری رادیکال و انقلابی بر جنبش آزادیخواهانه و توده ای مردم ایران یاری رساند. مبارزات سراسری یک سال اخیر به همبستگی با جنبش

انقلابی کردستان نیاز حیاتی دارد. این پیوند در شرایطی تحکیم میشود که مردم کردستان پیش تر، پروژه های اصلاح طلبان حکومتی برای به انحراف بردن و از محتوای دمکراتیک و انقلابی خالی کردن جنبش انقلابی کردستان را با شکست روبرو کرده بودند و هیچگاه به ابزار تسویه حساب جناح های درون رژیم، و یا کلیت رژیم با اپوزیسیون رسمی آن، تبدیل نشده اند.

دوم، این حرکت به دشمن نشان داد که در مقابل چه دریائی از نفرت و بیزاری مردم ایستاده است. مردم در عین ابزار تنفر از جنایت رژیم در اعدام ۵ جوان مبارز، خواهان لغو همه و هرگونه احکام صادر شده بر علیه زندانیان سیاسی و آزادی همه آنها بودند. مردم کردستان با این اعتصاب قاطعانه نشان دادند که از نیرو، اراده و آگاهی لازم برای تحقق مطالبات خود برخوردار هستند. آنها به جمهوری اسلامی نشان دادند که با مقاومت در برابر این خواست اولیه مردم چه بهای سنگینی باید پردازد.

سوم، مردم کردستان با این اعتصاب به رژیم نشان دادند که سیاست ارباب در شرایط کنونی سیاستی بی ثمر است. کشتار ۵ جوان زندانی سیاسی نه تنها نتوانست مردم کردستان را مرعوب کند بلکه آتش خشم آنها را شعله ور تر ساخت. اگر راهی برای نجات جان عزیزان در بند وجود داشته باشد از همین مسیر می گذرد.

چهارم، در حالیکه اعتراضات خیابانی در مواجهه با وحشیگری رژیم زخم خورده، در شرایط فعلی آسیب پذیر است، اعتصاب بعنوان شکلی از اعتراض که در آن شعارها و سیاستها از طریق یک اقدام همگانی و توده گیر به نیروئی مادی تبدیل می شوند، می تواند رژیم را به نبردی فرسایشی بکشاند و نیروها و توان سرکوبش را زمینگیر سازد و ملزومات برداشتن گامهای بعدی را فراهم سازد. اعتصاب عمومی مردم کردستان از این لحاظ برای مبارزات آزادیخواهانه سراسری در ایران، آموزنده خواهد بود.

پنجم، این اعتصاب باردیگر نقش جوانان را در گسترش مقاومت عمومی در برابر جمهوری اسلامی نشان داد و جوانان پر شور کردستان، نقش ارزنده ای در به پیروزی رساندن این اعتصاب عمومی ایفا کردند. نسل جوان در کردستان با ایفای نقش ارزنده در به پیروزی رساندن این اعتصاب شکوهمند پیوند عمیق تری با تاریخ پر از فراز و نشیب جنبش انقلابی کردستان ایفا کردند.

ششم، این اعتصاب ظرفیت های کومه له را هم در بسیج مردم کردستان حول شعارهای درست و هم در جلب پشتیبانی گروهها و احزاب سیاسی موجود در کردستان برای کسب یک پیروزی قاطعانه بر

رژیم اسلامی به همگان نشان داد. کسانی بودند که تصور می کردند با انشعابات اخیر در کومه له دیگر گرایش سوسیالیستی و انقلابی نفوذ توده ای و قدرت بسیج خود را از دست داده است این اعتصاب بی پایه بودن این تصورات را نشان داد.

۴_ سیاست کومه له در قبال تنظیم مناسبات و همکاری با احزاب سیاسی در کردستان

خطوط اصلی سیاست و جهتگیری ما در این زمینه در برنامه کومه له برای تأمین حاکمیت مردم در کردستان بروشنی بیان شده است. ما در برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان گفته ایم که: در هر مبارزه و حرکت اجتماعی و نهادهای سیاسی که بخش اهداف مندرج در این برنامه را برآورد می کند و امکان دسترسی کارگران و مردم ستمدیده را به اهرمهای قدرت سیاسی در جامعه فراهم نماید، فعالانه مشارکت خواهیم کرد.

در رابطه با احزاب و نیروهای سیاسی دیگر قبل از هرچیز بایستی روشن باشد که این احزاب در جنبشهای اجتماعی پیشرو چه سیاست، تاکتیک و تبلیغات و فعالیت عملی را به پیش می برند؟ نقاط مشترک سیاسی ما با آنها از نقطه نظر منافع این جنبشها کدامها هستند؟ با توجه به آنچه که گفته شد خطوط زیر مبنای تعیین سیاست ما در ارتباط با نیروهای سیاسی دیگر در کردستان است:

- الف - در رویارویی های مستقیمی با طبقه کارگر درگیر نباشند.
- ب - آزادیهای بدون قید و شرط سیاسی را به رسمیت شناخته باشند.
- ج - متعهد شوند که در اختلافات سیاسی و درونی در جامعه کردستان دست به اسلحه نمی برند.
- د - تعهد داشته باشد که وارد گفتگوی جداگانه با دشمن بر سر مصالح مردم کردستان نخواهند شد. تعهد داشته باشد که بر علیه مخالفین سیاسی خود در جامعه کردستان با دولت مرکزی همکاری نخواهند کرد.

ه - اصل حق حاکمیت مردم را علیرغم هر شکل و شیوه ای که برای آن پیشنهاد می کنند به رسمیت بشناسند.

۵_ مبارزه مسلحانه

جایگاه مبارزه مسلحانه در استراتژی کومه له در جنبش کردستان روشن است و در کنگره های قبلی در مورد آن سخن گفته شده است. این سیاست و جهت گیری ها کماکان بر کار ما در این دوره ناظر هستند و مورد تأکید مجدد قرار می گیرند.

۱_ مردم کردستان حق دارند برای احقاق حقوق پایمال شده خود و برای دفاع از خود و از حرمت انسانی خود دست به اسلحه ببرند. در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی برای سرکوب ابتدایی ترین حقوق و آزادیهای مردم، به اسلحه و زندان و شکنجه و اعدام، متوسل میشود و راه را بر هرگونه مبارزه مدنی و مسالمت آمیز این مردم سد کرده است، کسی نمی تواند مردم کردستان را بخاطر انتخاب چنین راهی سرزنش کند. وجود نیروی پیشمرگ کومه له بعنوان بازوی مسلح یک تشکیلات سیاسی کمونیستی پاسخی به این حق طبیعی است. این نیرو طی ۳ دهه گذشته در متن یک جنبش انقلابی توده ای پرورش یافته و حضور مؤثر و انقلابی خود را در عرصه های مختلف جنبش انقلابی کردستان نشان داده است. این نیرو از میزان آمادگی و پشتیبانی مردم کردستان نیرو گرفته و حضور و فعالیتش برای مردم کردستان ضروری و مفید بوده است، نه فقط یک نیروی رزمنده و جنگاور بلکه در عین حال یک نیروی آگاهی بخش، سازمانده و پیشرو در زندگی اجتماعی مردم بوده است. وجود خود را به مردم تحمیل نکرده است، بلکه کوشیده است که به آنها خدمت کند و اعتماد به نیروی خود را در میان مردم تقویت نماید. ضرورت هایی که به ایجاد این نیرو منجر گردیدند، امروز نیز به قوت خود باقی هستند. بنابر این کومه له کماکان بر حفظ بازوی مسلح خود (نیروی پیشمرگ)، بر استحکام سیاسی آن و بر توسعه آن (در موقع لزوم)، تأکید می کند. اما تأکید بر این سیاست و جهت گیری هنوز به معنای پاسخ به ضرورت و امکان برپایی و گسترش عمل مسلحانه در دوره کنونی در کردستان نیست.

۲_ مقاومت مسلحانه ای که بدنبال یورش همه جانبه جمهوری اسلامی به کردستان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ آغاز شد تاکنون فراز و نشیب های زیادی را طی کرده است و از مراحل مختلفی گذر کرده است. اما تجدید حیات آن در هر دوره ای تابع ارزیابی مشخص از شرایط مشخص آن دوره است. در دوره کنونی کومه له بازوی مسلح خود را حفظ خواهد کرد، اما تحرک نظامی آن در کردستان به عنوان بخشی از یک جنبش توده گیر، تابع ارزیابی کنکرت ما از نیازها، امکانات و موقعیت این جنبش است. ارزیابی ما از شرایط مشخص کنونی در جامعه کردستان این است که جنبش توده ای شرایط جدیدی را تجربه می کند، می رود تا توان اجتماعی خود را بازیابد، بسیوی تعمیق خواستها و مطالبات خود می رود، این روند می تواند قدم به قدم جامعه کردستان را به سوی یک شرایط انقلابی سوق بدهد. تحرک مسلحانه ما اگرچه ممکن است از پشتیبانی محدودی هم در میان بخشهایی از مردم برخوردار باشد، اما در مقیاس گسترده در شرایط فعلی به پیشرفت این روند خدمت نمی کند و چه بسا به آن لطمه می زند. اینکه زمان فعال شدن عرصه مبارزه مسلحانه کی فرا میرسد، بایستی به دقت و در ارتباط با دیگر میدانهای مبارزه توده ای در کردستان، تعیین شود. تعیین چنین زمانی به ارزیابی مشخص ما از وضعیت واقعی جامعه کردستان، فرصتها، امکانات و محدودیتهای جنبش انقلابی مردم کردستان بستگی دارد. رژیم جمهوری اسلامی با مردم کردستان اعلام جنگ کرده و هنوز آتش بسی را اعلام نکرده است، بنابراین مردم هم هر زمان که لازم بدانند تعرض نظامی خود را آغاز خواهند کرد.

۳_ کومه له آن گرایشهای لیبرالی که اقدام مردم کردستان و نیروهای سیاسی آنها در دست بردن به اسلحه و مقاومت مسلحانه در برابر تهاجم دولت مرکزی در گذشته، زیانبار ارزیابی میکنند، مردود میداند. مقاومت مسلحانه در عین حال یک مبارزه سیاسی مورد پشتیبانی عمیق مردم کردستان بود. این مبارزه اگرچه به هدف خود یعنی بیرون راندن نیروهای سرکوبگر رژیم از کردستان و تحمیل خواستهای مردم به رژیم جمهوری اسلامی آنگونه که در استراتژی کومه له بود دست نیافت، اما تأثیرات سیاسی و اجتماعی عمیقی بر جامعه کردستان باقی گذاشت و از این جامعه در مقابل خسارتهای بسیاری محافظت کرد. تأثیر این مقاومت را امروز در میزان آمادگی مردم برای مشارکت جسورانه در حرکتهای اجتماعی و مدنی مشاهده میکنیم. در همان حال حرکتهای مسلحانه گروههایی که خود را با این حرکتهای

اجتماعی بیگانه می بینند و با اقدامات نامسئولانه خود فضای جامعه را برای پیشروی آنها سنگین میکنند، در شرایط کنونی رد میکنند.

ضرورت شکل دان به قطب سیاسی چپ

(متن پیاده شده مصاحبه صلاح مازوجی با برنامه حزب و فعالین از شبکه تلویزیون کومه له)

سؤال:

همه میدانیم که حزب کمونیست ایران همواره بر ضرورت اتحاد عمل و همگرایی نیروهای چپ و رادیکال تأکید کرده است و بعلاوه از ضرورت اتحاد عمل گرایشات مختلف درون جنبش کارگری سخن گفته است، با توجه به تفاوت‌های فراوانی که در دیدگاهها، سبک کار، ارزیابی متفاوت از اوضاع سیاسی جامعه، پیشینه سیاسی و نیز سنتی که هر کدام از این نیروها به آن تعلق دارند و ... وجود دارد و در واقع نمیتوان از یک جریان معین بلکه از طیفی از این جریانات صحبت کرد نخستین سؤال من این است که ضرورت فراخوانهای که در این زمینه داده میشود چیست؟ درواقع نقطه عزیمت حزب در این رابطه را شما چگونه تعریف می کنید؟

پاسخ:

اعتراضات و خیزش توده ای یک سال گذشته که گوشه ای از انفجار خشم و نفرت مردم از سه دهه حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی و بی حقوقی های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را بنمایش گذاشت، با فراز و نشیب هایی که داشته و روند تغییر و تحولاتی که از سر گذرانده، بار دیگر ضرورت تلاش برای شکل دادن به یک قطب سیاسی چپ را در مقابل جامعه و کل نیروهای موجود در جنبش چپ و کمونیستی ایران قرار داده است.

اگر چه در ابتدا موسوی، کروبی و اصلاح طلبان حکومتی در تداوم کارنوال های انتخاباتی که با الگو برداری از انقلابات مخملی براه انداخته بودند، با اتکا به امکانات عظیم مادی و تشکیلاتی که در اختیار داشتند و با پشتیبانی وسیع دستگاههای تبلیغاتی غرب توانستند برای مقطع کوتاهی هژمونی خود را بر

این حرکت تحمیل کنند، اما خیلی سریع روشن شد که اعتراضات مردم بنا به ماهیت خواستهایی که دارد و تاکتیک های مبارزاتی که مردم در جریان رودرروئی با نیروهای رژیم در پیش گرفتند در قالب و چهار چوب اهداف و استراتژی سیاسی اصلاح طلبان حکومتی نمی گنجد. با اینحال می بینیم که هنوز هم اصلاح طلبان حکومتی در غیاب یک آلترناتیو اجتماعی رادیکال و انقلابی، تلاش می کنند که نفرت و انزجار و اعتراض عمومی علیه رژیم را به نیروی اهداف ضدانقلابی خود یعنی اصلاح همین رژیم تبدیل کنند، اینها می خواهند خواسته های آزادیخواهانه مردم ایران را در چهار چوب همین اهداف ارتجاعی به میخ بکشند. در این کارزار اصلاح طلبان حکومتی تنها نیستند، اپوزیسیون بورژوازی لیبرال و سکولار ایران که بخشا در جبهه جمهوری خواهان لائیک گرد آمده اند، از بقایای جبهه ملی گرفته تا احزاب و جریانات قد و نیم قد سوسیال دمکرات تا حزب توده و اکثریتی ها و مشروطه خواهان، احزاب و جریانات ناسیونالیست کردستان، اینها همه از موسوی و کروبی و اصلاح طلبان حکومتی پشتیبانی می کنند تا از راه بازگرداندن آنها به قدرت، دولت سپاه پاسداران را کنار بزنند و با اتکا به مکانیسم های "انتخاباتی" جمهوری سکولار خود را متحقق کنند. آنچه واقعیت دارد همه این نیروها در یک قطب، در یک جبهه سیاسی و طبقاتی صف کشیده اند تا رهبری اصلاح طلبان حکومتی را بر جنبش توده های مردم تأمین کنند، جلو انقلاب توده ای را بگیرند و خواسته های آزادیخواهانه مردم را قربانی اهداف ارتجاعی و سرمایه دارانه خود بنمایند. روشن است که دولت آمریکا و دیگر قدرت های غربی و امپریالیستی با امکانات تبلیغاتی که در اختیار دارند از همین نیروها پشتیبانی می کنند. در مقابل این صف آرائی علیه جنبش آزادیخواهانه مردم ایران است که ایجاد یک قطب سیاسی از نیروهای چپ و کمونیست ضرورت پیدا می کند.

از طرف دیگر می دانیم که چپ و کمونیسم در جامعه ایران یک نیروی واقعی است، این نیرو در همه جنبش های اجتماعی حضور دارد. پیشروی نسبی جنبش کارگری ایران در سالهای اخیر بدون تلاش پیشروان و فعالین چپ و سوسیالیست درون این جنبش امری غیر قابل تصور است. تلاش برای سازمانیابی طبقه کارگر از طرف همین بخش از فعالین جنبش کارگری در جریان است، همین چپ ها و سوسیالیست های جنبش کارگری هستند که مطالبات طبقه کارگر را فرموله کرده اند، در جنبش زنان هم همینطور، اگر گرایش فمینیسم لیبرال و جریان ارتجاعی فمینیسم اسلامی یک واقعیت درون جنبش

زنان هستند، گرایش رادیکال هم که از موضعی سوسیالیستی برای رهایی زنان مبارزه می کند بخشی دیگر از واقعیت همین جنبش است. سوسیالیست ها بخش جدائی ناپذیری از جنبش دانشجویی هستند. در سالهای اخیر پرچم مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک و طرح مطالبات دیگر جنبش های پیشرو اجتماعی از جانب اینها بر افراشته شد. این بخش از دانشجویان با استراتژی اتحاد با جنبش کارگری نقش بسزائی در اعتراضات دانشجویی و مقابله با سیاستهای سرکوبگرانه رژیم ایفا کردند. در کردستان این سوسیالیست ها هستند که در رهبری جنبش انقلابی مردم قرار دارند، سازماندهی اعتصابات توده ای در مقابله با سیاستهای رژیم به ابتکار همین جریان انجام گرفت. جنبش نوپای مبارزه برای حقوق کودکان و دهها حرکت آزادیخواه دیگر در جامعه مهر چپ جامعه را برخورد دارد. همینکه خود رژیم فعالیت سوسیالیست ها و چپ ها را کانون اصلی خطر می داند و به سرکوب و بگیر و ببند فعالین چپ ادامه می دهد خود بیانگر حضور گسترده چپ ها در جامعه است. به این معنا چپ نیروی عظیمی است اما همه شواهد به ما نشان می دهد که نقش چپ و کمونیست های ایران در صحنه سیاسی جامعه به هیچ وجه با میزان نیرو، نفوذ، ظرفیت ها و توان آن خوانایی ندارد، باید به این تناقض پایان داد.

در خارج کشور هم علیرغم حضور احزاب، سازمانها، محافل و جمعیت وسیعی از منفردین چپ و سوسیالیست و علیرغم وجود میلیون ها مهاجر ایرانی که بخش زیادی از آنها بنا به موقعیت عینی که در این جوامع در آن قرار دارند به چپ و آرمانهای آن تمایل دارند، ولی با اینهمه قدرت بسیج نیروهای چپ در خارج کشور هم ضعیف است.

چپ در خارج کشور هم نتوانسته به نسبت اعتباری که از آن برخوردار است به یک نیروی فشار جدی در مبارزه علیه جمهوری اسلامی تبدیل شود. ضرورت پایان دادن به این تناقضات و مقابله مؤثر با جبهه نیروهای بورژوائی است که شکل دادن به یک قطب نیرومند سیاسی چپ را به یک نیاز مبرم تبدیل کرده است.

سؤال:

آیا از این طریق می خواهید به تفرقه و پراکندگی در میان صفوف چپ پایان دهید؟

پاسخ:

من توضیح دادم دو عامل و فاکتور اصلی، یکی اوضاع متحول سیاسی ایران بویژه بعد از خیزش های توده ای یک سال گذشته و صف آرائی کل نیروهای اپوزیسیون بورژوایی ایران برای به شکست کشاندن این جنبش توده ای و عقیم گذاشتن مبارزه مردم برای رسیدن به خواسته‌هایشان، و همچنین این فاکتور که نفوذ و اعتبار معنوی چپ و نیرو و ظرفیت هایی که در جامعه دارد با عدم حضور قدرتمند آن در صحنه سیاسی ایران خوانائی ندارد و این تناقض در تحرکات و فعالیت های خارج کشوری هم به نحو آشکاری خود را نشان داده است، تلاش برای شکل دادن به یک قطب سیاسی از نیروهای چپ و کمونیست را به یک ضرورت سیاسی تبدیل کرده است. این نیاز در دوره اخیر از طرف بخش چپ و سوسیالیست جنبش های اجتماعی، کسانی که برای رهایی از چنگال وضعیت موجود امیدشان را به چپ جامعه بسته اند و از طرف تعدادی از نیروها، جمع ها و منفردین چپ دوباره به میان آمده است. این انتظار واقعی است، و تحقق آن کل چپ جامعه را در توازن قوا و موقعیت مناسبتری برای پیگیری اهداف خودش قرار می دهد. نباید در مقابل پاسخگویی به این نیاز واقعی شانه بالا انداخت. باید به این نیاز جواب اصولی داد.

سؤال:

شما در صحبت هایتان تأکید کردید که به ضرورت شکل دادن به یک قطب سیاسی چپ باید جواب اصولی داد. از آنجا که در میان خود نیروهای چپ ایران از منظر و زوایای مختلفی پاسخگویی به همین نیاز مطرح می شود، از نظر شما پاسخ اصولی یا سیاست اصولی در این میان چه مؤلفه هایی را باید در نظر گیرد؟

پاسخ:

با توجه به اینکه برخی مبانی برنامه ای و اعتقادی مشترک در بین نیروهای موجود در جنبش کمونیستی و چپ ایران وجود دارد، در بسیاری از مواقع به محض اینکه صحبت از ضرورت شکل دادن

به یک قطب سیاسی چپ و یا همکاری این نیروها به میان می آید، بعضی از نیروها و سازمانهای چپ فعالیت در این زمینه را با تلاش برای ایجاد وحدت حزبی و سازمانی یکی می دانند و با همین نقطه عزیمت به این مسئله برخورد می کنند. از طرف دیگر در میان مردم عادی هم که به تجربه ماهیت ارتجاعی اصلاح طلبان حکومتی و جریانات بورژوائی اپوزیسیون ایران را دریافته اند و به مرور زمان به آرمانهای سوسیالیستی و آزادیخواهانه تمایل و سمپاتی پیدا کرده اند این روحیات وحدت طلبانه وجود دارد. مردمی که اوضاع حاکم در ایران این فرصت را به آنها نداده تا در مواضع جریانات مختلف چپ تعمق کنند طبیعی است که انتظار وحدت و یکی شدن نیروهایی را که بر امر مبارزه برای سوسیالیسم تأکید می کنند را داشته باشند. به این وحدت طلبی باید جواب اصولی داد. پاسخ اصولی به نگرش سازمانهایی که تلاش برای ایجاد قطب سیاسی چپ در جامعه را با وحدت سازمانی و حزبی یکی می گیرند و همچنین پاسخ به تمایل وحدت طلبانه ای که در این زمینه در میان مردم وجود دارد، دنباله روی از این تمایلات و تلاش برای وحدت تشکیلاتی این نیروها نیست بلکه توضیح علل پراکندگی و تفرقه میان نیروهای جنبش کمونیستی و چپ ایران است. باید بتوان علت پراکندگی جنبش کمونیستی و چپ ایران را تبیین و توضیح داد و در همانحال نشان داد که علیرغم این پراکندگی اتحاد عمل، همکاری و شکل دادن به یک قطب سیاسی چپ در جامعه امکانپذیر است.

از طرف دیگر تلاش برای ایجاد یک قطب سیاسی چپ در جامعه نباید تنها به احزاب و سازمانهای سیاسی محدود بماند. بخش نسبتاً وسیعی از نیروی چپ و کمونیسم ایران را فعالین و چهره های منفرد تشکیل می دهند که بخشی از آنها در جمع ها و نهادهای مختلفی متشکل شده اند و فعالیت های مفید و مؤثری را پیش می برند. این نیروها بخشی از قطب چپ ایران هستند.

مهمتر از همه همانطور که قبلاً هم اشاره کردم ایجاد یک قطب سیاسی چپ باید بازتاب سیاسی و اجتماعی در ایران داشته باشد. بنابراین تلاش برای ایجاد چنین قطبی بدون دخیل کردن فعالین و رهبران چپ و سوسیالیست جنبش های اجتماعی در داخل ایران که به لحاظ تشکیلاتی مستقل از احزاب امر مبارزاتی خود را پیش می برند امکانپذیر نیست. این بخش از فعالین و رهبران باید بخش جدائی ناپذیری از پروسه شکل گیری قطب سیاسی چپ ایران باشند.

سؤال:

شما توضیح و تبیین علل پراکندگی در جنبش کمونیستی و چپ ایران را یکی از مؤلفه‌ها یا دقیق‌تر بگویم پیش شرط‌هایی دانستید که کمک می‌کند تا درک نسبتاً واحدی از قطب سیاسی چپ در بین جریانات سیاسی و نیروهای دخیل در این زمینه شکل بگیرد. خود شما علت اصلی پراکندگی جنبش چپ ایران را در چه می‌بینید؟

پاسخ:

ابتدا اشاره کردم که وجود برخی مبانی برنامه‌ای و اعتقادی مشترک در بین نیروهای جنبش کمونیستی و چپ ایران این تصور نادرست را در میان برخی از نیروها بوجود آورده است که صحبت کردن از ضرورت قطب سیاسی چپ را بلافاصله و به نادرست به معنای تلاش برای وحدت حزبی و سازمانی تداعی می‌کنند. اما باید توجه کرد که شرایط کنونی با مقطع سالهای اول بعد از انقلاب ۵۷ تفاوت دارد. اکنون برخلاف آن دوره برنامه سیاسی مشترک و برخی اصول اعتقادی مشترک به هیچ وجه برای وحدت نیروهای دورن جنبش کمونیستی و چپ ایران اگر چه لازم اما کافی نیست. واقعیات درون چپ ایران این حقیقت را به وضوح نشان می‌دهد.

اگر توجه کرده باشیم، روند عینی وقوع انقلاب ۵۷ نه تنها تئوری مائوئیستی "محاصره شهرها بوسیله روستا" را بعنوان الگوی پیشروی انقلاب، و تئوری چریکی "براه انداختن موتور بزرگ از طریق موتور کوچک" را در ابعاد اجتماعی مورد نقد قرار داد، بلکه حضور طبقه کارگر در این انقلاب با اعتصاباتش و سپس با جنبش کنترل کارخانه و با برپائی شوراهای کارگری به همه نیروهای چپ رادیکال ایران در آن دوره نشان داد که سوسیالیسم در ایران بدون اتکا به مبارزه طبقه کارگر هیچ آینده‌ای نمی‌تواند داشته باشد، و همین حضور طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ و سالهای بعد از آن در صحنه سیاسی جامعه ایران بود که زمینه‌های مادی غلبه مارکسیسم بر افکار پوپولیستی در جنبش چپ ایران را فراهم آورد. سوسیالیسم بار دیگر روی پایه‌های علمی خود قرار گرفت. از آن پس سوسیالیسم نه محصول مبارزه خلق با رژیم دیکتاتوری با هدف استقلال سیاسی و اقتصادی، بلکه سوسیالیسم محصول ضروری مبارزه

دو طبقه اصلی جامعه، طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار که در مرحله معینی از تاریخ تکامل مناسبات اجتماعی در ایران بوجود آمده بودند تلقی گردید، و رسالت آن برچیدن مناسبات مبتنی بر مالکیت خصوصی و الغای کار مزدی بازتعریف گردید. همین پیشروی مارکسیسم که کل ادبیات سیاسی نیروهای چپ رادیکال ایران را تحت تأثیر قرار داد بازتاب نظری حضور طبقه کارگر در صحنه سیاسی جامعه بود.

در آن مقطع یعنی سالهای اول بعد از انقلاب بهمن ۵۷ تدوین یک برنامه یا پلتفرم که این اعتقادات پایه ای را در خود فرموله کند و مطالبات طبقه کارگر ایران و مطالبات دمکراتیک دیگر جنبش های اجتماعی را بیان کند یک پیشروی برای جنبش چپ ایران به حساب می آمد. این کار انجام گرفت، برنامه و سپس تشکیل حزب کمونیست ایران بخشی از همین رسالت را بجای آورد. نیروهایی که به پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران پیوستند با اعتبار اجتماعی و پیشتازی نظری ای که داشتند این پیشروی را تثبیت کردند.

اگر امروز می بینیم که بر سر پایه ای ترین اصول اعتقادی در میان نیروهای چپ ایران اشتراک نظر وجود دارد و همه از حکومت کارگری و سوسیالیسم حرف می زنند، اینها همه حاصل حضور طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ و بازتاب نظری آن در سطح جنبش چپ بود و البته همین اشتراک نظر بر سر مسائل پایه ای یک پیشروی تاریخی است برای طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی ایران و باید آن را به فال نیک گرفت.

با این توضیحات فقط خواستم بگویم که چپ ایران بیش از دو دهه است که دوره وحدت حول برنامه را پشت سر گذاشته است و تأثیرات آن را می بینیم. بنابراین برنامه سیاسی آن جایگاه گذشته خود را در ایجاد وحدت و همگرایی در میان کمونیست ها و چپ ایران از دست داده است. امروز طیفی از احزاب و جمع هایی که تحت عنوان کمونیسم کارگری فعالیت می کنند همه یک برنامه سیاسی واحدی دارند ولی این برنامه نتوانسته جلو تشتت و پراکندگی صفوف آنها را بگیرد. طیف فدائیان نمی توانند حول برنامه دوباره به وحدت تشکیلاتی برسند. برنامه حزب کمونیست ایران به تنهایی نمی تواند به مبنایی برای وحدت تشکیلاتی و سازمانی کمونیست های ایران و به محوری برای شکل دادن به قطب سیاسی چپ ایران تبدیل شود. جنبش چپ و کمونیست های ایران باید از حال و هوای سال های اول بعد

از انقلاب بیرون بیایند. اگر در آن مقطع مرزبندی با رویزیونیسم احزاب حاکم در کشورهای بلوک شرق و نقد سوسیالیستی مناسباتی که در آنها حاکم بود می توانست محوری برای همگرایی نیروهای جنبش کمونیستی ایران باشد، اکنون مدتهاست که این نوع مرزبندیها موضوعیت خودش را از دست داده است. در شرایط کنونی و با تغییر و تحولاتی که چپ ایران از سر گذرانده است اتفاق نظر بر سر تحلیل اوضاع سیاسی و تبیین شرایط مبارزه طبقاتی در ایران و همنظری بر سر مبانی یک استراتژی سیاسی سوسیالیستی است که می تواند این نیروها را بطور عینی در کنار هم قرار دهد. در شرایط کنونی آنچه روشن است احزاب، سازمانها و نیروهای جنبش چپ ایران با استراتژی های سیاسی متفاوت و گاه متضاد با هم امر مبارزه برای سوسیالیسم مورد نظر خود را پیش می برند. وقتی از استراتژی سوسیالیستی صحبت می کنیم تنها به معنای تأکید بر آرمان سوسیالیسم و حکومت کارگری نیست بلکه مسیری را هم که برای تحقق انقلاب کارگری پیش پای خود گذاشته ایم، مبانی سیاستها و تاکتیک هایی که در روند این مبارزه برای تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر بکار می بندیم، تبلیغات، سبک کار، همه بخش جدائی ناپذیری از این استراتژی سوسیالیستی هستند، و اتفاقاً در مسیر تلاش عملی برای تحقق این استراتژی است که روشن می شود سوسیالیسمی که از آن صحبت می شود تا چه اندازه به مبازه طبقه کارگر متکی است و از پایه علمی برخوردار می باشد. نمی شود از سوسیالیسم صحبت کرد اما بجای مشغول شدن به ارتقای آگاهی طبقاتی و سازمانیابی طبقه کارگر بر متن مبارزه طبقاتی، رسالت تاریخی این طبقه را به حزبی با بافت خرده بورژوائی و غیر کارگری واگذار کرد تا به نیابت از طبقه کارگر قدرت سیاسی را تصرف کند، و بر اساس این سیاستها مبانی سیاستها و تاکتیکها و جهت گیریهای تبلیغی را پایه ریزی کرد. از سوسیالیسم و انقلاب کارگری صحبت کرد اما به محض اینکه تبلیغات جنگی آمریکا بالا گرفت سازماندهی جوخه های رزمی و تسخیر کاخهای ستم به همه هویت تبدیل شود، از سوسیالیسم صحبت کرد اما انقلاب را دو مرحله ای کرد و الغای مالکیت خصوصی و کار مزدی را به مرحله بعد موکول نمود. از سوسیالیسم صحبت کرد، اما همواره بین سوسیالیسم و لیبرالیسم در نوسان بود و برای دوم خردادی ها و اصلاح طلبان حکومتی بار ترقی خواهانه قائل شد. از نظر ما این نوع استراتژی ها هیچ ربطی به سوسیالیسم علمی و انقلاب کارگری ندارد. با این اشارات کوتاه خواستم بگویم که اختلاف حزب کمونیست ایران با احزاب و سازمان های مختلف چپ ایران تنها اختلاف بر سر

تاکتیک و سبک کار نیست بلکه اختلاف پایه ای تر و استراتژیک است. بنا براین ما با تأکید بر ضرورت ایجاد قطب سیاسی چپ در جامعه هدف و پروژه وحدت تشکیلاتی با هیچ حزب و سازمانی در چپ ایران را تعقیب نمی کنیم. اما می دانیم که چپ ایران که دامنه آن بسیار فراتر از احزاب و سازمانهای با اسم و رسم موجود است و با وجود نزاع های فرقه ای که گاهای فضای سایت های اینترنتی را اشغال می کند بطور عینی در قطب چپ جامعه قرار دارند.

این نیروها با هر درک و برداشتی که از سوسیالیسم داشته باشند و با استراتژی های سیاسی متفاوتی که دارند قاعدتا باید در زیر تیغ سرکوب رژیم اسلامی در پی ایجاد توازن قوای مناسب تری برای پیشبرد فعالیتهای خود باشند و ایجاد یک قطب سیاسی نیرومند چپ به این هدف خدمت میکند.

سؤال:

با توجه به بحث هایی که مطرح کردید، جایگاه مبارزه برای ایجاد قطب سیاسی چپ در وحدت کمونیست های ایران چیست؟ یا دقیق تر بگویم شکل دادن به یک قطب سیاسی چپ تا چه اندازه به وحدت کمونیست های ایران کمک می کند؟

پاسخ:

همانطور که در صحبت ها تأکید کردم، ما از طرح ایجاد قطب سیاسی چپ هدف وحدت تشکیلاتی با هیچ حزب یا سازمانی در جنبش چپ و کمونیستی ایران را تعقیب نمی کنیم. ما بر این باور نیستیم که شرایط برای ایجاد تغییر اساسی در آرایش تشکیلاتی نیروهای جنبش کمونیستی و چپ ایران از مسیر ایجاد قطب سیاسی چپ و یا مبارزه نظری این نیروها با هم تامین می شود. فقط یک تغییر و تحول سیاسی در جامعه که طبقه کارگر در مرکز آن قرار گرفته باشد است می تواند آرایش تشکیلاتی نیروهای جنبش چپ و کمونیستی ایران را دگرگون کند. در شرایط کنونی تلاش صادقانه و بدور از خود محور بینی و سکتاریسم تشکیلاتی برای سازماندهی و به میدان آوردن طبقه کارگر است که می تواند زمینه به هم نزدیک شدن کمونیست ها را فراهم نماید.

اما تلاش برای ایجاد یک قطب سیاسی چپ می تواند به مرور زمان به ایجاد فضای مناسب، فرهنگ سیاسی پیشرو و متمدنانه و توأم با احساس مسئولیت در میدان جدال های سیاسی و نظری ما بین نیروی جنبش چپ و کمونیستی ایران کمک کند.

سؤال :

رفیق صلاح شما در پاسخ به سؤال نخست من از دو رویکرد ما در این زمینه تا حدودی به تفکیک صحبت کردید یکی مخاطب قرار دادن فعالین و نیروهائی که در زمینه جنبشهای اجتماعی و سیاسی جاری و از جمله در جنبش کارگری ، در داخل کشور کار میکنند و طبیعتاً از گرایشهای سیاسی آنها میتوان صحبت کرد و نه از وابستگی های سازمانی شان و دیگری نیروهای سیاسی شناخته شده ای که آنها را با اسم و رسم معین می شناسیم. حالا سؤال من ابتدا این است که در هر کدام از این زمینه ها با چه موانع و پش داوریهائی روبرو هستیم و برای رفع آنها چه کار باید بکنیم؟

پاسخ:

به نظر من تا جایی که به فعالین کمونیست و گرایشهای چپ و رادیکال درون جنبش های اجتماعی در داخل ایران مربوط می شود عمده ترین مانعی که سر راه همکاری و اتحاد عمل پایدار در بین آنها وجود دارد همان عامل سرکوب و فشارهایی است که رژیم از طریق بگیر و ببند این فعالین اعمال می نماید. چون تلاش برای نوعی از اتحاد عمل و همکاری های گسترده در میان فعالین کمونیست و چپ های درون جنبش کارگری، جنبش دانشجویی و جنبش زنان به همفکری و ارتباطات و درجه ای از ابراز وجود علنی گره خورده است. در شرایط کنونی تشدید فشارهای رژیم بویژه بر فعالین جنبش کارگری ادامه فعالیت های علنی تاکنونی را با مانع روبرو کرده است. اما به دلایل وجود فاکتورهای عینی این دوره نمی تواند بطول انجامد و یک دوره گذار است. اضافه بر عامل سرکوب و اختناق، در میان این طیف هم دیدگاههای نظری مختلف، ارزیابی های متفاوت از اوضاع سیاسی و ... وجود دارد، که البته وجود این اختلافات امری طبیعی است و بخودی خود مانع همکاری نیروهای سوسیالیست و چپ نیست. اما در کنار اینها بعضی اختلافات سبک کاری و پاره ای عملکردهای سکتاریستی هم هستند که در راه اتحادعمل و همکاری این نیرو ها ممانعت ایجاد می کنند. اما علیرغم همه اینها این طیف از فعالین و پیشروان

رادیكال و سوسیالیست در سالهای اخیر در جریان سازماندهی اکسیونهای اول ماه مه، سازماندهی و هدایت بخشی از اعتراضات کارگری، برپائی مراسم های ۸ مارس نمونه های موفق از اتحاد عمل و همکاری را به نمایش گذاشته اند.

در مورد احزاب، سازمانها و نیروهای چپ، روشن است که اینها عمدتاً چهارچوب های نظری و استراتژی های متفاوت و مبانی سیاسی و تاکتیکی و سبک کاری مختص بخود را دارند. این تفاوت ها را باید برسمیت شناخت و همین ها هم هست علت اصلی پراکندگی جنبش کمونیستی و چپ ایران را توضیح می دهد. اما این تفاوت ها اصولاً نباید مانع اتحاد عمل و همکاری این نیروها باشد. بحران اعتماد و سکتاریسم گروهی مهمترین موانع سر راه این نوع همکاری ها هستند. سه دهه فعالیت و عقب نشینی بر زمینه شکست یک انقلاب عظیم توده ای و زیر تبع یکی از هارترین دیکتاتورهای معاصر سرمایه، انشعابات و پیامدهایی که داشته، بی اعتمادی گسترده ای را در میان این نیروها دامن زده که غلبه بر آن اصلاً کار ساده ای نیست. فقط اتحاد عمل و همکاری این نیروها است که می تواند تا حدودی بر ادامه بحران اعتماد در شرایط کنونی غلبه کند. سکتاریسم و ارجعیت دادن منافع محدود تشکیلاتی بر منافع جنبش طبقه کارگر در برخی از احزاب و سازمانها از پایه نظری و سیاسی برخوردار است و بسیار جان سخت عمل می کند.

سؤال :

چه در صحبت های امروز شما و چه در دیدگاهی که همواره حزب کمونیست بر آن تأکید داشته است، ارزیابی سیاسی نزدیک به هم نیروها و جریانات سیاسی نسبت به تحولات جاری در جامعه نقطه عزیمت مهمی برای شکل دادن به همکاریها است. با توجه به اهمیت این بحث و با توجه به اینکه در یک سال اخیر مبارزات مردم ایران بر علیه جمهوری اسلامی وارد فاز جدیدی شده است، وضعیت جدید جامعه تا چه اندازه این نیروها را از هم دور و یا به هم نزدیک کرده است؟

پاسخ:

بله این کاملاً درست است، ارزیابی واحد از اوضاع سیاسی ایران، و نه تنها تحلیل اوضاع سیاسی، بلکه تحلیل موقعیتی که مبارزه طبقاتی در آن جریان دارد فاکتور بسیار مهمی در شکل‌گیری همکاری و اتحاد عمل نیروهای جنبش چپ ایران می‌باشد.

برای مثال در همین یک سال، یک سال و نیم گذشته بخشی از چپ خرده بورژوا که نقش حاشیه‌ای تری دارد، کل بحران سیاسی موجود و مبارزات توده‌های مردم ایران بعد از نمایش انتخاباتی را به حساب جنگ و دعوای جناح‌های درون حکومت اسلامی نوشت. اینها اعتراضات مردم را که ریشه در بی‌حقوقی‌های سیاسی و اقتصادی آنها بیش از سه دهه حاکمیت هار رژیم اسلامی داشت را جنبشی ارتجاعی خواندند. این جریانات با تحلیل‌ها یی که داشتند جنبش توده‌ای مردم را سیاهی لشکر اصلاح‌طلبان حکومتی قلمداد نمودند، آن را تخطئه کردند و عملاً خود را در قبال آن بی‌وظیفه کردند. در نقطه مقابل این نوع تحلیل‌ها بخش دیگری از چپ با اشاعه درکی غیر طبقاتی از انقلاب، همین خیزش توده‌ای بعد از نمایش انتخاباتی را انقلاب نامید، با اشاعه این دیدگاه غیر ماتریالیستی، انقلاب را تا سطح مبارزه برای سرنگونی رژیم تقلیل دادند. اینها بدون آنکه طبقه کارگر به لحاظ سازمانیابی در شکل‌های طبقاتی و توده‌ای، و تشکل‌یابی در حزب سیاسی خود آمادگی انقلاب را داشته باشد و حتی بدون توجه به سطح مبارزه طبقه کارگر برای احقاق خواستها و مطالبات صنفی‌اش فرمان "انقلاب" دادند. در این نوع تبیین از انقلاب، استراتژی سرنگونی جمهوری اسلامی به یک امر تاکتیکی روز تبدیل شد. روشن بود اگر این جریان نفوذی در جنبش توده‌ای می‌داشت و تاکتیک را برای اتخاذ عملی آن در پیش گرفته بود توده‌های مردم را بدون آمادگی به مرحله نبرد نهایی می‌کشاند که حاصلی جز شکست و سرخوردگی مردم نمی‌داشت. البته بستر اصلی چپ ایران موضعی طبقاتی و مارکسیستی در قبال خیزش توده‌ای مردم اتخاذ نمود. خطوط اصلی این موضع‌گیری با وضوح کامل در بیانیه سیاسی بخش چپ جنبش کارگری به مناسبت روز جهانی کارگر ۱۳۸۹ آمده است.

با این توضیحات خواستم بگویم که اگرچه تحولات یک سال و نیم گذشته و ورود مردم به فاز جدیدی از مبارزه با رژیم، ضرورت تلاش برای ایجاد یک قطب سیاسی چپ را با برجستگی بیشتری نشان داد، اما وجود تبیین‌های متفاوت از اوضاع سیاسی و شرایط مبارزه طبقاتی در ایران، تلاش در این

زمینه را با دشواری های بیشتری مواجه کرده است. برای مثال: با وجود این تبیین های متفاوت از اوضاع سیاسی ایران غیر ممکن بود که چپ ایران بتواند بیانیه سیاسی مشترکی در قبال اوضاع بعد از "انتخابات" اتخاذ نماید، همان کاری که بخش چپ جنبش کارگری هر چند با تأخیر ۱۰ ماهه انجام داد.

سؤال:

در پاسخ به سئوالات قبلی من به وجود گرایشات مختلف در میان طبقه کارگر اشاره کردید. با توجه به اینکه در میان فعالین این طبقه از رفرمیسم سندیکالیستی گرفته تا، لیبرالیسم و حتی مذهبی و البته گرایش نیرومند سوسیالیستی، وجود دارد، اگر مرز بندی هائی در این زمینه باید صورت بگیرد کدام ها هستند؟ و در چه صورتی چنین اتحاد عملهایی را به زیان وحدت طبقاتی دراز مدت کارگران میدانید؟ بطور کلی خصوصیت مشترکی که همکاری و اتحاد عمل چنین طیف وسیعی از گرایشات کارگری را ممکن میسازد کدام است؟

پاسخ:

هر چند در بحث مربوط به ایجاد قطب سیاسی چپ، تأکید ما بر همکاری و اتحاد عمل گرایشات مختلف درون بخش چپ جنبش کارگری است و نه همه گرایشات درون این جنبش، اما از آنجا که بخش چپ جنبش کارگری در تلاش برای بسیج طبقه کارگر حول مبارزه برای خواستها و مطالباتش خواه نا خواه به گرایش رفرمیستی بر خورد می کند، لازم است در این رابطه توضیحاتی داده شود. گرایش رفرمیستی اگر چه گرایش ضعیفی در درون جنبش کارگری ایران است اما در سالهای اخیر و همزمان با تلاش بخشی از بورژوازی ایران برای اصلاح رژیم و رواج ایده ها و باورهای لیبرالی در سطح جامعه، فعالین آن تحرک تازه ای در درون جنبش کارگری پیدا کرده اند. گرایش رفرمیستی طی سه دهه گذشته در میدان رودر روئی جنبش کارگری با سیاستهای ضد کارگری رژیم، در مبارزه بر سر قانون کار، در مقابله با سیاستهای جنگی رژیم، در موضع گیری در قبال شوراهای اسلامی و دیگر نهادهای ضد کارگری، در مبارزه کارگران بر سر مطالباتشان، در تلاش برای برپائی تشکل های کارگری و ... همواره و بطور عینی در جبهه راست جنبش کارگری قرار داشته است. اما علیرغم اینها با توجه به

اینکه گرایش سوسیالیستی و چپ جنبش کارگری مبارزه برای بهبود موقعیت اقتصادی و زندگی طبقه کارگر را بخش جدائی ناپذیری از مبارزه ضد سرمایه داری خود می داند و در این مسیر ممکن است در برخی موارد (مثلا مبارزه برای افزایش دستمزدها) بطور اجتناب ناپذیری در همسوئی با گرایش رفرمیستی قرار گیرند، لازم است در این مواقع همواره اصولی را مد نظر داشته باشد. اول اینکه در این همسوئی ها با گرایش رفرمیستی نباید هیچ توهمی به جناح های مختلف رژیم و یا بورژوازی ایران در میان کارگران ایجاد گردد، در پایان هر مبارزه باید این باور در میان کارگران تقویت گردد که بهبود وضعیت کارگران فقط می تواند نتیجه مبارزه آنان با کارفرمایان و دولت حامی آنان باشد نه نتیجه سازش و همکاری با آنها، هر مبارزه ای باید به امر آگاهی طبقاتی و تشکل یابی کارگران کمک رساند. با این توضیحات امیدوارم پاسخ سؤال شما را داده باشم.

سؤال:

آیا این سیاست با استراتژی حزب که بر انقلاب کارگری تأکید می کند مغایرتی ندارد؟

پاسخ:

نه اصلا، اولاً ما تاکنون خط فاصل خودمان با آن بخش از چپ ایران که علیرغم تأکیدشان بر سوسیالیسم عملاً طبقه کارگر را از محور استراتژی سیاسی خود حذف نموده و با اینکار از مبانی سوسیالیسم علمی عدول کرده اند را بطور اثباتی، شفاف و روشن ترسیم کرده ایم. و همکاری ما با آنها مرزبندی های اصولی ما با این جریانات را مخدوش نمی کند. دوماً مبانی سیاست ما در زمینه همکاری و اتحاد عمل با نیروهای چپ و رادیکال که یکی از ارکان شکل دادن به قطب سیاسی چپ و رادیکال در جامعه است در برنامه حزب کمونیست ایران و سند استراتژی حزب مصوب کنگره نهم آمده است. "حزب کمونیست ایران از آنجا که پیگیرانه برای بهبود زندگی اجتماعی کارگران و توده های محروم مبارزه می کند، لذا از هر مبارزه آزادیخواهانه و حق طلبانه بر علیه جمهوری اسلامی و هر جنبشی که پیگیرانه خواهان از میان برداشتن اشکال مختلف تبعیضات جنسی، مذهبی، ملی، سیاسی، اقتصادی،

اجتماعی و فرهنگی باشد پشتیبانی می نماید. ما تلاش برای شکل دادن به قطب سیاسی چپ را در راستای همین اهداف اعلام شده می دانیم.

سؤال:

رفیق صلاح آخرین سؤال من بعنوان حسن ختام این بحث این است، با توجه به همه آنچه که تا کنون اشاره کردید، اگر قرار باشد نقشه عمل مدونی در این زمینه از جانب حزب انتشار بیابد، خطوط کلی و محورهای اصلی آن چه خواهد بود؟

پاسخ:

در آخر اگر بعنوان جمع بندی لازم باشد بر چند نکته تأکید شود باید بگویم: تلاش برای ایجاد قطب سیاسی چپ باید در چند سطح پیگیری شود. بخشی از این تلاشها باید در داخل ایران متمرکز گردد و سعی شود که فعالین سوسیالیست و بخش چپ و رادیکال جنبش کارگری و دیگر جنبش های پیشرو اجتماعی علیرغم اختلافات نظری و سبک کار متفاوتی که دارند، برای مقابله با سیاستهای رژیم و خنثی کردن سیاست و پروژه های بخشهای مختلف اپوزیسیون بورژوائی بمنظور به بیراهه بردن این جنبش ها در یک جبهه سیاسی واحد قد علم کنند. سعی کرد که کلیه احزاب، سازمانها و نیروهای سیاسی موجود در جنبش کمونیستی و چپ ایران را به همکاری و اتحاد عمل برای مقابله با سیاستهای جمهوری اسلامی و نیروهای اپوزیسیون بورژوازی ایران و در راستای تقویت جنبش های اجتماعی ترغیب نمود. مشارکت دادن توده عظیم فعالین کمونیست و چپ منفرد که طی سالیان گذشته از احزاب و سازمانها فاصله گرفته اند باید بخشی از این تلاش ها برای ایجاد قطب سیاسی چپ باشد.

همکاری و اتحاد عمل این نیروها باید بر اصل احساس مسئولیت در مورد سرنوشت جنبشهای توده ای و حرکتها مبارزاتی و ضرورت به پیروزی رساندن آنها؛ کمک به تقویت گرایش سوسیالیستی در جنبش کارگری و دیگر جنبش های پیشرو در سطح جامعه و مد نظر قراردادن توازن قوای واقعی سیاسی و طبقاتی در هر مقطع و اتخاذ سیاست و تاکتیک متناسب با آن متکی باشد.

این همکاری و اتحاد عمل ها را می توان در دو عرصه پیش برد، یکی همکاری در زمینه تقویت جنبش کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی و سازمان دادن کارزارهای سیاسی و تبلیغی مثلا برای آزادی زندانیان سیاسی، کمپین مبارزه برای لغو مجازات اعدام، کمپین جلب پشتیبانی بین المللی از جنبش کارگری ایران و آزادی فعالین دربند این جنبش، کمپین دفاع از مطالبات زنان ایران و ...، صدور بیانیه ها و اعلام موضع مشترک در قبال مهمترین تحولات سیاسی ایران که این دومی تا حدود زیادی به نقاط مشترک در ارزیابی از وضعیت سیاسی جامعه، شرایط مبارزه طبقاتی و کشمکش های سیاسی جاری در ایران گره خورده است.

نکته آخر اینکه، ما بر تلاش برای ایجاد قطب سیاسی چپ تأکید می کنیم. ما خواهان ایجاد هیچ قواره تشکیلاتی از پیشی نیستیم. ما دنبال ایجاد نهادی از نوع اتحاد نیروهای چپ و ... نیستیم. اگر همکاری هایی که از آن صحبت شد شکل بگیرد، این همکاری ها در پروسه پیشرفت خود مکانیسم های لازم را برای ایجاد هماهنگی شکل می دهد.

تشکیلات حزب باید در مرزبندی کامل با رفتار و برخوردهای سکتاریستی به تلاشهای خود در زمینه ایجاد قطب سیاسی ادامه دهد.

اپورتونیسیم هزاره ی سوم

(نقدی بر نظرات مرتضی محیط)

ن. بهروز - اصفهان

فروکش تحرک خرداد ۸۸ با توجه به : الف - ماهیت طبقاتی (یعنی سلطه ی طبقه ی متوسط)، ب - شعارهای آن، پ - خود به خودی و نبود رهبری و برنامه، ت - حضور بزدلانه و اجباری اصلاح طلبان حکومتی در روزهای آغازین جنبش (که شعارها را ساپورت می کردند اما با تزلزل و دودلی حیرت انگیزی به دنبال تظاهرات، لنگان لنگان فرمان ایست میدادند)، ث - گذرا بودن تب و تاب اقشار متحرک طبقه ی متوسط، و ج - حاکمیت خشن نظامی، که به خاطر نداشتن پایه های محکم اقتصادی و اجتماعی و برون مرزی، همیشه آماده است تا به هر بهایی موقعیت خود را از دست ندهد، قابل پیش بینی بود. چنین پیش بینی ای، اگر در نظر عده ای صاحب نظر، بدبینی و از نظر بعضی دیگر شتاب زده تلقی شد، اما گذشت زمان، درستی این نظر را ثابت کرد. و امروز بسیاری از آن خوش بینان، حداقل به این نتیجه رسیده اند که "جنبش ۸۸" اگر شکست نخورده ولی دیگر در صحنه ی علنی از رمق افتاده است. آن چه در نقد حاضر می خوانید نگاه تکراری و نقد مکرر اصلاح طلبان نیست (چون که موضوعیت خود را از دست داده) بلکه من می خواهم با تمرکز روی دکتر محیط مفاهیم و تئوری هایی را استنتاج کنم که برای تعمیق جنبش "آتی"، ضروری اند. از سوی دیگر، این نقد، انتقاد از "شخص" دکتر محیط نیست، بلکه از "جریانی" است که در جامعه ی ایران - چه در داخل و چه در خارج - حضور دارد و با سرسختی، هم چنان به تطهیر و تقدیس سران اصلاح طلب (به عنوان اصل جنبش!!) مشغول اند و دکتر محیط، تئوریسین و نماد برجسته ی آن است. گرچه آقای محیط از صدای آمریکا و B.B.C، از فرخ نگهدار و لاشه ی حزب توده و افراد و جریان هایی که تنها تفاوت شان با خود آقای محیط این است که ادعای پیروی از مارکس ندارند، تبری می جوید، اما حاصل و دستاورد تبلیغاتی و جانب داری این دو

رسانه‌ی امپریالیستی و مابقی از اصلاح‌طلبان با دکتر محیط فرقی ماهوی ندارند بلکه تفاوت "ظاهری" شان، افتراق میان ژورنالیست و تحلیلگر (Annalist) است که در حال حاضر "هر دو" مشغول ایجاد توهم در توده‌های مردم نسبت به تطهیر، انقلابی‌نمایی، حقانیت، و تمشیط اصلاح‌طلبان برای رهبری انقلاب "بورژوا - دموکراتیک" ایران! هستند.

چهره‌ی ژورنالیسم دستگاه‌های تبلیغاتی سرمایه - با توجه به تئوری "توطئه" که چندان بی‌پایه نیست و هم‌چنین اهدافی که دارند و مردم کم و بیش آن اهداف رذیلانه را "حس" می‌کنند - در نقد من‌گنجانده نشده اما ضرورت آن منتفی نیست. افشای اهداف قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری، آن‌جا لازم‌تر می‌شود که میببینیم شخصیت‌ها و افرادی را مقابل دوربین خود می‌نشانند که بعضاً مورد تایید آقای محیط نیز هستند. اما تمرکز روی سیاست‌ها و اهداف کشورهای امپریالیستی تا آن‌جا که ارتجاع داخلی را در سایه و یا در درجه دوم اهمیت قرار دهد، کار خطرناکی است که ما را از تحلیل و بررسی - مارکسی‌جامعه‌ی ایران دور و منحرف می‌کند. آقای محیط، تجسد و تجسم چنین انحرافی است. دکتر محیط به درستی - به قول مکرر خود شان "به ریشه‌ها"ی سرمایه - می‌رود اما نتایجی می‌گیرد که بیژن جزنی، بی‌آن‌که به ریشه‌ها برود، گرفت یعنی عمده کردن تضاد جامعه‌ی ایران با امپریالیسم. حاصل رقت انگیز این "تضاد عمده" - که به شکلی از جزوه‌ی "مائو" وارد ادبیات چپ شده - دنباله‌روی فاجعه‌بار فدائیان از خمینی بود، و امروز خود را در دنباله‌روی از اصلاح‌طلبان نشان می‌دهد. و به این ترتیب، همه‌ی تحلیل‌ها و اهداف سوسیالیستی در هم می‌ریزد و طبقه‌ی کارگر را به "وسیله"‌ای در جهت منافع سرمایه تبدیل می‌کند. برای نمونه، آقای محیط در برنامه‌ی زنده‌ی روز شنبه ۱۲ تیر ۸۹ که از کانال "پیام افغان" پخش شد اظهار داشت که ورود سرمایه‌ی جهانی به ایران (و دیگر کشورهای پیشاسرمایه‌داری) از روند و تکامل "طبیعی" این کشورها به سوی سرمایه‌داری مستقل و رشد صنایع داخلی آن‌ها - به جز ژاپن - جلوگیری کرد. آقای محیط ضمن رد تئوری شیوه‌ی تولید آسیایی و تاثیرات مذهب و فرهنگ جامعه‌ی ایران در سیر تحول تاریخی آن، تمام بنیان اندیشه‌ی تاریخی و فلسفی مارکس را فراموش می‌کند، چرا که: اولاً، حرکت تمام جوامع را به سوی سرمایه، قطعی و از پیش تعیین شده می‌پندارد، ثانیاً، خصلت روند جهانی شدن سرمایه را مانعی در راه "استقلال" سرمایه‌داری در دیگر کشورها می‌داند، و ثالثاً، ویژه‌گی "شرق آسمانی" را که در آن‌جا (و در ایران که مورد

بحث ماست) حرص سیری ناپذیر استبداد قبیله ای حاکم، به تجملات و ریخت و پاش های آن چنانی، (که سد بزرگی در مقابل انباشت سرمایه بوده)، و ایدئولوژی تشیع را (به عنوان زیربنای فرماسیون جامعه) در کنار دیگر عوامل دخیل در متابولیسم اجتماعی که مرزهای طبقاتی را متصل کرده، نادیده می گیرد.

"... فرانسویان در اوج قدرت شان (۱۸۱۰) بر سراسر آلمان سمت چپ رود راین، بلژیک، هلند، و شمال آلمان به سمت شرق تا لوبک، ساوی، پیه مون، لیگوری و ایتالیا، غرب جبال آلپن تا مرزهای ناپل، و ایالت های ایلیری از کارنتی تا دالماسی، مستقیماً و به عنوان بخشی از فرانسه، حکومت می کردند. پادشاهی ها یا دوک نشین های خانواده گی فرانسوی یا وابسته به آن، اسپانیا، بقیه ی ایتالیا، بقیه ی سرزمین رن و استفالی، و بخش بزرگی از لهستان را پوشش می دادند. در همه ی این سرزمین ها (شاید به جز دوک نشین ورشو) نهادهای انقلاب فرانسه و امپراتوری ناپلئون، خود به خود به کار بسته می شد، یا نمونه ی بدیهی برای حکومت محلی بود: فتودالیسم رسماً ملغی شد، قوانین حقوقی فرانسه به اجرا در آمد و غیره. این تغییرات، بسیار کم تر از جابه جایی مرزها قابل برگشت از آب در آمد. بدین گونه قوانین مدنی ناپلئون در بلژیک در سرزمین رن (حتی پس از استرداد به پروس) و در ایتالیا، اساس قانون محلی باقی ماند، یا بار دیگر شد. فتودالیسم، همین که رسماً ملغی گشت، دیگر در هیچ جا برقرار نگشت."

(اریک هابسبام: عصر انقلاب، فارسی، ص ۱۱۴)

حال باید به این سؤال جواب داد: چرا سرمایه در کشورهای تسخیر شده ی اروپا توسط ناپلئون، بنیاد فتودالیسم را برانداخت و موجب تحولی شد که در کشور های شرقی نشد؟ چرا لشکر کشی به فتودالیسم اروپا، سرمایه ی صنعتی را شکوفا کرد به شکلی که خود آن کشورها بعدها به اردوی امپریالیسم پیوستند ولی باید در ایران باعث "نابودی صنایع محلی" ! گردد و اجازه ندهد سرمایه شکوفا شود؟ دکتر محیط تاسف صنایع؟ شوستر - زادگاه اش - را می خورد که با هجوم "امپریالیسم" از رشد! باز ماند. آقای محیط چون در پس تحلیل های اش قصد دارد تئوری تضاد "عمده" ی بورژوازی انقلابی نوع اصلاح طلبان را با امپریالیسم استنتاج کند، دو تئوری مارکس را که همان "تولید آسیایی و استبداد شرقی" باشد، پیشا - پیش، از گفتمان خود حذف یا رد کند. ایستایی جامعه ی ایران، توسط مارکس و اندیش مندانی چون

احمد اشرف و محمد علی همایون کاتوزیان به اندازه ی کافی تحلیل شده و من فقط به خود اجازه می دهم به جناب محیط یاد آور شوم که به رغم این همه دستاوردهای تکنیکی و الکترونیکی، ما هنوز نان را به شیوه ی ۲۵۰۰ سال پیش می پزیم و قالی، همچنان با دست های پینه بسته و از شکل افتاده و خونین دخترکان و زنان بافته می شود و اگر متالورژی "غرب" وارد این سرزمین نمی شد، همچنان کوره ی دستی و پتک و سندان، فقط قادر بود نعل اسب و داس و خیش تحویل کشاورزان دهد تا به گاو آهن ببندند و هنگام درو، زانو و کمرشان خشک شود. چیزی خنده دار تر از این نیست که معتقد باشیم در زمانه ای که سوپر کامپیوترها، بیش از ۳۰ میلیارد داده را در یک ثانیه پردازش می کنند، ما به چرتکه ی مان بچسبیم و با پرهیز از "امپریالیسم" از آن چرتکه یک ماشین حساب و بعدها، کامپیوتر بیرون بکشیم، آن هم تحت حاکمیت استبدادی که عمال و کارگزاران هم قبیله ای اش به بقای مقام فردای شان اطمینان ندارند و ناچار اند همین امروز پوست از گرده ی "رعیت قبله ی عالم" بکنند و جیب های شان را پرکنند، و موجب بگیران شاه مستبد با "رعیت"، فقط زمانی با زبان خوش حرف می زنند که امورات واجب و مستحب صادر می فرمایند تا اول کدام پا را در مستراح بگذارد و بسم الله بگوید یا نگوید!

آقای محیط، امپریالیسم را خوب می فهمد اما، ارتجاع حاکم داخل را که از دل همین "داخل" نشو و نما می یابد و خود را بازسازی و محافظت می کند، نمی فهمد. و خواننده و بیننده ی برنامه ها و نوشته هایش را به شک می اندازد که انگار فراموش کرده است دستاوردها و پیشرفت های علمی و تکنولوژیکی، دستاورد انسان جهانی ست و تاریخ خاص خود را دارد، که در نقد حاضر نمی گنجد. اما یک سوسیالیست، هجوم امپریالیسم را نه از زاویه ی انحلال صنایع کشور پیرامونی، بلکه به خاطر استثمار نیروی کار و سرکوب مبارزات آزادی خواهی توده های آن کشور، باید محکوم کند، کاری که در غیاب - امپریالیست ها توسط ارتجاع سرمایه داری (و پیشاسرمایه داری) داخلی هم اجرا می شود. ایشان حتی برآمد و شکست دکتر مصدق را که شاید، در خط دراز چند هزار ساله ی استبداد ایرانی، تنها دولت بورژوا - دموکراتیک و ملی بود و عامل اساسی شکست دولت مستعجل اش، نه امپریالیسم بلکه ارتجاع مذهبی و غیر مذهبی "داخلی" بود برای برون رفت از نگرش غیر مارکسی خود، مورد توجه قرار نمی دهد. "به قدرت رسیدن بورژوازی لیبرال" (یعنی اصلاح طلبان) از دیدگاه آقای محیط، فقط به

اتخاذ یک تصمیم سیاسی "در شرایط کنونی" محدود نمی شود. در پس افکار ایشان، رشد صنعت جای تکامل مبارزه ی طبقاتی را گرفته است و اگر مجموعه ی گفتارها و پند های وی در طول همین یک سال گذشته را آنالیز کنیم اندیشه و روش (متود) مارکس را جهت تئوریزه کردن مباحث جامعه شناختی ایران امروز نخواهیم دید بلکه اپورتونیسیم آغاز هزاره ی دوم است که با تمام قد، در هزاره ی سوم نیز خود نمایی می کند و عاقبت، در ۱۸ دی ماه ۸۹ به نتیجه ی منطقی اش، یعنی نفی انقلاب و تاکید مصرانه و علنی بر پارلمانتاریسم می انجامد.

بعد از انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه، و به شدتی پرشتاب تر، بویژه بعد از مرگ لنین، سوسیالیسم مترادف با رشد نیروهای مولد، تعریف شد نه تداوم مبارزه ی طبقاتی، ازین رو حذف شوراهای کارگران از قدرت و برجسته کردن نقش دفتر سیاسی حزب، همزمان بود با "پادگانی" کردن تولید با این هدف که اگر صنایع (نیروهای مولد) پیشرفت نکند از سوسیالیسم خبری نخواهد بود! حسرت آقای محیط نیز به خاطر توقف تکامل صنایع محلی! ایران، بعد از حضور سرمایه ی غربی در کشور، در سیر طبیعی تحلیل خود، به تئوری "انقلاب بورژوا - دموکراتیک" در مقطع کنونی تاریخ ما به دست اصلاح طلبان می انجامد و در این نقطه است که اپورتونیسیم از پس پشت تحلیل مارکسی آقای محیط نمایان می شود. و آن جا که وی بر دوش اسلام، بار مترقی می گذارد و یا ویژه گی زیربنایی تشیع را در ایران، به روبنای اجتماع منتقل می کند، در واقع سیر تفکر غیر مارکسی و بورژوایی خود را انسجام می بخشد (پس رفت آقای محیط به سوی لیبرالیسم، از هر نظر کامل و بی نقص است!)

اگر فقط به پاره ای گزینه گویی های مارکس اکتفا نکنیم، خواهیم دید که از نگاه او زیر بنا و روبنا، دو مقوله ی مستقل و جدا از هم نیستند، به عکس کاملا به شکل دیالکتیکی، در هم تنیده و واحدند و بنیان فرماسیون و متابولیسم اجتماع را فراهم می کنند. اگر نمادهایی از قدیم در جامعه ی جدید دیده می شود به این خاطر است که هم عناصر مادی و هم عناصر ذهنی کهن هنوز تا حدی پا بر جا هستند و از سوی دیگر، طبقه ی جدید پیشا سرمایه داری و سرمایه داری هر گاه به قدرت دست یافته، آیین ها، مراسم، نمادهای ملی، اسطوره ها و فرهنگ قبلی را برای تحکیم و بقاء خود به کار می گیرد. لذا، هر آن چه به باز تولید و حفظ نظام طبقاتی یاری کند، "زیربنای" آن نظام است. تفکیک روبنا از زیر بنا، حاصل بد فهمی و ساده سازی اندیشه مارکس بعد از مرگ اوست که در مقطع تمهیدات و پیش زمینه و دوره

ی بسط و سلطه ی پدیده ای با عنوان استالینیسیم روی جامعه ی چپ، تاثیر فاجعه باری به جا گذاشت. و جنبش کارگری که از دهه ی هفتاد قرن گذشته، توسط اندیش - مندان خود، شروع به پالایش تئوریک خود کرده، هم چنان مجبوراست به مبارزه ی خود با آن فاجعه ادامه دهد.

جنبش کارگری ایران نیز - به عنوان اندامی از مبارزه ی پرولتاریای جهان - که در حوزه ی اندیشه، گام هایی در این راستا برداشته و در حال انکشاف خود است، درک می کند تشیع، یکی از مهم ترین زیر مجموعه های ارتجاع حاکم است و طبقه ی کارگر ناگزیر است آن را افشا و تضعیف کند، تشیع، یکی از عناصر "زیربنایی" حاکمیت پیشاسرمایه داری و سرمایه ی نظامی کنونی ایران بوده و هرگز اجازه نداده فیلسوفان و متفکرین، یک نظام منسجم فلسفی را شکل دهند تا ایدئولوژی حاکمیت هار، مستبد، قبیله ای و "قانون گریز" را به چالش بکشد و جامعه ی "شرقی" ما جریانی چون "عصر روشن گری" را تجربه کند. از این جهت، روشن فکران رادیکال مارکسیست ایران، چه انفرادا، و چه در تشکیلات سوسیالیستی، در مبارزه ی نظری و عملی خود ناچارند کار فلسفی "فیلسوفان روشن گری" را حمل کنند. این شعار که: "اندیشه ی مارکس راه نمای عمل" است و این که ما با توجه به ویژه گی های تاریخی ایران بایستی از متدولوژی مارکس استفاده کنیم، دقیقا در این نقطه صادق است و اندیشمندان سوسیالیست ایران، در مبارزات خود با وظیفه ای دشوار و طولانی رو در رو هستند چرا که، اگر قرار است اشتباهاتی را که از بدو آشنایی ایران با سوسیالیسم تا کنون حی و حاضر بوده، برای چندمین بار تکرار نکنیم، مجبوریم در هیئت "روشن فکر ارگانیک" (گرامشی) دانش مبارزاتی مان را از اوهام زیان بار مذهبی، پالوده کنیم. فرهنگ سیاسی ما، با کمال تاسف، شجاعت افشای مذهب تشیع را در استحکام ساختار حاکمیت های گذشته و کنونی آن گونه که باید، نداشته و با آن مماشات کرده است. صدماتی که کارگران و زحمت کشان از این مماشات متحمل شده اند به اندازه ی کافی سنگین بوده و حکومت ها به اندازه ی کافی از آن مستفیض شده اند! وقت آن رسیده تا در روند بازیابی اندیشه ی مارکس، که چندی ست آغاز شده، با جدیت شرکت، و هر آن چه را که به بقای سرمایه می انجامد، بی رحمانه طرد کنیم.

۱ - دکتر محیط و مقوله ی "تغییر"

یکی از دلوچه هایی که آقای محیط برای تطهیر شخصیت های موسوم به "اصلاح طلبان"، از آب جاری مقولات انتزاعی پر می کند و بر سر آن ها می ریزد، مقوله ی تغییر مواضع و اهداف آن هاست! به این معنا که چون - انسان ها قابل تغییر اند، آقایان و خانم های جلودار طیف سبز نیز با گذشته ی نکبت بار خویش وداع گفته و اکنون با گرفتن جان خود برکف، به مردم پیوسته اند.

مقوله ی "تغییر" را درگفتمان سخن گویان مرجعیت مذاهب، و حتی تشیع که خشک و انعطاف ناپذیر ترین آن هاست می شنویم تا چه رسد به پهنه ی دانش که در پی اثبات هرچه مستدل تر قانون تغییر پدیده هاست. اما میان حکایت تغییر آقای محیط و اهل علم، یک تفاوت کوچک وجود دارد: دانش مندان، ضمن آنالیز عوامل دخیل درپروسه ی تغییر، جهت و سمت و سوی تغییر پدیده ها، و به ویژه درحوزه ی علوم انسانی، مقوله های خاصی که عبارت اند از پیوند دیالکتیکی وسیله و هدف - یعنی کنش آگاهی و عمل - انسان را نیز مد نظر دارند. آقای محیط، به رغم ادعای پی روی از اندیشه ی مارکس، چنان شیفته ی تغییر سران اصلاح طلب شده اند که به کلی همین مقوله های پایه ایی مارکس را کنار می گذارند و من علاقه مند به اندیشه ی مارکس را خاطر جمع می کنند که این خود ایشان هستند که تغییر کرده اند و جهت تغییرشان به سوی رویزیونیسم است، نه جناب موسوی و خاتمی و کروبی! برای اثبات لامتغیر ماندن این آقایان و خانم ها، هیچ نیازی نیست مارکسیست باشیم و یا مدرک آکادمیک جامعه شناسی داشته باشیم چرا که خود آن ها به زبان فارسی رسمی ایران بارها تکرار و عملاً ثابت کرده اند که همچنان "رهر و وفادار و قسم خورده ی خمینی" بوده، هستند و خواهند بود. آیا نیازی هست آن جنازه ی متعفن را بار دیگر از گور در آوریم تا عمق جراحت خونین پیکرمان را که از دشنه و تیغ او همچنان دارد می سوزد، به نسلی قالب کنیم که به روشنی دست ها و همدست های شمشیر به دست او را در نهان ترین زوایای زندگی خود دارند به روشنی می بینند؟ لاجوردی و خلخالی و انواع حاجی های اوین و گوهر دشت و بسیاری قتل گاهها ی مخوف، پرورده ی افراد پیرو خمینی بودند که هزاران کمونیست و انسان آزادی خواه را مثله کردند و دهها هزار جوان را در جنگی که خود آغاز کرده بودند به کشتن دادند، و امروز آقای محیط از ما می خواهد اگر هم وجدان و انسانیت زخمی مان اجازه نمی دهد جنایات خمینی و دار و دسته اش را فراموش کنیم، فعلاً پشت سر این جانیان سینه بزنیم تا بعد! و در حالی که تغییر انقلابی!! این جماعت بازمانده ایمان آورده اند که سرکرده ی اصلاح طلبان در سال

۸۸، در مراسم سالگرد ترور لاجوردی - که از طنز حادثه مصادف بود با حوادث بعد از نمایش انتخابات! - اظهارداشتند که آقای لاجوردی از برکات نظام بودند! و آقای مهاجرانی، همین چندی پیش فرمودند مجازات سنگسار را در زندانها اجرا کنند نه در انتظار عموم. بیانات مشعشعانه ی سه کاندیدای ریاست جمهوری - و همسران شان، از جمله سومین بانوی متفکر جهان!! زهرا رهنورد - بعد از دیدن فیلم رخشان بنی اعتماد، و آخرین جلسه ی مصاحبه ی اینترنتی آقایان موسوی و کروبی که صراحتا فرمودند: اصلاح قانون اساسی خطرناک است! و اعطای جایزه ی ۵۰۰ هزار دلاری "فریدمن" (این تئوریسین فاشیست اقتصاد بازار آزاد، که آقای محیط بهتر از من او را می شناسد) به اکبر گنجی پی رو اصلاح طلبان، و بسیاری دلایل و شواهد دیگر، چنان محکم و مستدل، تغییر ماهیت جانیان ۲۷ سال در حاکمیت را به دهان دانش جامعه شناسی می کوبد تا... تا آقای محیط مارکسیست، ذوق زده، در آنان ذوب شود و تا آن جا پس برود که با قاطعیت در کانال "پیام افغان" اعلام کنند: وقتی آقای موسوی حرف می زند انگار این مارکس است که سخن می گوید! آقای محیط، در زمانی ما را به دنباله روی از، و جنبش را به زائده ای از، اصلاح طلبان مجبور می کنند که خود بارها تکرار کرده اند خیزش خودجوش مردم از سال ۸۸ ادامه ی مبارزات آزادی خواهانه ی مردم ایران در ۲۰۰ سال گذشته عموماً، و ۳۰ سال گذشته، خصوصاً می باشد. آیا سیستم حاکم کنونی، برآمد منطقی ارتجاع سرمایه ی تک محصولی با ایدئولوژی ارتجاعی اسلامی نیست که از لحظه ی سرقت و به انحراف کشاندن قیام آزادی خواهی سال ۵۷ کاسه ی در یوزگی اش را در پیش گاه تجارت جهانی و بانک جهانی دراز کرده؟ ما چند لحظه با جناب محیط همراه می شویم و بر دست های خونین اصلاح طلبان چشم می بندیم و بار دیگر آنها را در راس قدرت مجسم می کنیم، فکر می کنید چه خواهیم دید؟ یک برنامه ی مشخص اقتصادی که تا حدی رفاه شایسته ی خانواده ها را تضمین کند تا بتوانند فردیت و استعداد های خود را در فضایی آزاد و امن، شکوفا کنند؟ مردم در پوشش لباس آزاد خواهند بود؟ آیا آقای محیط کمونیست، آزاد است حزب خود را به جامعه معرفی کند و فارغ از خطر اعدام و شکنجه و زندان، پهنه های شکوفایی انسان را در جامعه ی سوسیالیستی برای مردم تصویر کند؟

آقای محیط، تغییر را فقط در صدای رود می شنود نه در جاری بودن آن، آقای محیط، گوشش شان خوب می شنود اما چشم شان بسیار بد می بیند.

اجازه دهید پیش تر نرویم و به جواب همین چند نیاز اساسی کنونی مردم تحت ستم اکتفا کنیم. جانین ضد بشری که بعد از ۳۰ سال! تغییر کرده اند، به آقای محیط جواب روشن خود را داده اند: 'آری همه ی این ها را با یک شرط کوچولو، ما محقق می کنیم و آن شرط، پی روی از، و بازگشت به، خمینی است! و اگر من جوان عاصی - که بعد از قیام ۵۷ متولد شده ام - از کسانی که در قیام ۵۷ حضور داشته اند بپرسم: خمینی که بود و چه کرد؟ جز شکنجه و قتل عام و خاوران و تیغ به صورت زنان کشیدن برای تحمیل حجاب و جنگ و ویرانی اقتصاد و ... دروغ و دروغ و دروغ، که ذاتی اسلام و تشیع است، چه دارد به من نشان دهد تا زیر بیرق اصلاح طلبان، یعنی یاران نزدیک خمینی بروم؟ بی شک هیچ! (شرط ادب و حرمت کلام، اجازه نمی دهد دستورات خمینی را در خصوص پایین تن و شیوه های ارضای جنسی باز گو کنم)، اما ... جناب محیط ۷۰ ساله، میراثی گران بها برای مردم ایران به یادگار از خمینی در حافظه ی خود دارند که تا دو هفته پیش، جز ایشان هیچ کس متوجه ی آن نشده بود و ایشان در "پیام افغان" از آن پرده برداری کردند و فرمودند: خمینی اولین کسی بود که گفت: "شاه باید برود" و به نظام شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله پایان داد ... و او بود که گفت: "میزان رای ملت است". برهانی محکم تر از این برای حمایت از اصلاح طلبان می توان یافت؟

آقای محیط! اولاً، خمینی اولین کسی نبود که گفت "شاه باید برود" بلکه مردم حلبی آباد و زاغه نشینان حومه ی تهران که شهردار تهران خانه های محقر شان را بر سرشان خراب می کرد، اولین کسانی بودند که گفتند: "مرگ بر شاه" (یعنی شاه باید برود). از این گذشته، خمینی، برای این اصرار داشت "شاه برود" تا مطالبات آزادی - خواهانه ی توده های به پا خاسته را به رفتن شاه محدود کند و جلوی پیش روی انقلاب را بگیرد و انگار فراموش کرده اید آن روزهایی را که مردم فریاد می زدند: "رهبران، ما را مسلح کنید" و جواب می شنیدن: "آقا هنوز حکم جهاد نداده" و هرگز این حکم را نداد! و مردم، خود به خلع سلاح نیروی نظامی اقدام کردند. از سوی دیگر، خمینی به نظام شاهنشاهی خاتمه داد تا چه شود؟ تا ولی فقیه را "قانونی" کند که علاوه بر این که برای ریختن خون مردم، دست باز و توجیه شرعی و آسمانی داشته باشد و آن "بند" محدودیت پوشالی را که در قانون اساسی نظام سلطنتی (یعنی شاه باید سلطنت کند نه حکومت) روی کاغذ بود - و شاه برای خاموش کردن قیام حاضر شد به آن تن دهد - از گردن "ولی فقیه" بردارد. ثانیاً، شعار "میزان رای ملت است" فریبی بود از نوع "تقیه" ی پاریس، و کم

تر از ۲ ماه بعد از قیام ۵۷ کافی بود، حکم خمینی مبنی بر "جمهوری اسلامی آری یا نه"، ثابت کند که "میزان رای ملت نیست!!"

تا این جا من به شیوه ی ژورنالیستی، آقای محیط را نقد کردم. اما این کافی نیست و اجازه دهید چند ی هم در حوزه ی اندیشه ی مارکس - که جناب محیط خود را در آن حوزه صاحب نظر می دانند - در رابطه ی مستقیم با ایران سخن بگویم. دم خروس آقای محیط آن جا بیرون می آید که انقلاب ایران را مرحله بندی، و حکم می کنند که انقلاب ایران بورژوا - دموکراتیک است نه سوسیالیستی، لذا رهبری آن در صلاحیت اصلاح طلبان است. در هزاره ی سوم، این افاضات، به مصداق گزینه ی معروف: "حسن و حسین هر سه دختران یزید اند"، تنها نکته ی - درستی که دارد این است که به دلایل زیر سر تا پا غلط است: اولاً، مارکس هرگز تکوین روابط اجتماعی را به عنوان خط سیری مستقیم و از پیش داده شده، تعریف نکرد تا آن را به شکلی مرحله بندی کند که گویا تمام کشورها ناگزیر باید آن مراحل را تجربه کنند. حتی لنین نیز انقلاب بورژوا - دموکراتیک روسیه را با رهبری طبقه ی کارگر روسیه قابل تحقق می دانست. آن هم در سال ۱۹۱۷ نه در سال ۲۰۱۰ که سرمایه تمام ظرفیت های خود را تجربه و خرج کرده است و ما شانس این را داریم که شاهد انبان خالی اش باشیم. ثانیاً، تجربه ی شوروی نشان داد آن چه اپورتونیسیم، درباره ی "مرحله ی انقلاب" می گفت کاملاً غیر مارکسی، و سوسیالیسم آنان چیزی جز فریب نیست. فریبی که بسیار بیش از متابولیسم سرمایه، برای بقاء خود و سرکوب جنبش کارگری، موثر افتاد به شکلی که معلوم نیست کمر شکسته ی جنبش کارگری توسط مارکس نوع روسیه، کی راست خواهد شد. ولی آن چه در روسیه بعد از انقلاب ۱۹۱۷ اتفاق افتاد، در غیاب یک آلترناتیو سوسیالیستی برای تداوم مبارزه ی طبقاتی، درک نادرست از "انقلاب مداوم" و سازماندهی و برنامه ریزی اقتصاد بدون دخالت مستقیم شوراهای کارگران، نتیجه اش ظهور ساختاری در چارچوب سرمایه داری دولتی (یا حزبی) بود.

آقای محیط در این توهم به سر می برند که اگر امروز مردم ایران جناحی از سرمایه داران را حمایت کنند تا به قدرت برسند این جناح نیز به پاس جبران محبت های توده های گرسنه، دار و درفش و سنگ سار و زندان سیاسی و دستگاه مسلح سرکوب و اطلاعاتی ای را که به دست مبارک خود بنا و سپس با بزدلی تقدیم حکومت ژنرال ها کردند، تعطیل خواهد کرد و فرش قرمز زیر پای کارگرانی که اساساً با

سرمایه داری در تضادند، پهن خواهد کرد، همان گونه که ارباب شان خمینی و خودشان در زمانی که در مسند قدرت بودند، کردند! بر این اساس من گفتم که جناب محیط، تغییر را فقط می شنوند اما نمی بینند و چیزی را از زبان کسانی می شنوند که تا زمانی که در قدرت بودند، به زبان نمی آوردند و هنوز هم نمی آورند ولی آقای محیط با ذره بین و تلسکوپ از لابه لای بیانیه ها و مصاحبه های حضرات اطلاع طلب بورژوا همان چیزی را کشف کرده اند که در بالا اشاره کردم: هیچ!

آقای محیط، موسوی و کروبی و رهنورد را "عین جنبش" تعریف می کنند و هر فرد و جریان و تشکل سیاسی را که با "این رهبران و سخن گویان جنبش" مخالفت کند، ضد بشر، چپ نما، وطن فروش و غیره می نامند، گیریم این مرزبندی از سوی کارگران آگاه و متشکل باشد یا سلطنت طلبان و سازمان مجاهدین و لابی های مرتبط با کاخ سفید و غیره. این دیگر خیلی شاه کار است! ایشان پشتکار خوبی دارند و لحظه ای از بیان این جمله که: "هر فرد و تشکیلاتی که مخالف آقایان اصلاح طلب هستند در برابر این جنبش ایستاده اند" خسته نمی شوند. به زعم ایشان تمام افراد و تشکیلاتی که در انتخابات شرکت نکردند و "کل نظام" را به چالش گرفته و نه تنها طی یک سال گذشته بلکه از بدو تولد نامبارک حکومت اسلامی سرمایه، مبارزه کردند، به زندان رفتند، شکنجه شدند، مورد تجاوز قرار گرفتند، مثله و قتل عام شدند، از نگاه آقای محیط در برابر این جنبش ایستاده اند! حتما مردم کردستان نیز از این تکفیر مبرا نیستند. سازمان ها و احزاب سوسیالیست از نظر دکتر محیط به اصطلاح، "چپ" هستند! و این واژه ی "به اصطلاح چپ" را با خم و راست کردن دو انگشت اشاره ی دست چپ و راست خود، مقابل دوربین کانال "پیام افغان" طوری برای مسخره کردن سوسیالیست ها به کار می گیرند، که یعنی در این سی سال گذشته شکر خورده اید! و اگر این تشکلات اعضا و هواداران خود را به شرکت فعال در اعتراضات خیابانی، نه برای حمایت از اصلاح طلبان، بلکه برای تعمیق و آگاهی دادن به آن دعوت و تشویق می کنند، اگر مردم کردستان در انتخابات شرکت نمی کنند و نمی خواهند جلادان سبز فرزندان شان را در سال های ۵۸ و ۵۹ بار دیگر به تدارکات چی بی یال و کوپال تحت امر ولی فقیهی که از هر سخن و حرکت های هیستریک اش خشونت و خون می بارد، بشانند، و اگر در ۲۳ اردیبهشت ۸۹ برای حرمت خون ۵ جوان به قتل رسیده، به دعوت به اصطلاح چپ، یک پارچه به تمامیت رژیم می گویند: "نه!"، اگر بدون اجازه ی سران سبز، روز ۲۵ خرداد سه میلیون، روز عاشورا ده ها هزار نفر و ۲۲ خرداد

۸۹ صدها نفر در شرایط حکومت نظامی هار به خیابان آمدند و کشته شدند و آزارها دیدند، اگر دانشجویان آگاه پنبه ی کلیت نظام را می زنند و ... و ده ها اگر دیگر، از منظر دکتر ذوب شده در سبز، یعنی شکر خوردن! اما سوز دل جناب محیط و تهاجم هیستریک ایشان به مخالفان چپ نظام - که در کمال مسرت این تهاجم چندان مشمول حال مخالفان راست نظام نمی شود - یک جبهه گیری اتفاقی، یا مخالفت ژورنالیستی نیست تا به سادگی از کنار آن رد شویم و زیر سیلی نادیده اش بگیریم. ایشان آن قدر ناشی و تازه کار و جوان نیستند تا من چپ مخالف وی، حرف ها و مواضع اش را به صد من یک غاز هم نخرم. ایشان از تحلیل های خود، نتایج تئوریک می گیرند و این برای جنبشی که طبق قانون ذاتی خود نمی تواند به "همین روال" تداوم یابد و فرسوده خواهد شد (مگر آن که مطالبات اقتصادی، رفاهی، سیاسی و آزادی خواهانه ی محروم ترین اقشار جامعه را در دستور کار خود قرار دهد تا از "درون" اعتلا یابد) خطرناک است.

ما در بالا یکی از پایه هایی که آقای محیط، نتایج تئوریک اش را بر آن قرار می دهد، یعنی "ماهیت بورژوا - دموکراتیک" جنبش را نقد کردیم و باید افزود حتی اگر به فرض محال، در نقطه ای کور از کره ی زمین، بورژوازی در اپوزیسیون آن، اندکی دموکراتیک باشد، این تز در مورد ایران به هیچ وجه صدق نمی کند. سرمایه داری ایران، بسیار بیش تر از آقای محیط احساس کرده است که اگر تحت فشار توده ها، فقط چند ماه، تنها "یک حلقه" از زنجیرهایی را که به پای کارگران و زحمت کشان و اقشار میانی مدرن بسته، شل کند، "باید برود". زمانی که "اصلاح طلبان" درحکومت شریک بودند، این داستان را خیلی خوب درک می کردند و از هیچ عمل جنایت کارانه ای دریغ نکردند. آنان که امروز با اردنگی حکومت ژنرال ها و اخم و تخم بازار سنتی، به بیرون رانده شده اند، اسرار زیادی در مورد جنایت های خمینی و خودشان در سینه پنهان دارند که ما از آن ها بی خبریم و سکوت و فرار آن ها، وقتی سابقه ی سیاه شان به پرسش گرفته می شود، بی جهت نیست. آقای محیط، انگار در خواب اند و آدم آن جا حیرت می کند که وی، پرداختن به گذشته ی ننگین اینان را به زمانی موکول می کنند که بار دیگر به قدرت برسند! و گویا جهان وارونه شده و از این به بعد چاقو دسته ی خود را می برد! جناب محیط، هوشیاران جامعه ی ایران را، مشتی احمق می پندارند و تا این لحظه، به این ابهام که اگر جانیان دیروز (که هنوز با آن که جای اردنگی ژنرال ها "آن جای شان" را می سوزاند، با لجاجت حاضر نیستند

به اعمال ننگین خود و ارباب شان خمینی اقرارکنند)، زمانی که دو باره در قدرت سیاسی، جا خوش کردند چه خواهند کرد، جوابی نداده اند چون جوابی ندارند، اما برای به اصطلاح چپ همیشه جواب دندان شکن دارند: چند هفته پیش، در کانال "پیام افغان" چپ ها را مورد انتقاد قرار دادند که: چرا به خاطر این که پیش از انتخابات گفته بودند مردم در انتخابات شرکت نمی کنند، از مردم عذر خواهی نکردند!! رابعا، یکی دیگر از محمل های ایشان برای توجیه تئوریک دنباله روی از اصلاح طلبان، این است که علاوه بر این که فرماسیون اجتماعی ایران سرمایه داری نیست، اصولا تحقق سوسیالیسم نه فقط در ایران بلکه در جهان، امکان پذیر نیست و شاهد ادعای شان "جان بلامی فاستر" اندیشمند سوسیالیست است که استقرار سوسیالیسم در آمریکا را در حال حاضر ناممکن می داند، و از نظر آقای محیط در ایران پیشا سرمایه داری، فبها.

در نظریه ی فاستر حقیقتی وجود دارد که پیش از ایشان نیز توسط صاحب نظرانی چون ادوارد سعید و الن میک سینزوود و دیگران با دقت و ظرافت (در نقد "دموکراسی" سرمایه داری) تحلیل و ارائه شده است اما (این "اما" کار را برای آقای محیط دشواری کند) آن اندیشمندان مارکسی، حق نقد همه جانبه از سرمایه را محفوظ داشته و لحاظ کرده و هیچ کجا کارگران و زحمتکشانشان را به بردگی سرمایه ترغیب نکرده اند. اما آقای محیط مرتکب این خبط و خطا می شود، زیرا، برخلاف "فاستر" و "سینزوود" و "ادوارد سعید" و "هابزبام" و غیره سوسیالیسم را "بد فهمیده" و برای سرمایه ی انگلی و تک محصولی تجاری، رسالت انقلابی قائل اند و - نکته ی بسیار مهم و اساسی این جاست که سوسیالیسم را پدیده ای انتزاعی کرده که گویا ساختاری جدا از دموکراسی دارد و تحقق دموکراسی در ایران، کار سرمایه (آن هم با ویژه گی سیاسی دیکتاتوری و ایدئولوژی ارتجاعی اسلامی) است!! به عبارتی دیگر، آقای محیط نه فقط برای جناح به اصطلاح لیبرال سرمایه داری ایران بلکه برای ایدئولوژی به غایت ارتجاعی اسلام - آن هم از نوع تشیع - پتانسیل انقلابی قائل اند!! اگر مردم ایران هیچ گونه تمدن و سابقه ی تاریخی نداشتند و همین سال گذشته، با یک معجزه و دفعتا از دوران پارینه سنگی به سال ۸۸ خورشیدی پرتاب شده بودند، حق داشتند به خود شک کنند و پای منبر آقای محیط، به افاضات شان توجه کنند، ولی! ولی بخت با ایشان یار نبود و مردم فقط چند روز بعد از جو گیر شدن در تاب و تب سبزینه ی به غایت سیاه و عفن موسوی و کروبوی که "تحریر الوسیله" ی خمینی مانیفست آن هاست، با نهیب هزاران سال فرهنگ و

یادمان از یک سو، و ۳۱ سال ذلت و تحقیر و گرسنگی توسط سرمایه‌ی اسلامی، از سوی دیگر، راه مستقل خود را در پیش گرفتند، این است با ارزش‌ترین "چیزی" که از دل انفجار خرداد ۸۸ بعد از ۳۱ سال بیرون آمد و این همان "چیزی" است که آقای محیط نمی‌توانند ببینند.

۲ - دکتر محیط و مقوله‌ی "حزب"

پایه‌ی دیگر بنای دکتر محیط، تحلیل‌شان از "حزب" است که این یک نیز به کج فهمی ایشان از "طبقه" و "مذهب" بر میگردد. دکتر محیط، تنها ملاکی که از مقوله‌ی "حزب" دارند، تصویر مطلق‌ست از احزاب کلاسیک و حزب توده و فداییان اکثریتی. تا آن جا که به ساختار حزب توده و تاثیر آن بر احزاب و سازمان‌های پی‌رو آن مربوط است حق با آقای محیط است. البته این، از ابداعات و کشفیات آقای محیط نیست و سال‌ها قبل ماهیت غیر کارگری و سرانجام تاثیر شوم آن نقد شده بود. اشکال آقای محیط آن جاست که اساساً به "حزب" اعتقاد ندارند و اگر تشکیلاتی منسجم و متشکل از روشن‌فکرانی که در کوران مبارزه، آب دیده شده، تحت عنوان "حزب کمونیست" اعلام موجودیت کند تا در پروسه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی، خود را به شوراها‌ی کارگران و زحمت‌کشان واگذار کند، و در همان پروسه‌ی طولانی و رنج‌آور مبارزه، به جای توده‌ها ننشیند و طبقه‌ی کارگرا "سوژه‌ی" تحول و انقلاب بداند و با درک روشن اندیشه‌ی مارکس در پیوند دیالکتیکی با عمل انقلابی توده‌ها هدایت جنبش را به عهده بگیرد، باز هم جناب دکتر نخواهند پذیرفت که چنین تشکیلاتی، عضوی از ارگان‌سیسم طبقه‌ی کارگر است. چرا؟ به این دلیل "ساده" که: اگر حزب ضرورت داشت، مارکس این کار را بهتر از هر کس انجام می‌داد! اما آقای محیط نمی‌گوید مانیفست حزب کمونیست را مارکس نوشت! و نمیگوید مارکس در بین الملل اول چه نقش و تاثیری داشت. در ذهن آقای محیط فقط و فقط یادمان‌هایی رسوب کرده تا انقلاب را نفی کنند و رفرمیسم بورژوایی را اعلام نمایند.

این نوشته جای خالی برای تحلیل "حزب از دیدگاه مارکس" ندارد. اما اگر با ناخن کمی نظرات ضد حزبی آقای محیط را خراش دهیم، خواهیم دید که آقای محیط با یک نعل وارونه‌زدن، به ضرورت "حزب" اعتقاد دارند اما نه از نوع کارگری‌اش بلکه به نوع بورژوایی حزب! امیدوارم حوصله داشته باشید

تا به طور مختصر و موجز به این موضوع بسیار مهم پردازیم تا راه برای بحثی جداگانه و مفصل، توسط رفقای صاحب نظر و آگاه، باز شود.

ما باید ابتدا مقوله ی "طبقه ی کارگر" را براساس آخرین تحلیل های اندیشمندان پی رو اندیشه ی مارکس، تعریف کنیم. بر این پایه، طبقه ی کارگر به جمعیت کما بیش وسیعی از جامعه ی سرمایه داری اطلاق می شود که: ۱- جز نیروی کار خود مالکیتی بر ابزار تولید ندارد. ۲- برای ادامه ی زندگی، نیروی کار خود را به سرمایه می فروشد. ۳- در روند تولید و خدمات، ارزشی بیش از ارزش نیروی کار خود می آفریند که آن را سرمایه تصاحب می کند. ۴- وجود او برای بقای سرمایه ضروری و حیاتی است. ۵- بهره ی او از ثروت اجتماعی تا حدی است که خود را بازتولید کند. ۶- چون در تضاد منافع آشتی ناپذیر با سرمایه است در پروسه ی حیات اجتماعی با هم سرنوشت های خود متحد می شود. ۷- در روند رویا رویی با سرمایه و در جریان مبارزات صنفی به آگاهی طبقاتی "یعنی آگاهی سیاسی" دست می یابد. ۸- سازمان رهبری خود را شکل می دهد. ۹- قدرت سیاسی و دولت و دستگاه بوروکراسی سرمایه را ویران و دولت دموکراتیک خود و زحمتکشانش را به شکل شورایی بنا می کند. ۱۰- و با تداوم مبارزه ی طبقاتی علیه بازتولید سرمایه و فرهنگ سرمایه داری که از قدرت خلع شده ولی در جامعه حضور دارد، تا محو آن، به تدریج خود را نیز نفی میکند.

با این تعریف، آن ذهنیتی که طبقه را در آحاد افراد محصور در مراکز تولید با نشانه هایی چون دست های زمخت پینه بسته با دل سوزی و ترحم و احساسات روشن فکری، تعریف میکرد - و گاه هنوز می کند - و خود را در قامت ناجی این مفلوکان ارزیابی می نمود و نقش آن ها را در انقلاب چون سیاهی لشکر - یعنی "ابژه" ی انقلاب - کافی می دانست، به کلی در هم می ریزد. طبقه، اعضای جدا از هم یک موتور نیست بلکه خروش رعد آسای خود موتور است، ساخت نیست بلکه واقعه و حرکت است (م. ح. بحرانی، سال ۸۸).

حزبی با انضباط آهنین که اعضایش باید دستورات کمیته مرکزی را مو به مو اجرا کنند و خود را به جای طبقه می نشانند، و قادر نیست ساختار طبقاتی جامعه و قدرت را به روش مارکسی تحلیل کند و مواضعی منطبق با عینیت تطور سطح مبارزه طبقاتی به منظور رهیافتی سوسیالیستی اتخاذ کند، به هیچ عنوان ارگان پرولتاریای آگاه و به تبع، "پرولتاریای متشکل" هم نیست. این است تعریف ما از طبقه و

حزب و دقیقاً، اپورتونیسیم هزاره ی سوم که به شکل تهوع آوری به رفرمیسم بورژوایی در غلتیده، این را نمی فهمد.

تمام تحلیل های آقای محیط که 'در نهایت' به دنباله روی بی چون و چرای کارگران و زحمتکشان از اصلاح طلبان ختم می شود، در عمق و پساپشت خود به تایید و پذیرش حزب می رسد: حزب بورژوایی! آقای محیط شدیداً اخطار می کند که نباید 'در شرایط کنونی' ایدئولوژی اصلاح طلبان (یعنی تشیع) را به نقد کشید چرا که، به همان میزان که کمونیست ها در مقابل جنبش (و صد البته منظور ایشان از جنبش همان ۳ یار دبستانی و گاهی آقای خاتمی است) ایستاده؟ و مرتجع و همدست امپریالیسم شده اند، اصلاح طلبان، هم از نظر سیاسی انقلابی شده اند هم ایدئولوژی شان انقلابی ست. و با ارائه ی یک فاکتور تاریخی (آلمان ۱۸۴۸) پایه های نظری خود را استحکام می بخشد: شرایط کنونی ایران در تحلیل آقای محیط دقیقاً آلمان ۱۸۴۸ است! در آن زمان مارکس شرکت در انتخابات را برای تضعیف اشرافیت فتودالی رو به زوال آلمان به نفع بورژوازی در حال رشد، مجاز دانسته بود. 'شرایط کنونی'، یعنی ۱۶۲ سال ناقابل! بعد از آن تاریخ، هیچ تغییری نکرده است، و بورژوازی ای که بیش از یک ربع قرن در قدرت بود و چه شاه کارهای مردمی که نکرد، کپی برابر با اصل بورژوازی مترقی سال ۱۸۴۸ آلمان است! با این تفاوت 'ذره ای' که بخشی از بورژوازی خلع ید شده توسط بخشی دیگر از بورژوازی ایران، می خواهد صندلی از دست داده را باز پس بگیرد و همان نظام گندیده ی سرمایه ی نوع اسلامی را، که خود پی ریخته، و خود به حریف قدر تقدیم کرده، از خطر سقوط وارهاوند، همین!! یک تفاوت دیگر که اصلاً اهمیت ندارد و فقط برای خالی نبودن عریضه به آن اشاره می کنم این است که ۱۶۲ سال پیش، بورژوازی آلمان، پایه های مادی اش را تثبیت کرده و مترصد تصرف قدرت سیاسی بود، و تقلب در انتخابات از ماهها و بلکه سالها قبل، طراحی نشده بود!

آقای محیط، شاید این را نمی دانست اما 'به اصطلاح چپ' داخل و خارج، طراحی تقلب را ماه ها قبل از انتخابات و قبل از تایید ۲ نفر کاندیدای 'انقلابی'! توسط شورای نگهبان (یعنی ژنرال های سپاه می دانست. چون که، برخلاف آقای محیط، 'حزب کمونیست ایران' و 'کومله' انتخابات را بر اساس آرایش نیروهای طبقاتی جامعه و جناح بندی های درون حکومتی (که سال ها قبل به قبضه ی سپاه پاسداران در

آمده و افسار ولی فقیه را به دست گرفته و می رقصاند و اکنون دارد زمینه های حذف یا تضعیف روحانیت و بازار را طراحی می کند). ارزیابی میکرد و می دانست اگر تمام ۷۰ میلیون جمعیت ایران به کسی جز احمدی نژاد رای دهند، احمدی نژاد از صندوق ها بیرون خواهد آمد، و از این گذشته، اگر فرد دیگری "کارپرداز ولی فقیه" می شد، هیچ چیز عوض نمی شد، لذا به درستی، انتخابات را تحریم کردند. شرکت جمع کثیری درانتخابات، حقانیت حزب کمونیست ایران و کومله را زیر سؤال نمی برد به این دلیل ساده که تحلیل آنها درست بود و درست از آب در آمد. ما با جرات تمام می توانیم ادعا کنیم "رای مرا پس بده" می تواند به این معنا هم باشد که: "شرکت من در انتخابات، اشتباه بود". تکفیر و لعنت های هیستریک جناب محیط به کارگران "به اصطلاح چپ"، همان گونه که در بالا اشاره شد، چون ادعای تئوریک مارکسی دارد، ما را وامیدارد باز به مقوله ی "حزب" بازگردیم. در مبحث "طبقه ی کارگر"، به عنصر "آگاهی" اشاره کردیم. تلاشی که صاحبان اندیشه یعنی آکادمسین ها، محققین، مترجمین، هنرمندان و اهل قلم، برای انکشاف مبارزات طبقه ی کارگر و توده های زحمتکش میکنند، بخشی از مبارزات و رودررویی طبقه ی کارگر در عرصه ی تولید و اخذ ارزش اضافه را بر عهده دارند. لذا، در هر نقطه از تعریفی که از طبقه کردیم، باشند، عضوی از ارگانیکسم طبقه ی کارگر اند. مارکس یک کارگر بود همان گونه که مزاروش یک کارگر است. رزالوکزامبورگ و هال درپیر نیز همین طور. جان باختگان روشن فکر قتل های زنجیره ای، و عزیزانی که هم چنان در عرصه ی ترویج فرهنگ سوسیالیستی از ابزار قلم و کاغذ استفاده میکنند و همیشه در خطر گزند سرمایه قرار دارند ولی از پانمی نشینند، آری همه ی این انسانهای شریف، یاران و رفقای کارگران نفت، ایران خودرو، هفت تپه، خاتون آباد، زحمتکشان کردستان، جوانان و زنان آزادی خواه و کارگران سراسر ایران و جهان هستند. انسانهای شریفی هم که با درکی روشن از ساختار نظام سرمایه، در سازمانها و تشکلات و احزاب، گرد می آیند تا سطح مبارزات کارگران را ارتقا دهند و در پروسه ی مبارزات صنفی و روزمره، آگاهی به منافع و رسالت طبقاتی را استنتاج و تبلیغ کنند، اعضای ارگانیک طبقه ی کارگراند. حزب کمونیست، سازمانی متشکل از کارگران آگاه است که کارکرد و ساختار فرمسیون سرمایه داری و پیشاسرمایه را از پس پشت آن کشف، جمع بندی و تئوریزه می کند تا طبقه ی کارگر محدوده ی جغرافیایی خود را در سیر حرکت به سوی رهایی کامل از کار مزدی، از خودبیگانگی از خود و از طبیعت، آگاه و رهبری کند. افت

و خیزها، شکست و موفقیت های حزب کمونیست که در سیاست ها، مواضع و گوناگونی اشکال آن نمود پیدا میکند، نشان دهنده ی این واقعیت است که پروسه ی شناخت، بی حرکت و از قبل آماده نیست و با ابزار پراکسیس تکامل می یابد، و از سوی دیگر نشان دهنده ی گوناگونی و درجه ی تکامل آگاهی و مبارزه ی طبقاتی پرولتاریاست. در سیر این حرکت، آن حزبی موفق خواهد شد، که نگرش گسترده دارد و لایه های رنگارنگ طبقه ی کارگر را به سمتی آگاه هدایت میکند تا از موقعیت "در خود" به طبقه ی "برای خود" دست یابد. حال اگر می بینیم نه تنها در ایران بلکه در جهان، چنین "حزبی"، هنوز آن قدر توانایی نیافته تا پرولتاریا را، در رو دررویی با سرمایه رهبری کند و سرمایه آن را، به مثابه ی جبهه ی نیرومندی به حساب آورد، نباید: الف - ما آن احزابی را که در حال تکوین خود هستند نفی و حقیر، و ب - محملی برای توجیه ناتوانی و یاس روشن فکری خود نموده و آن ها را نه تنها در انتقاد از سرمایه داری یاری نداده بلکه در تقابل با آنها، برای سرمایه، پتانسیل ترقی - خواهانه قائل شویم.

آقای محیط وقتی در شبکه ی "پیام افغان"، - به قول خودشان - خون دلی را که از ستم چپ خورده اند به نمایش می گذارند و قرار است رنج نامه ی خود از چپ ها را، روزی منتشر کنند، کاملاً حق دارند! چون "چپ" مانده در ذهن ایشان، احزاب غیر کارگری سده ی گذشته (در سراسر جهان) است، و اندکی هم سازمان هایی که صادقانه محبوس در "ایدئولوژی" "مارکسیسم روسی"، مرتکب اشتباهاتی شدند.

اما آقای محیط، دقیقاً به همین دلایل نیز، حق ندارند مجیزگوی بورژوازی ای شوند که همان "به اصطلاح چپ" های صادق و جوانان آزادی خواه را قتل عام کردند. جوانان و چپ های مدفون در خاوران ها، قربانی دیکتاتوری مذهبی مورد حمایت امپریالیسم، و خامی و سطح ضعیف تکامل مبارزه ی طبقاتی کارگران در آن سالها شدند و چون ایستادگی و جان دادنشان موجب رشد عینی و ذهنی مبارزه شد، یادشان همیشه عزیز و گرامی خواهد ماند. آقای محیط، اصلاً به "چیزی" که از درون آن اشتباهات از یک سو، و مبارزه ی مردم کردستان و هزاران اعتصاب و مبارزه ی کارگران بعد از ده سال اول حاکمیت سیاه سرمایه ی اسلامی جوانه زده و در حال قد کشیدن است نه تنها توجه ندارند بلکه به شکل حیرت آوری آن را آماج حملات هیستریک قرار داده و چون قادر نیستند دست کم مدتی سکوت کنند و

به بررسی حوادث و جایگاه خود پردازند، به شکل مشتمل کننده ای، با نوسانات مسخره ی اصلاح طلبان، بالا و پایین می روند.

می گویند که حقانیت فرد و تشکیلات انقلابی در تند پیچ های تاریخی رقم می خورد. آقای محیط در تند پیچ خرداد ۸۸، بد جوری وادادند. یک نمونه ی دم دست از سقوط ایشان - که از کینه و نفرتشان به "چپ آب می خورد - سکوتشان در مورد همان چپی است که مردم کردستان و بسیاری از روشنفکران سراسر ایران را به تحریم انتخابات دعوت کردند و دعوتشان پذیرفته شد، لذا در تند پیچ خرداد ۸۸ به دام نیفتاد، و توانست یک اعتصاب میلیونی را در کردستان در ۲۳ اردیبهشت ۸۹ با موفقیت سازمان دهد و دست و پای رژیم ا در پوست گردو بگذارد. مردم کردستان به معنای نه فقط استان کردستان بلکه کلیه مناطق کردنشین غرب ایران را تعطیل کردند و بعضا در قزوین نیز حرکتی مشابه به عمل آمد، و در سراسر ایران خبر آن با استقبال رو به رو شد و تا شب آن روز، اخبار اعتصاب را دنبال و آرزوی پیروزی برایش می کردند، در همان ساعات اعتصاب ودلهره (که هیئت ستاد بحران وزارت - کشور با دست پاچه گی به سنندج رفت) تلویزیون ژنرالها سالگرد سفر رهبر خنجر و خون را به سنندج در حال اعتصاب جشن گرفته بود!! و اصلاح طلبان، لام تا کام هیچ نگفتند! و تازه، شاهکار کرده مردم را در سالگرد سیلی حکومت ژنرالها به صورت شان و به رای مردم به خانه نشینی فرا خواندند.

اکنون اجازه داریم به آقای محیط بگوییم آن واژه ی "به اصطلاح" - که موتیف سخنانشان شده را - شایسته خود و بورژواهایی ست که شیفته ی شان شده است.

دکتر محیط با تمسخر و ریشخند خاص خود، از حاضرین مخالف در میزگردها و پنل ها و غیره دنبال - رهبران تظاهرات خونین مردمی میگردد که بدون مجوز سران سبز، بارها و بارها به خیابانها آمده و با شعار "مرگ بر اصل ولایت فقیه" و "مرگ بر دیکتاتور" و هم چنین سوزاندن عکس های خمینی ای که - مرجع سران سبز است، کلیت نظام را به چالش گرفتند! رهبران سبز، این جمع ها را غیر خودی می نامد، آقای محیط کاسه ی داغ تر از آش شده و با چند مثقال سریش، می کوشد آن ها را، به رغم میل شان و به رغم "ناخودی" بودن، به موسوی و کروبی و "سومین بانوی اندیش مند جهان"! بچسباند و چند بیانیه ی آبکی و مصاحبه های موسوی و کروبی را که حول داستان تکراری بازگشت به دوران با شکوه خمینی!! می چرخند، چنان "بسیار مهم" (با چند علامت تشدید اضافی) و جدی مینامد که بیا و ببین! این جا لازم

می بینم با یک عذرخواهی، سخن قبلی خود را تصحیح کنم: آقای محیط، حتی صدای رود را هم نمی شنود! ایشان، که در بازگویی سخنانی که از مارکس از بر کرده اند، ید طولایی دارند، چنان در سبز ذوب شده اند که سر جلسه امتحان دچار استرس شده، و تمام حفظیات شان را فراموش می کنند.

۳ - دکتر محیط و مقوله ی "دموکراسی"

در عصری که ما زندگی میکنیم، تا وقتی توده های کارگران و زحمتکشان در عرصه مبارزه سیاسی و اقتصادی نقش رهبری کننده نداشته باشند، سخن از دموکراسی، یاوه ای بیش نیست. چون فقط دموکراسی خواهی طبقه کارگر است که از پایه مادی برخوردار است و اقشار و گروههای اجتماعی دیگر هر چند به مبارزات دمکراتیک جلب می شوند اما از نظر عینی ظرفیت تحقق خواستههای دمکراتیک را ندارند. در شرایط بحران کنونی سرمایه داری جهان شاهد هستیم در دقایقی که سرمایه تهدید می شود، اولین قربانی مقابله با تهدید، حقوق ابتدایی کارگران و زحمتکشان است و این حقوق به سرعت پشتوانه ی "دموکراتیک" خود را در غرب و "مهد"های دموکراسی - از دست می دهد و زبان خشن سرمایه به کار می افتد. در "شرق آسمانی" اما، همیشه با مردم با تیغ و تازیانه سخن گفته شده و می شود چرا که "حاکمیت قبیله ای" هیچ راه دیگری برای ادامه ی حیات ندارد و هرگاه شمشیرش کند شده، طغیان "دسته جمعی" نا خودی ها، بنیان قبیله ی حاکم را به باد داده است. اگر تا دیروز دار و دسته ی اصلاح طلبان نسل کشی می کردند، برای این بود که راه دیگری برای حفظ نظام نداشتند و ساده لوحی خواهد بود مردم و به خصوص اندیشمندان از آنان - حال که در موضع ضعف قرار گرفته اند - انتظار عذر خواهی از جنایاتشان را داشته باشند. آنها، آن قدر احمق نیستند: از یک سو، بر اساس ایدئولوژی اسلام - که دین خنجر و خون و خشونت است - اجازه ی این کار را ندارند (و به فرض محال، اگر نسبت به جنایاتشان زیر سبیلی سخنی بگویند، باز هم طبق آیین تشیع تقیه میکنند) و از سوی دیگر به خوبی می دانند (باز هم به فرض تقریباً محال) چنان چه به اریکه ی قدرت بازگردند، مجبورند سلاح داغ و درفش را برای بقای سرمایه ی سست بنیادشان برقرار کنند. نیازی به استدلال و مباحث تئوریک طولانی نداریم تا این قانون مندی سرمایه داری ایران را کشف کنیم، اصلاح طلبان بدون هیچ

ابهامی، تز بازگشت به دهه ی اول قیام و اقتدا به خمینی را بارها اعلام و کار ما را هم آسان کرده اند. و درست عکس قضیه، در مورد کارگران و زحمتکشان صدق میکند، یعنی تنها و تنها راه آزادی ما کارگران و توده های محروم، سرنگون کردن دیکتاتوری و تصرف قدرت سیاسی ست تا سوسیالیسم خود را که دموکراسی ناب است، اعمال کنیم. دیکتاتوری هیچ راه دیگری برای ما باقی نگذاشته است. آقای محیط همه چیز میداند به جز این نکته ی "کوچک" را! اجازه دهید نکته ای از مارکس را فقط به این خاطر که ترجمه ی خودشان است نقل کنم:

"تنها زمانی که فرد انسان، انسان واقعی، شهروند انتزاعی را دوباره به خویش بازگرداند و انسان به عنوان یک فرد در زندگی روزانه اش، کار فردی اش و روابط فردی اش به موجودی نوعی تبدیل شود، تنها زمانی که انسان "توانایی های اختصاصی اش" را چون نیروهای اجتماعی بشناسد و سازمان دهد و به این سان دیگر نیروهای اجتماعی اش را از نیروی خویش به شکل قدرت سیاسی جدا نکند، تنها در آن زمان است که آزادی انسان کامل خواهد شد."

(در باره ی مسئله ی یهود - ترجمه ی مرتضی محیط، ص ۴۳)

نقل قول فوق، دقیقاً ترجمان سوسیالیسم و دموکراسی کارگری است که در سال ۱۸۴۳ از زبان مارکس شنیده شده، آیا مسخره و عقب عقب رفتن نخواهد بود که بعد از ۱۶۷ سال! خود را پیرو مارکس بنامیم و اجرای دموکراسی را به دست بورژوازی ای که ۲۵ سال با قتل عام و شکنجه و زندان، چهره ی کریه اش انگشت -نمای خاص و عام شده، میسر و ممکن بدانیم؟ استدلال آقای محیط این است که چون طبقه ی کارگر قادر به سرنگونی جناح سرمایه داران نظامی نیست، در "شرایط کنونی" - امان از دست شرایط کنونی - دنبالچه اصلاح طلبان شوند به سودشان خواهد بود! درست است که پیشروی سوسیالیسم با موانع زیادی روبرو است و به عللی که در این نامه نمی گنجد، به "چرایی" این واقعیت نمی توان پرداخت اما (تکرار می کنم) با این استدلال، آیا سوسیالیست ها نباید نظام سرمایه را به شدت نقد کنند تا معضلات تئوریک و تشکل یابی جنبش کارگری را باز کنند و آیا اجازه دارند مداح این یا آن جناح از سرمایه شوند؟

اگر قرار است مبارزه به بهای کشتار و سرکوب و شکنجه و اعدام ادامه یابد، چرا برای حاکمیت شوراهای کارگران و زحمتکشان این هزینه ی سنگین را پرداخت نکنیم؟ آخر کدام سوسیالیستی به خود

اجازه می دهد تا قدرت سیاسی ای را که به این بهای سنگین به دست می آید، دو دستی تحویل بخشی از سرمایه داران بدهد که ماهیت اش با بیرق نحس خمینی شناخته و مسجل شده است؟ آقای محیط با "ذوب" شدن در اصلاح طلبان، به حدی افراط میکند، که مایه ی شرم است. وی ثابت کرد یک سوسیالیست هم می تواند بعد از سال ها کار و تلاش، مبارزات خونین و پر درد ملتی را دو دستی به بورژوازی تقدیم و به توده ها و گذشته ی خود پشت کند و دیگر سوسیالیست نباشد. آقای محیط خود را مضحکه کرده است: "خمینی و دموکراسی!! سرمایه ی هار و لجام گسیخته با ایدئولوژی ارتجاعی تشیع و دموکراسی!! واقعا که!

"امروزه در دفاع از دموکراسی سخن گفتن، خودفریبی و ریاکارانه است، گویی از چیزی دفاع می کنیم که آن را می شناسیم و دهه ها و قرن های متمادی از آن ما بوده است... معیار را نباید در تداوم حیات نهادهای سنتی یافت بلکه در این موضوع باید جست که قدرت در کجاست و چه گونه اعمال می شود. از این لحاظ دموکراسی موضوعی درجه بندی شده است امروزه بعضی از کشورها دموکراتیک تر از کشورهای دیگر هستند. اما اگر معیارهای رفیع دموکراسی را به کار ببندیم، شاید هیچ کدام چندان دموکراتیک نباشند. دموکراسی توده ای قلمروی ست صعب العبور که تاکنون ناشناخته مانده است. اگر از نیاز به خلق دموکراسی و نه دفاع از آن سخن می گوئیم، باید به این الگو از دموکراسی نزدیک تر شویم و شعاری قانع کننده تر را برگزینیم."

ای. اچ. کار: "جامعه ی جدید" (۱۹۴۷) به نقل از "دموکراسی" (آ. آربلاستر)

"تلقی سوسیالیسم به عنوان گسترش دموکراسی می تواند بسیار سودمند باشد اما من به هیچ وجه تحت تاثیر دام های تئوریک جدید آن توهم بسیار قدیمی سوسیالیستی نیستم که محرک های ایدئولوژیک آزادی و برابری سرمایه داری فشار های مقاومت ناپذیری را برای دگرگونی جامعه در هر سطحی ایجاد کرده است. اثرات دموکراسی سرمایه داری نا مشخص تر از این هاست و این برداشت از دگرگونی اجتماعی فقط ترفندی ست که ما را وا می دارد تحقق چشم گیر امید های دموکراتیک را در شکافهای سرمایه داری متصور شویم، چه رسد به گذار بی درد سر از دموکراسی سرمایه داری به دموکراسی سوسیالیستی (یا "رادیکال")... ایدئولوگ های سرمایه داری که به ما اطمینان می دهند سرمایه داری لیبرال آخرین حرف در آزادی و دموکراسی ست (قابل توجه آقای محیط)... این نمود را

یک واقعیت قلمداد می کنند و اکنون به نظر می رسد که چپ ها، خوب یا بد، نیز این موضوع را پذیرفته اند.... دموکراسی مورد نظر سوسیالیسم بر ادغام مجدد "اقتصاد" در حیات سیاسی اجتماع متکی ست و این اجتماع خود تابع خود تعیینی دموکراتیک تولید کنندگان است."

(الن میک سینزوود: "دموکراسی در برابر سرمایه داری" - فارسی)

با این سخن "کار" و "سینزوود"، درخصوص دموکراسی موجود در غرب، باید آخر شاهنامه ی "دموکراسی سرمایه" در ایران را خوانده باشیم. پس بهتر است به داستان خاتمه دهیم و بگذاریم تا آقای محیط هم هر طور که دوست دارد، نقالی کند.

مؤخره:

برنامه ی زنده ی دکتر مرتضی محیط، که روز شنبه ۱۷ مهر ۸۹ از کانال "پیام افغان" پخش شد، مطالبی در برداشت، که نشان می دهد، "اپورتونیسیم آغاز هزاره ی سوم" برخلاف نوع آغاز هزاره ی دوم، کاملاً به ابتذال و هذیان گویی غلتیده است. کائوتسکی و برنشتاین، با تحلیل قابل تامل، جنبش کارگری آن زمان را درحیطه ی دموکراسی بورژوازی محدود میکردند و مبارز اندیشمندی چون رزالوکزامبورگ، با اتکا به اندیشه ی مارکس و آرایش طبقات حاضر در صحنه ی جامعه، طی یک مجادله ی تئوریک و محکم، سیر تکوین نظرات آنها را که به ورطه ی بورژوازی منتهی می شد، تحلیل میکرد، و کار او مبارزه ی نظری پرولتاریا را غنا می بخشید. اما اپورتونیسیم عصر ما، پا به پای گنبدگی و بی آبرویی سرمایه داری، به درجه ای از انحطاط و سستی مبتلا شده که به شکل تهوع آوری، چشم به دهان و حرکات افراد و عناصر کاربرد از سرمایه دوخته تا با ساز آنان برقصند. خصلت اپورتونیسیم عصر ما این است که خود را بر اساس داده های بورژوازی اصلاح می کند: دکتر محیط نماد مجسم چنین جریانی در ایران است

آموخته های او از آخرین "مواضع انقلابی" اصلاح طلبان بسیار مشعوف کننده است. من در این مؤخره به شکل تیتروار، "آموخته های" ایشان را نقل قول میکنم و فکر نمیکنم خواننده ی این سطور نیازی به اتلاف وقت برای قضاوت داشته باشد (تمام افاضات زیر، از برنامه ی دکتر محیط در ۱۷ مهر ۸۹ اخذ شده ولی توضیحات داخل پرانتزها از من است):

- ۱ - جناب موسوی، از ابتدا به ولایت فقیه اعتقاد نداشته اند!!
- ۲ - ما باید به سیاست های درست آقای موسوی در زمان جنگ دقت کنیم!
- ۳ - آقای موسوی - و هم چنین بازرگان، بنی صدر و خاتمی - در زمان نخست وزیری و ریاست جمهوری، هیچ کاره بودند؟!
- ۴ - موسوی و خامنه ای (و صد البته خود آقای کروبی) از کشتار سال ۶۷ اطلاع نداشتند!! (از فرمایشات کروبی، دیگر رهبر انقلاب دموکراتیک ایران - اما اگر حافظ شیراز در زیر خروار ها خاک مدفون نبود، از این قتل عام خبر داشت!).
- ۵ - سیاست اقتصادی آقای موسوی، دولت رفاه "کینزی" ست (که مورد تایید مارکس هم هست!!) و سیاست آقای کروبی، "فریدمنی" ست (از بخت سیاه آقای کروبی، چون مارکس اقتصاد فریدمن را تایید نکرد آقای محیط به آن "انتقاد" دارد).
- ۶ - جدایی دین از دولت، خواست موسوی ست!! (تاکید مکرر ایشان را مبنی بر "اسلامی بودن انقلاب ۵۷" نوعی "تقیه" تلقی کنید و اجرای بی چون و چرای قانون اساسی و بازگشت به عصر طلایی خمینی را نوعی شوخی از جنس اصلاح طلبی!).
- ۷ - جنبش سبز (یعنی موسوی، کروبی و زهرا رهنورد) "تنها و تنها" بدیل وضع فعلی ست و هرچه غیر از این، کشور را به خاک سیاه می نشاند!!
- ۸ - زهرا رهنورد می گوید: اگر در انتخابات تقلب نمی شد و موسوی یا کروبی رییس جمهور می شدند، نمی توانستند موفق باشند و ظلم ساختاری حاکم ممکن بود برای مدتی طولانی، پنهان بماند (عافیت خواب خانم تیغ کش دوره ی تحمیل حجاب!!... آقای محیط هم، بسیار مشغوفند که این سخنان سومین بانوی متفکر جهان!! اعتقاد ایشان را که "تا کنون" فکر می کرد اگر یکی از دو آقایان رییس جمهور می شد، باز هم جنبش ادامه می یافت، "به کلی دگرگون و اصلاح کرد!! آقای محیط، خسته نباشید!).
- ۹ - علت انشعاب در سازمان مجاهدین (دهه ی ۵۰) و روی آوردن عده ای به مارکسیسم به خاطر این بود که این عده، می خواستند ایستاده ادرار کنند و از غسل احتلام شبانه، شانه خالی کنند و برای نماز صبح بیدار نشوند!! (ظاهرا ادبیات "اپورتونیسیم"، دارد به صفت "لومپنیسم" هم آراسته می شود!)

- ۱۰ - اصلاح طلبان از ابتدا می دانستند که انقلاب از مسیر خود منحرف شده است!! (اما در دهان شان سیب زمینی داغ فرو کرده بودند و در مسند قدرت لال شده بودند)
- ۱۱ - زهرا رهنورد: کودتای انتخابات باعث شد توهم مردم به رژیم که هنوز آن را رژیم ضد اسرائیل، ضد آمریکا، دارای مجلس، انتخابات و غیره می پنداشتند فرو بریزد!! (پس چه بهتر که یکی از سران انقلاب دموکراتیک انتخاب نشد! و جا دارد کارگران و زحمتکشان ایران از ایشان، و آقای محیط، عاجزانه خواهش کنند تا زمانی که دیکتاتوری اسلامی برقرار است آن ها را از شرکت در هر انتخاباتی و معذور دارند!)
